

پروژه‌های جهان متحد شوید!

دنیا

۵

مرداد ۱۳۵۷

در این شماره:

- از تشنج زدائی و خلع سلاح در برابر موج تازه جنگ سرد دفاع کنیم! (۲)
- تنه‌ها با اتحاد و وحدت عمل هممنیروهای ملی و آزاد بخواه میتوان رژیم استبداد را سرنگون ساخت. (۶)
- طبقه کارگرو مبارزات ضد دیکتاتوری (۱۱)
- درباره برخی جوانب سیاسی - اقتصادی نظامیگری رژیم ایران (۱۶)
- رابطه ارگانیک فساد و ارتشاء و رژیم استبداد سلطنتی (۲۸)
- تمهک‌اریهای رهبری مائوئیستی چین در عرصه جهانی (۳۸)
- اهرم نوین در مکانیسم وابستگی (۴۸)
- فطری و کسبی در انسان (۵۴)
- بهیست و پنج‌سالگی یک جنایت (۵۸)
- نواستعمار در شرایط کنونی (۶۲)

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب توده ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

سال پنجم (دوره سوم)

از تشنج زدائی و خلع سلاح در برابر

موج تازه جنگ سرد دفاع کنیم!

(اظهاریه هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران)

هممیهنان عزیز ،

در روزهای ۳۰ و ۳۱ ماهه سال جاری اجلاسیه فوق العاده شوروی ناتو در واشنگتن برپا شد . در این اجلاسیه که به علت تصمیمات خود علیه تشنج زدائی و خلع سلاح ، به بهانه معمول و دروغین " خطر شوروی " ، جای ویژه ای را در تاریخ سپاه جنگ سرد احراز خواهد کرد ، کارتر رئیس جمهور ایالات متحده امریکا از جانب امپریالیسم جهانی نقش ویژه ای ایفاء کرد . جالب است که همین آقای کارتر پس از خاتمه اجلاسیه نامبرده و اتخاذ تصمیماتی علیه صلح ، در یکی از مصاحبه‌های اخیر خود نسبت به نیت صلح جویانه اتحاد شوروی ابراز اطمینان کرد ! معلوم است که جنجال مصنوعی و نیرنگ آمیز درباره " خطر شوروی " تنها برای ایجاد فضای مساعد اتخاذ تصمیمات ضد بشری در اجلاسیه ناتو لازم بوده است .

در اجلاسیه نامبرده تصمیم گرفته شد که در دهه های آینده مسابقه تسلیحاتی از جهت کمی و کیفی با زهم بالا تری برده شود و بر مخرج نظامی " ناتو " رقم نجومی هشتاد میلیارد دلار اضافه گردد . این تصمیم در حکم ستیزه خشن و غلظی با افکار عمومی جهانی است که مصرانه خواستار کاستن هزینه های نظامی و تحقق بخشیدن به خلع سلاح است . اجلاسیه ناتو وظیفه سرکوب جنبش‌رهای بخش خلقهای قاره افریقا را بعهده گرفت . جنجال در اطراف افریقا و جعلیات و قیاحانه درباره سیاست اتحاد شوروی و کوبا در این قاره ، دستاویز مداخلات استعمار طلبانه علیه جنبش‌رهای بخش خلق های افریقا قرار گرفت . روشن است که بنا به تصریح مکرر در مکرر دولت شوروی و دولت کوبا حتی يك سرپا زانین کشورها در رژیم‌روایالت شایب وجود ندارد . ولی دستگاه وسیع تبلیغاتی امپریالیستی دروغ بیشتر نامه داخله نظامی شوروی ، کوبا و آنگولا را با وسعت تمام پخش کرد و آنرا وسیله استوار عمل تجاویزگرانه اشغال نظامی شایب و زیردست سرپا زان مستعمراتی قرار داد .

در اجلاسیه ناتو موافق رسمی امریکا برای نخستین بار بطور آشکار و مستقیم اعلام نمودند که در میان منافع آنها و منافع ناتو و منافع رهبری کنونی مائوئیست چین که بی پرده علیه وخامت زدائی عمل میکند و حتی به تدارک جنگ جهانی فرامیخواند ، روابط نزدیکی موجود است . در واقع نیز هم اکنون تلاشهای مشخصی در جریان است تا مساعی ناتو و چین در مبارزه مشترکشان علیه تشنج زدائی و بر ضد کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌رهای بخش خلقها وارد مراحل بالاتری شود . موازی با این اقدامات اجلاسیه ناتو کار ترور و جال دیگر دولت امریکا به منظور تشدید مسابقه تسلیحاتی بر همکاریان غربی خود فشار می آوردند ، امریکا خود را برای تجهیز و وسع ارتش این کشورها

همه اشکال مختلفی از " بمب بالدار " آماده میکند . برای تولید سرپال بمب ضد انسانی " نوترون " از هر باره تدارک دید میشود .

همه این اقدامات در منشاءه که توطئه های فجیع ضد بشری است ، تحت عنوان دفاع از " حقوق بشر " انجام میگردد ! ! دشمنی با کشورهای سوسیالیستی و تبلیغات افتراء آمیز رنگارنگ علیه این کشورها ، دامنه گرفته است . علیه کشورهای که در آن جنبشهای رهایی بخش ملی به دستاوردهای رسیده ، هرچندی یکبار توطئه های غدارانه تازه ای چید میشود . از آنجمله حوادث جمهوری دموکراتیک یمن جنوبی و توطئه رئیس جمهور سابق آن کشور علیه نظام اجتماعی یمن دموکراتیک رامیتوان ذکر کرد . خوشبختانه خلق دلاور یمن جنوبی و حزب پیشاهنگش توانست این توطئه را علیم گذارد . امپریالیسم دمی از سیمه چینی علیه خلقهای آزاد شده غافل نیست . کارتر رئیس جمهور آمریکا در اجلاس ناتو و مداطی نطقی که در آکادمی نظامی امریکا در شهر " آنابولیس " ایراد کرد ، آشکارا نشان داد که امریکا مایل است روند تشنج زدائی را به قهقرا برگرداند و جهان را بار دیگر وارد دوران جنگ سرد کند . طی ده سال گذشته کشورهای عضو ناتو مبلغ باور نکردنی یک تریلیون و سیصد میلیارد دلار را صرف هدفهای نظامی کرده اند . علی رغم برخی تحولات در جهت کاستن از تشنج بین العلی ، حتی در این سالها زادخانه ناتو با آهنگی سریع افزایش یافت . اکنون سخن بر سر تشدید بازمیشتترین سرعت است . این در حالی است که اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی ، با پیگیری و با اقدامات مبتکرانه گوناگون خود از تشنج زدائی و از آنجمله در رشته نظامی بطور فعال مدافعه کرده اند و می کنند . سیاست امریکا و متحدین ناتو ، کند کردن روند تشنج زدائی و سرانجام تلاش برای دفن کردن آنست و از این جهت کاملا در جهت عکس سیاست کشورهای سوسیالیستی قرار دارد .

سیاست خارجی رژیم استبدادی شاه به پیروی از سیاست امپریالیستی در جهت تشنج فزائی است . شاه ایران بزرگترین خریدار اسلحه از امریکا و انگلیس است و بده میلیارد دلاری که تاکنون برای خرید اسلحه از امریکا مصرف کرده است راضی نیست و در صد در خرید ده ملیا رد دلار دیگر اسلحه از این کشور است . کشور ما میلیارد ها دلار خرج نظامیگری میکند و پیش از سی هزار رایزن امریکائی را با مخارج کم شکن و افسانها میزبانش ایران مستولی ساخته و قرار است که تعداد این رایزنان تا سال ۱۹۸۰ به ۶۰ هزار نفر بالغ گردد . ایران در منطقه آشکارا یک سیاست مداخله و تحریک نظامی را دنبال میکند و برای دشمنی و سیمه چینی علیه کشورهای منطقه با امپریالیسم ورهبری مائوئیست چین وارد بند و بست های عدیده میشود . دولت ایران بزرگترین تحویل دهنده منفعت به کشور نژادگرای افریقای جنوبی و کشور متجاوز اسرائیل است . عمل رژیم شاه با لفاظیهای عوامفریبانه اش در باره صلح و تشنج زدائی تفاوت فاحش دارد . رژیم ارتجاعی و استبدادی دشمن صلح و تشنج زدائی است .

هممیهنان عزیز ،

چنین است باختصار منظره جهان امروز که در اثر توطئه های امپریالیسم امریکا و دیگر همکاران ناتوی این امپریالیسم ، بر آن سایه غلیظی از خطر افتاده است . در جهانی که انباشته شدن انواع سلاحهای مرگبار ، موجودیت سراسر بشریت و تمدن آنرا تهدید میکند ، این یک سیاست تبه کارانه و عمیقاً ضد انسانی است که امپریالیسم در منش امریکا گستاخانه آنرا در وره پرده دود دفاع از حقوق بشر می پوشاند .

هدف امپریالیست ها آنست که با اتخاذ این روش اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی

وصلحد وست ونیروهای مترقی ومبارزراه صلح رازشاهراه مبارزه برای صلح وتشنج زدائی و خلع سلاح وهمزیستی منحرف سازند وآنها را بهواکنش های همانند وادارند تا سیاست ضد بشری خود را توجیه نمایند . این يك محاسبه بلبانه است . رهبران كشور اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در نهایت خرد مندی وبصارت بگرات اعلام داشته اند كه آنها در تشییع وتد فیــــن تشنج زدائی شركت نمی ورزند ، بلکه بانهایت سرسختی وعناد كه ما را راعمیقا انسانی صلح و همزیستی را ادامه میدهند و هرگونه توطئه ای علیه آنها با اقدامات لازم و ارائه اسناد ومدارك و استدالات افشاء میکنند .

این از ماهیت اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی بمثابه کشورهای عمیقا خلقی ناشی است كه برخلاف دولتهای سرمایه داری از همان بدو پیدایش منادی صلح وهمزیستی بوده اند واكثون كه با موج ظلمانی تازه ای از كین تیزی های امپریالیستهاروبرو میگردند ، تعادل و متانت خود را از دست نمیدهند و در مقابل خشونت واقتراء و دشنام وتحريك وتدارك جنگ ، بعمل نظیر دست نمی زنند ، بلکه با ابتكارات تازه بتازه ای برای مهار كردن روند تسلیحاتی ، به مقابله مخالفان صلح می شتابند وبدین ترتیب با ارائه سیاست عمیقا بشری خود ، سیاست عمیقا ضد بشری امپریالیسم را بر ملا می کنند .

مبارزه در راه صلح وتشنج زدائی و خلع سلاح ، مبارزه ای نیست كه تنها به دولت های سوسیالیستی مربوط باشد . اشتباه فاحشی است اگر کسی فكر كند كه این مبارزه با مربوط نیست ، یا او در این مبارزه سهمی ندارد . باید دمی از خاطر نبرد ، هنگامیکه آتش سوزی جهانگیر اتعی آغاز شود ، دیگر برای اقدام وحشی تاسف خوردن بسیار دیر است . تا هنگامیکه فاجعه رخ نداده ، بانگ هرفرد ، در هر کشوری ، در هر گوشه ای در این پیکار عظیم دارای اثر وضعی است . باید تمام نیرو و هیجان و ابتکار در میدان نبرد برای صلح و علیه جنگ گام گذاشت . باید توطئه های خد ارانه امپریالیستهارا كه با انواع سفسطه ها ، خبر سازیهها ، دروغ ها استتار میشود و هدف آن گمراه كردن افكار عمومی ومحو كردن مرز بین دوست و دشمن صلح است ، افشاء كرد .

باید ماهیت سالوسانه سیاست جنگ طلبانه محافل تجار و كارامپریالیسم امریكا وابسته به مجتمع نظامی - صنعتی این كشور و دیگر متحدان ناتوی آنها كه بانقاب عوامفریبی های رنگارنگ میخواهند افكار عمومی جهان را فریب دهند ، بر ملا ساخت .

باید با سیاست تسلیحاتی ونظامیگری رژیم شاه ، با قرارداد های اسارت آور نظامی روجانبه ایران وامریكا ، با بقا ایران در پیمان تجار و كارانه سنتو ، با بقا رابیزنان نظامی امریكا در ایران ، با بقا ارتش تجار و گرایران در خاك عمان وبایدیگر مظاره سیاست " ژاندارم منطقه " كه شاه آنها را ایفاء میکند ، مبارزه كرد .

باید بتولید بمب " نوترون " كه بقول معروف " كودك را می كشد ولی سه چرخه را باقی میگذارد ! " و بزرگترین توطئه علیه تمدن انسانی است مبارزه كرد . باید از مبارزه خلقهای آسیا وافریقا علیه امپریالیسم و برای استقرار نظامهای خلقی ودموکراتیک خود دفاع نمود و مداخلات وتوطئه های امپریالیستی علیه این خلقهارا رسواساخت . هر اندازه پایه های سیاست صلح وهمزیستی مسالمت آمیز محكمتر میگردد ، وازامكانات دخالت آشكار امپریالیسم در مورد دیگر کشورها و صد و صد انقلاب كاسته میشود ، بهمان درجه امکان تشدید مبارزات توده های مردم در راه آزادی واستقلال وتترقی ، افزایش می یابد .

تصادف نیست که شاه ایران به تغییر موضع سران دولت آمریکا در مقیاس جهانی در جهت تشنج فزائی امید می بندد. شاه که پیوند نزدیکی با مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا دارد، بنویسه خود از کلیه امکانات مادی و معنوی برای بازگرداندن دوران جنگ سرد استفاده میکند. سخنرانیها و مصاحبه های وی بویژه در دورانهای اخیر شاهد این واقعیت است، زیرا بازگشت بدوران " جنگ سرد " امکان سرکوب قطعی و وحشیانه نهضت خلق ایران و کلیه نیروهای را بوجود خواهد آورد که رژیم خواستار غلبه بر آنهاست.

تشدید مبارزه خلقها و توده های زحمتکش در کشورهای آسیا و آفریقا و امریکای لاتین در راه آزادی و ترقی اجتماعی و از آنجمله حوادثی که هم اکنون در کشور ما میگذرد نشانگر آنستکه سیاست تشنج زدائی و استقرار اصل همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای دارای سیستم های اجتماعی مختلف نمتنها مانع اوج جنبش های ضد استبدادی و ضد امپریالیستی نیست، بلکه علا شریطت بسیار مساعدی برای آن بوجود میآورد. بهمین علت امپریالیسم و ارتجاع که در عین حال حامیان رژیمهای ضد ملی و ضد دموکراتیک در جهان هستند با کلیه قوا میکوشند دوباره " جنگ سرد " را چنان سیاست همزیستی مسالمت آمیز سازند.

همه حقایقی که در فوق گفته شده به این نتیجه قطعی منطقی می انجامد که باید کلیه نیروهای مترقی جامعه در راه مبارزه برای صلح دست بکار شوند.

تجربه نشان داده است که نبرد بموقع، متحد، جدی و بصیرانه توده ها و سازمانهای مترقی آنها در عقیم گذاردن توطئه های امپریالیستی میتواند موثر باشد.

توطئه مشترک امپریالیسم و رهبری چین در جهت تشدید و خامت بین المللی که مسلماً با شکال مختلفی بروز خواهد کرد، یک خطر بسیار جدی برای موجودیت انسانی است.

مبارزه برای صلح و تشنج زدائی در کشور ما ایران با مبارزه کنونی مردم دلاور کشور ما علیه رژیم استبدادی و محمد رضا شاه پیوند دارد. خلق ما هم خواستار حقوق و آزادیهای دموکراتیک، و هم

خواستار یک سیاست مستقل و ملی مبتنی بر صلح و امنیت خلقها، تشنج زدائی و خلع سلاح است. حزب توده ایران بر آنست که در شرایط کنونی مشاوره و همکاری سازمانهای انقلابی و مترقی

در مقیاس جهانی و منطقه ای برای بررسی سیاست کنونی امپریالیسم و اتخاذ تدابیر لازم در قبضال آن ضرور است.

مردم ایران به سیاست کشورهای سوسیالیستی که از منافع حیاتی انسانیت در مقابل ددان امپریالیسم مدافعه میکنند با نظر تایید و تحسین می نگرند و آنرا پشتیبانی میکنند.

مردم ایران سیاست تشنج فزائی و تسلیحاتی امپریالیستی و برراس آنها امپریالیسم آمریکا را با تمام نیرو تقبیح میکنند.

پیروز باد سیاست صلح، همزیستی، تشنج زدائی و خلع سلاح!

مرگ برجنگ افروزان و پاسداران جنگ سرد!

از آینده و سعادت کودکان خود دفاع کنیم!

هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران

تیرماه ۱۳۵۲

تتها با اتحاد و وحدت عمل همه نیروهای ملی و آزادیخواه

میتوان رژیم استبداد را سرنگون ساخت

خشم مردم ، مردمی که از دشواریهای بی پایان و روزافزون زندگی ، از غارت بی بند و بار ثروت ملی بدست امپریالیستها ، خاندان پهلوی و کارگزارانشان ، ازداشتن کوچکترین آزادی برای دفاع از حقوق ملی و اجتماعی به ستو آمده اند ، هر روز شدیدتر میشود .

در ماههای گذشته این خشم همگانی در بسیاری از شهرهای ایران بار دیگر نیروی بزرگ رزمندگی مردم را جلوه گر ساخت و توانست در ظلمت رژیم اختناق روزهائی بوجود آورد و گوشه‌هایی از واقعیت جهنمی را که در زیر این رژیم " شاهنشاهی " در ایران میگذرد برای مردم سراسر گیتس — نمایان سازد .

حتی هواداران امپریالیستی رژیم استبداد شاه مجبورند با تلخی اعتراف کنند که این رژیم روی انبیا را برت نشسته ، با روتی که هر روز خشک تر و قابل انفجارتر میگردد . اقدام شاه به تعطیل سلام مبعث تحت عنوان کسالت خود نموداری از ترس این جبار از مقابله با نمایندگان قشرهای مختلف و و خامت محیط سیاسی برای اوست . ولی باید به روشنی دید که رژیم استبداد با وجود یک پایه‌های قدرتش به لرزه درآمده و " ثبات " نسبی سالهای پیش را از دست داده است هنوز از نیروی قابل توجهی برای دفاع از مواضع ضد خلقی خود برخوردار است .

سی و پنج هزار افسر و گروهان امریکائی که بیشترشان در دوران طولانی تجا و جنایتکارانه امپریالیسم امریکارا در ویتنام گذرانده اند تنها برای گرفتن حقوق های دهها هزار دلاری و خوردن ویسکی و قهوه به ایران نیامده اند . وظیفه اساسی عهد فاتان نگهداری پایه‌های رژیم منغور استبداد محمد رضا شاه است که نقش ژاندارم امپریالیسم امریکارا به عهده گرفته و برای این منظور نشان داده است که حاضر است همه منافع ملی میهن ، و حتی جان صد ها هزار میهن پرست ایرانی را قربانی نماید .

از این بگذریم رژیم تعدد قابل ملاحظه ای عناصر خود فروخته و وابش و جنایتکاران که همواره پایگاه ارتجاع سیاه اند را اختیار دارد که حاضرند برای پولی که از خزانه ملت به آنها داده میشود ، به جرنجانی دست بزنند . ولی نباید کوچکترین تردیدی داشت که اگر ارتش ایران که اکثریت قاطع سربازان و درجه داران و افسران پائین و میان رتبه آن زمین خلق برخاسته و با آن پیوند های ناگسستنی دارند به وظائف ملی خود آشنا شود و از فرمانبرداری رژیم ضد ملی و ضد آزادی و ضد خلقی شاه شانه خالی کند ، نه دهها هزار امریکائی و نه خیل جنایتکاران و وابش در برابر امواج خروشان خشم مردم تاب پایداری نخواهند داشت .

ولی اجبار عناصر متعلق بخلق در ارتش به حفظ انضباط نظامی تاکنون موجب شده است که هنوز ناخشنودی از شرایط زندگی در بخشی از نیروهای عظیم خلق بصورت یک نیروی فعال انقلابی

در داخل ارتش در نیا مده است و شعله‌های آتش خشم که در میان مردم برافروخته ، هنوز پاندازه کافی از دیوار سرسبز خانه‌ها عبور نکرده است و محیط ارتش را در برنگرفته است .

هنوز رژیم استبداد امکان آن را دارد که با کمک سیستم هولناک پلیسی - ساواکی که در درون ارتش برپا کرده است ، با یاری تبلیغات مسموم کننده و گمراه سازنده و بادست بخشی از افسران و درجه داران که مانند مزدوران خدمت بی چون و چراهه رژیم استبداد را پیشه خود ساخته اند ، ارتش را در برابر خلق قرار دهد .

درست است که در همان برخورد های اولیه ارتش با مردم نطفه های نافرمانی پدیدار شده و بدون تردید این نطفه ها در آینده رشد بیشتری خواهد یافت ولی باید دید که هنوز این نطفه ها کوچک اند و به صورت يك جریان نیرومند در نیامده اند .

غارت انحصارهای امپریالیستی از راه چپاول نفت و سایر منابع ثروت طبیعی میهن ما ، از راه تحصیل تسلیحات بی تناسب و تجارت داموزون ، اقتصاد کشور را هر روز حرائق ترمیسازد . غارتگری گردانندگان و وابستگان رژیم در سایه اختناق سیاسی ساواکی هر روز دامنه داتر و بی پروا تر میشود ، سیل سرمایه های غارتی به بانکهای خارجی پیوسته پهناتر میگردد ، گرانی سرسام آور خوارسار هزینه مسکن ، لباس و رفت و آمد . . . هر روز بیشتر قشرهای وسیعتری از مردم را زیر فشار قرار میدهد ، بر اثر سیاست خیانت آمیز تسلیم رژیم به فرمان امپریالیسم امریکاد مسئله بهای نفت ، درآمد کشور هم از این منبع سرشار ثروت ملی نه تنها افزایشی در پیش ندارد بلکه بطور نمایی رو بکاهش میرود . اینها آن عوامل عینی است که زیر تاثیرشان باید انتظار داشت که ناخشنودی و خشم همگانی هر روز گسترش بیشتری پیدا کند .

ولی این تصور نادرست است که تنها و خود بخود نیروی ناخشنودی مردم به خشم و خشم مردم به نیروی انفجاری مبدل خواهد شد و این نیروی انفجاری رژیم استبداد را سرنگون خواهد ساخت و ساختمان جامعه نوین را برپا خواهد کرد .

بدون فعالیتهای آگاه ملی و آزادخواه ، بدون اتحاد این نیروها و وحدت عملشان در مبارزه روزمره برای تجهیز و سازماندهی نیروهای ضد استبداد و راهنمایی این نیروها در میدان های نبرد بسیار امکان پذیر است که دشمن خونخوار و مکار که سازمانی متمرکز در اختیار دارد و از امکانات عظیم مادی برخوردار است بتواند با نیروهایی که در اختیار دارد ، بایبهره برداری از پراکندگی نیروهای ضد استبداد آنها را قلع و قمع نماید و پیروزی مردم را با زهم برای مدت مدتی به عقب اندازد . از اینرو است که بویژه در این دوران تشدید ناخشنودی و گسترش موج اعتراضات مردم عامل روشننگری ، راهنمایی و سازماندهی نقش تعیین کننده تاریخی پیدا میکند .

تنها و تنها با کار پیگیر و خستگی ناپذیر و دوش و دوش همه مبارزان راه آزادی و استقلال ملی میتوان جویهای جد آگاهانه تظاهرات مردم رضایت مردم را در مسیر سیل عظیمی انداخت که بتواند در سر راه خود همه سد های ارتجاعی رژیم استبداد را درهم کوبد و راه پیشرفت به سوی آماج راستین خلق یعنی آزادی ، استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی راهموارسازد .

اکنون سیما مبارزات مردم چنین است : بازار به مناسبتی بعنوان اعتراض تعطیل میکند ، در مساجد بخشی از خلق جمع شده و فریاد اعتراض خود را بلند میکنند ، در این میان کارخانه اعتصابی برای بهبود شرایط زندگی و علیه فشار رژیم اختناق ، برپا میشود ، دانشگاهها تعطیل میشود و دانشجویان در مبارزه دلیرانه با گرازهای ساواک خشم و نفرت خود را نسبت به رژیم استبداد نشان میدهند . جریان اعتراضات همزمان در ماه اردیبهشت در ۲۳ شهر ایران نشان داد که تاجچه حد

وحد توهم‌ها هنگی میتواند بر نیروی مبارزان راه‌خلق بیفزاید . تنها با عمل متحد و مشترک است که میتوان نیروهای ارتجاع را پراکند و وضعیف ساخت و در شرایط مساعد بر آن چیره شد . برای رسیدن به این هدف در وجهیه باید نیروها را بکار انداخت :

نخست : کارمیان توده‌ها برای روشنگری ، تهییج ، تجهیز و سازماندهی

در این زمینه کارمیان توده‌های زحمتکش، شهروروستا و پیش‌ازمه یکانهای صنعتی اهمیت ویژه و تعیین‌کننده دارد . عناصر پیشاهنگ در نهضت باید هم‌نیروی خود را برای هماهنگی مبارزات کارگران یکانهای بزرگ صنعتی با مبارزات سیاسی سایر قشرهای اجتماعی بکار برند . در این زمینه با سنگینی و درست‌ترنگوئیم ، سنگین‌ترین باربرد و شایسته این عناصر است . اینان باید بکوشند که ناخشنودی و روافزون کارگران و زحمتکشان و بویژه کارگران یکانهای بزرگ صنعتی را در مجرای مبارزات سیاسی همگانی خلق که با سمت‌گیری در جهت سرنگونی رژیم در جریان است ، بیندازند و راه‌نمایی کنند . برای اینکار باید توجه داشت که تنها از راه پشتیبانی پیگیر از خواسته‌های مردم توده‌ها ، از راه رساندن کمک عملی به آنها در این مبارزه است که میتوان این مبارزات را بتدریج به مجرای مبارزات سیاسی همگانی خلق کشاند و آن پیوند داد . تنها با دادن شعارهای عمومی سیاسی بدون شرکت پیگیر و فعال در مبارزات روزمره زحمتکشان برای نان ، آب ، بهداشت ، خانه و آموزش کودکان نمیتوان حرکت این نیروی عظیم اجتماعی را در مجرای مبارزات سیاسی سوق داد .

باید هرکارخانه — چه کوچک و چه بزرگ — بصورت درآپاداری برای مبارزه در راه استقلال ملی ، آزادی و بهبود شرایط زندگی درآید و این کار تنها با خواست مبارزان انجام‌میگردد . حتی در دوران تشدید پرشتاب تناقضات اجتماعی و گسترش تند موج اعتراضی بدون کاربایه‌ای سازماندهی بسیج و تهییج نمیتوان به کامیابی در مبارزه امید وار بود . آنگاه این کاربایه‌ای ایجاد یک هسته آگاه و مبارزه در درون هرکارخانه و کارگاه ، هر موسسه و در صورت امکان در هر مرکز مهم روستایی است . در این زمینه هم باز تقدم از لحاظ اهمیت بایگان‌های بزرگ صنعتی است که نیروی عظیم کارگری‌شان میتواند در لحظه‌های حماس مبارزات سیاسی نقش مهمی در فلج کردن ماشین اختناق رژیم — استبدادی داشته باشد .

دوم — اتحاد همه نیروهای ضد استبداد و وحدت عملشان در میدان مبارزه

در باره این عامل تاکنون گفتگوی بسیاری انجام گرفته و هیچیک از گردانهای مبارزین راستین ضد استبداد ، آنان که خواستار واقعی آزادی و استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی هستند آنرا در گفتار نمیکنند . همه از لزوم اتحاد و وحدت عمل سخن میگویند ولی متاسفانه واقعیت در عمل چنین نیست .

با وجودیکه امر اتحاد نیروها در میدان‌های مبارزه مردم پیشرفته‌های علمی چشمگیری کرده است ، در میان بخشی از رهبران گروه‌ها و بخشهای گوناگون جنبش ضد امپریالیستی و آزاد یخواهان میهن‌مادر باره امکان و لزوم اجتناب ناپذیر همکاری و وحدت عمل همه نیروهای ضد استبداد نظریات و موضعگیریهای نادرست وجود دارد . تاثیر تبلیغات گمراه‌کننده ضد کمونیستی محافل امپریالیستی از یکسو و موضعگیری سیاسی در چهارچوب منافع گروهی ، قشری و طبقاتی برخی از این رهبران از سوی دیگر مانع از این است که اندیشه لزوم همکاری همه نیروهای ضد استبدادی در درون کشور — که نیروهای توده‌ای بخش بسیار مهمی از آنرا تشکیل میدهند — با آن سرعتی که گسترش پرشتاب جنبش در ایران میطلبد ، پیشرفت نماید .

برای مبارزان راه استقلال و آزادی کشور ما در آواست که درست در همان لحظاتی که در خیابان های شهرهای ایران مبارزانی که زیر پرچم روح نیون مخالف رژیم مبارزه میکنند ، دوش بدوش مبارزانی که زیر پرچم حزب توده ایران بمیدان نبرد گام گذاشته اند ، در برابر گبار مسلسل های مزدوران امپریالیسم و رژیم استبدادی شاه باخون خود اسفالت خیابانها را رنگین میکنند و یکصدافریاد سرنگون با استبداد و پیروزی آزادی را طنین انداز میسازند . برخی از رهبران روحانی اتهامات ناروا و بی پایه ، اتهاماتی که سالهاست در زندان های استعمار و ارتجاع ساخته و پرداخته میشوند و در سراسر جهان پراکنده میگردند ، درست در همین لحظات علیه پیگیریترین و ستواترین مبارزان راه آزادی و استقلال ملی ، به جنبش توده ای میهن ما ، به پیروان جهان بینی های علمی ، به مبارزان راستین راه طبقه کارگر وارد میسازند و با این کار پیشرفت بسوی اتحاد و وحدت عمل نیروهای ضد استبداد را دشوار میکنند . آیا این رهبران توجه نمیکنند که دشمنان استقلال و آزادی خلق ها در سراسر جهان تمام نیروی خود را بکار میاندازند تا تخم پراکندگی و نفاق را میان خلق ها و در میان هر خلق ، میان گردانهای مبارزان بیفشاند و آنرا آبیاری کنند ؟

آیا پیروزی صهیونیسم علیه نیروهای عظیم خلقهای عرب جز بر پایه فقدان اتحاد عمل بین دولتهای عربی ممکن میبود ، همان نفاق و پراکندگی که همواره از طرف امپریالیسم و مزدورانش که هنوز قدرت حاکمه را در بسیاری از کشورهای عربی درست دارند و همچنین کوته بینی سیاسی برخی رهبران کشورهای عربی دامن زده میشود ؟

آیا این رهبران نمی بینند که چیزی برای رژیم استبداد شاه خوش آیند تر از آن نیست که نیروهای مخالف او بجان هم بیفتند و وقت و نیروی خود را صرف جنگهای خانگی سازند ؟

آیا این رهبران نمی بینند که در دنیای امروز ، تنها و تنها بر پایه اتحاد و وحدت عمل سه جریبان انقلابی اساسی یعنی : نیروی کشورهای سوسیالیستی ، جنبش کارگری - کمونیستی کشورهای سرمایه داری و جنبش رهایی بخش ملی است که ممکن گردیده است جبهه عظیم و شکست ناپذیر ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی بوجود آید و بآیند پراستایی هر روز پیروزی تازه ای بدست آورد .

چرا این رهبران این واقعیت را بحساب نمیگذارند که امروز بزرگترین دوست و پشتیبان جنبش خلق مسلمان فلسطین در نبرد مرگ و زندگی اش علیه امپریالیسم و صهیونیست و ارتجاع عرب در رجه اول همان کشورهای سوسیالیستی و مبارزان توده ای و کمونیستهای جهان کشورهای عربی هستند و برعکس ارتجاع عرب ، خالدها ، ساداتها ، قابوس ها که مانند شاه ایران از اسلام دم میزنند در صف دشمنان مردم مسلمان فلسطین گام بر میدارند . بدون هیچگونه تردید این چنین سیاست خود داری از همکاری همه نیروهای ضد استبداد به بالاترین درجه زاینخش است و پیشرفت مبارزات استقلال طلبانه و

آزاد یخواهانه خلقهای میهن ما را بطور محسوسی کند میسازد .

حزب توده ایران برغم این موضعگیریهای نادرست ، برغم همه اتهامات ناروا و نفاق که از همان روز اول پیدایشش بر او وارد آمده است با پیروی از جهان بینی علمی خود و با اعتقاد تزلزل ناپذیر به درستی اندیشه اتحاد همه نیروهای ضد استبداد برای برانداختن این اهریمن فساد ، با پیگیری و خستگی ناپذیری این یگانه شاهراه پیروزی را دنبال خواهد کرد و هرگز از آن گام بیرون نخواهد گذاشت .

وظیفه مبارزان توده ای است که این اندیشه را با تمام نیروی خود بمیان سایر مبارزان ضد استبداد ببرند و از آنها بخواهند که رهبران خود را بسوی اتحاد و وحدت عمل همه نیروها به پیش ببرند .

تأمین اتحاد و وحدت عمل همه نیروهای ضد استبداد در مبارزات رها فیکش ملی ، تشدید فعالیت در میان توده ها برای روشنگری ، تهییج ، تجهیز و سازماندهی زحمتکشان و بویژه کارگران یکنه های صنعتی ، تشدید مبارزات مطالباتی و اعتراضی مردم ، هماهنگ ساختن این مبارزات با سمگیری روشن در راه سرنگون ساختن رژیم استبداد و بدست آوردن استقلال ملی ، آزادی و بهبود شرایط زندگی — اینها هستند سلاحهای عمده ای که با کمک آنها جنبش در حال گسترش رهایی بخش میهن ما میتواند در استبداد سیاه محمد رضا شاه را درهم کوبد و راه را برای ساختن ایرانی مستقل ، آزاد و آباد هموار سازد .

جبهه ضد دیکتاتوری مناسبتترین قالب برای ایجاد چنین اتحاد و وحدت عمل است . وظیفه مبرم تاریخی همه مبارزان ضد استبداد است که در راه تشکیل این جبهه تلاش نمایند . حزب توده ایران با آغوش باز در این راه آماده همکاری با سایر نیروهای راستین ضد استبداد است .



دشمن مردم حيله گر و قسى و پشتيبانان جهانى آن آزمند و زورمندند .
تنها بازو هاى متحد همه مخالفان رژیم میتواند چنین دشمنی را درهم
شکند . تفرقه نیرو هاى مخالف رژیم ارتجاعى بهترین «ارمغان» باین
رژیم است . در راه وحدت عمل همه نیرو ها و عناصر ضد رژیم از هیچ
کوشش و نرمشى دریغ نکنیم !



طبقه کارگر

و مبارزات ضد دیکتاتوری

مبارزات ضد دیکتاتوری وارد یکی از مراحل حساس خود شده است. یکسال و اندی از آغاز این مبارزات میگذرد. طی این مدت چند درگیری مهم رژیم استبدادی با موفقیت از سرگذرانده شده و مبارزه علیه تروریسمی و دیکتاتوری با گذشتن از مراحل اولیه بصورت مبارزه‌ای وسیع و همگانی در حال شکل گرفتن است. تظاهرات هفتگی اول فروردین، نیمه دوم اردیبهشت و خرداد ماه در سراسر کشور و با شرکت اقشار وسیع خواستاران آزادی و دموکراسی نشانه‌های بارز این واقعیت است.

یکسال و اندی برای تشکیل مبارزه‌ای عمومی دوران طولانی نیست. با این وجود در همین مدت مبارزه علیه رژیم استبدادی شاهانه فقط دشواریهای دوران آغاز با موفقیت طی نموده، بلکه آنچنان دامنه‌ای بخود گرفته، که اعتماد به بسط و توسعه و ارتقاء به مراحل عالی‌تر و در چندان میسازد. با اظهار خرسندی از سیر عمومی جنبش و ابراز اعتماد نسبت به اعتلاء آن در آینده، طبیعی است که مبارزین متذکر واقعیتی بسیار مهم هستند. این واقعیت اینست، که با وجود پیشرفت‌هایی که در مبارزه ضد دیکتاتوری حاصل شده هنوز توان این مبارزه به آنجا نرسیده است، که لااقل آزادبهای مصرح در قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر را، که خواست عمده‌ترین نیروهای جنبش ضد دیکتاتوری در لحظه کنونی است، تحصیل و تأمین نماید. حتی نیل به همین حداقل نیز در گروه تشدید بیش از پیش مبارزات ضد دیکتاتوری و تجهیز همه نیروها برای شرکت فعال در این مبارزه است که خود از نظر مردم ایران گام اول در مبارزه ملی و دموکراتیک و نیل به هدف‌های آن بشمار میرود و بحث پیرامون آن موضوع این نوشته نیست.

بنظر ما آنچه هم اکنون در مرحله فعلی حساس مبارزه اندیشیدن به آن ضرورت حیاتی دارد فراهم آوردن موجباتی است، که به نیروی مبارزین ضد دیکتاتوری بیش از پیش بپایفزاید و تناسب نیروهای اجتماعی را بسود آنان و بزیان رژیم استبدادی به نحو موثر و سرنوشت‌ساز تغییر دهد. تنها در این حالت است، که میتوان به ایراد ضربات جدی و اساسی به رژیم در مراحل بعدی مبارزه اطمینان حاصل کرد، تروریسمی و بساط دیکتاتوری را طرد ساخت و کسب آزادیهای دموکراتیک را وسیله تثبیت پیروزیهای بدست‌آمده و مبداء و منشأ گسترش مبارزه ملی و دموکراتیک بسود طبقات زحمتکش و اقشار ملی جامعه قرار داد.

سوالی که مطرح میشود اینست که در لحظه کنونی کدام حلقه از اقدامات ضروری است، که میتواند چنین دورنمایی را در برابر جنبش بگشاید؟ چگونه میتوان نه فقط پیروزی مبارزات ضد دیکتاتوری را تأمین کرد، بلکه راه اعتلاء این مبارزه به سطح جنبش ملی و دموکراتیک راهوار ساخت؟ پاسخ ما، حزب توده ایران اینست، که حلقه مهم در لحظه حاضر حضور کامل طبقه کارگر در صحنه مبارزه است،

که بنوبه خود نیل به آن منوط به تامین آزادیهای سندیکائی و اتحادیه ای به منظور تسریع در پیوند مبارزات صنفی و سیاسی کارگران است .

حزب ما ، حزب طبقه کارگران است . طبقه کارگران نیز امروز عمدتترین و کثیرالعددترین طبقه در جامعه ماست . نه تنها سرنوشته مبارزات ملی و دموکراتیک و بیکارهای طبقاتی آتی بمنظور استقلال جامعه ایران از هر نوع ظلم و استثمار و رگرو شرکت وسیع کارگران و ایفای نقش سرکردگی از جانب آنان است ، بلکه در مبارزه ضد دیکتاتوری نیز کارگران نقشی تعیین کننده دارند . میتوان با اعتماد و بدون کمترین شبهه ای اعلام داشت ، که کنار از طبقه کارشودن و شرکت وسیع و فعال آن در مبارزه ، مبارزات ضد دیکتاتوری نیز فاقد شانس پیروزی است . این امر بیوژه باید مورد توجه آن نیروهای قرارگیر ، که اگرچه در مبارزه بخاطر آزادی و دموکراسی اصالت دارند ، لیکن بسهویا بعهد نقش طبقه کارگران نادیده میانگارند و یا آن را دست کم بگیرند .

قبل از همه باید گفت که طبقه کارگر در جامعه ایران بیش از هر طبقه و قشر دیگری نیازمند آزادی و دموکراسی است . آزادی و دموکراسی اگر از جهت رهایی از قید و بند های استبداد سلطنتی که ریشه در نفوذ الهیه قرون وسطایی دارد مورد نیاز اقشار ملی است ، گذشته از اینها از نظر تامین آزادی در فروش نیروی کار ، که زندگی و معیشت کارروخانواده او در رژیم سرمایه داری وابسته به آن است ، مورد احتیاج کارگران میباشد . طرد دیکتاتوری و تروریسمی موجود برای اقشار ملی از نظر دسترسی به آزادیهای سیاسی و نیز برای استقلال از غارت و ظلم امپریالیستی ضرورت دارد . طرد چنین رژیمی از نظر کارگران علاوه بر اینها بمعنی گشودن راه بسوی آزادی اقتصادی و اجتماعی است . کارگران ایران میدانند که تا روزیکه استبداد سلطنتی خود فروخته برج جامعه کشور ما حکمفرما باشد آنان حتی از برخورداری از آزادیهای که در چهارچوب یک جامعه بورژوازی متصور است نیز محروم خواهند بود .

بدینسان دید میشود که طبقه کارگران ایران بیش از هر طبقه و قشر دیگری در جامعه موجودند و نیفخ در مبارزه بمنظور طرد تروریسمی ، استبداد و دیکتاتوری است . اما تنها از این جهت اساسی و عمدت نیست که طبقه کارگران ایران باید ارتترین مبارز علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد شناخته شده و میشود . مسئله در اینست که طبقه کارگران از همان او انورود به صحنه مبارزات سیاسی از انقلاب مشروطه با اینطرف پیگیرترین و صادقترین نیروی مبارزه علیه نفوذ الهیه قرون وسطایی ، استبداد سلطنتی و تسلط استعمار و امپریالیسم بود و بهمین جهت متحمل سنگینترین فشارها نسبت بخود شد ماست . در همین ربع قرن که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ میگذرد ، بارسیار سنگین استثمار و وحشتناک و فجایع خونین رژیم دیکتاتوری و استبداد سلطنتی دستنشانده بدوش کارگران گذاشته شده است . در رژیم استبدادی محمد رضا شاه همه طبقات و اقشار ملی جامعه در معرض ظلم و ستم قرار داشته اند . لیکن جنایات رژیم در باره کارگران و سازمانهای صنفی و سیاسی آن بیش از همه این طبقات و اقشار بوده است .

موضع طبقه کارگران ایران در مبارزات ضد دیکتاتوری کنونی تنها از جهات یاد شده ، که نشان میدهد این طبقه ثابتترین و استوارترین نیروی مبارزه بوده و بیش از همه در پیروزی این مبارزه و اعتلاء آن به مراحل عالیتز نیفخ است ، معین نمیشود . موضوع اینجاست که طبقه کارگران ایران با مبارزات صنفی و سیاسی خود در طی همه سالهای تسلط رژیم دیکتاتوری و استبدادی پس از کودتای ۲۸ مرداد ، زمینه مبارزات کنونی را فراهم آورده و پایه گذار مبارزات کنونی بشمار میرود . احتیاج به این نیست که تاریخ ربع قرن گذشته را در این مورد ورق بزنیم . کافیهست فهرست و ارتظا هرات و اعتصابات راهگشای

مبارزه ضد دیکتاتوری را ، که از جانب کارگران (قبل از آغاز این مبارزه از اوائل سال گذشته) صورت گرفته یادآور شویم .

آتموقع که ظلمت رژیم ترور پلیسی و دیکتاتوری فضای سیاسی ایران را پوشانده و حتی روزنه ای از هیچ نوع آزادی باقی نگذاشته بود ، کارگران تبریز اولین کسانی بودند که با تظاهرات علنی خود ، ضرورت کسب آزادی برای خود و دیگران را خاطر نشان ساختند . مجید چرخچی سخنگوی اعتصاب رانندگان شرکت واحد اتوبوس رانی تبریز در تیرماه ۱۳۵۳ ، یکماه پس از این اعتصاب نا جوانمردانه از یاد آورده شد و در بیمارستان بر اثر مسمومیت درگذشت . لیکن ندای او بزودی همه گیر شد و کارگران ایران مبارزات اعتصابی پیوسته و دامنه داری را آغاز نهادند . نقطه های اوج این مبارزات در راه پیمائی خونین کارگران جهان چیت در کرج و در اعتصاب رزمی کارگران شاهی در تیرماه ۱۳۵۴ ، که به پیکار خونینی بین کارگران و نیروهای انتظامی و امنیتی رژیم انجامید ، ظاهر شد . روزنامه "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران اعتصابات تابستان ۱۳۵۴ را مرحله جدیدی از "تکوین و اعتلاء" جنبش اعتصابی کارگران ایران " ارزیابی نمود .

صحت ارزیابی حزب ما از جنبش اعتصابی کارگران در سال ۱۳۵۵ تأیید شد . طی سال ۱۳۵۵ در سراسر کشور هماعتصاب مهم برگذ ار گردید . تنها در تیرماه آن سال ما شاهد اعتصاب یکزمان کارگران چندین کارخانه بزرگ در تهران بودیم ، که اعتصاب کارگران کارخانه چیت سازی تهران مظهر و نمونه آن اعتصابات بود . کارگران کارخانه چیت سازی تهران با اعتصاب عظیم چند روزه و مقاومت در برابر هجوم نیروهای مسلح ، نمتنها افکار عمومی را متوجه امکان مبارزه و حمایت از خود نمودند ، بلکه با پیروزی در اعتصاب به باز کردن روزنه ای در فضای تیره سیاسی دیکتاتوری نائل شدند . اعتصابات کارگری پی در پی از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۵ در تحول فضای سیاسی کشور موثر بود . طبقه کارگر ایران در مبارزات ضد دیکتاتوری کنونی نقش پیشگام داشته و این واقعیت را اقدامات مشخص این طبقه در آستانه مبارزات اخیر مردم بخوبی نشان میدهد .

اکنون مبارزات ضد دیکتاتوری برپایه مردم رضایت عمومی همه طبقات زحمتکش و اقشار ملی جامعه تاجائی اوج گرفته که سازمانهای صنفی و حتی سیاسی مربوط به اقشار ملی و روشنفکران آزاد بخواه از امکان فعالیت علنی برخوردار شده و موجودیت خود را به رژیم دیکتاتوری تحمیل کرده اند . این البته موقعیتی مهم برای مبارزه ضد دیکتاتوری بشمار میرود و جادارد که سازمانهای اجتماعی و سیاسی اقشار ملی ، محافل دموکرات مذهبی و روشنفکران مترقی دانشگاهی و غیر دانشگاهی هر چه بیشتر مواضع سازمانی خود را تحکیم نمایند و دامنه فعالیت علنی و آشکار خود را در مبارزه علیه محدودیت های پلیسی گسترش دهند . لیکن بسند کردن به این موفقیت و نداشتن این واقعیت کفایت امروز ترور پلیسی رژیم بر کارگران بهمان قوت سابق باقیست و کارگران ایران از سادترین حق خود یعنی حق فعالیت آزاد سند یکائی و اتحادیه ای محروم نگاه داشته شده اند به معنی عد توجه به عمدترین شرط پیروزی مبارزات ضد دیکتاتوری و بی اعتنائی بسرنوشت کل جنبش بطور کلی است . نقطه اساسی ضعف جنبش در لحظه کنونی و پایه قدرت رژیم دیکتاتوری بویژه در همین مسئله ابقاء ترور پلیسی در باره کارگران و محروم نگا داشتن آنان از حق فعالیت آزاد سند یکائی و اتحادیه ای است . باید با درهم شکستن این ترور و تامين آزادی فعالیت سند یکائی و اتحادیه ای کارگران ضعف پایهای جنبش را جبران نمود و قدرت دشمن را در هم شکست .

در مورد تامين فعالیت آزاد سند یکائی و اتحادیه ای آنچه مربوط به خود کارگران است ، آنان طبق مضمون این بیت عمل میکنند که میگوید : " کس ندارد پشت من ، جز ناخن انگشت من " .

کارگران میدانند که هیچکس آزادی فعالیت سندیکائی و اتحادیه ای را به آنان هدیه نخواهد کرد. این خود آنان هستند که باید در مبارزه روزانه خود از راه ایجاد سندیکاها و اتحادیه های آزاد، دور ساختن مامورین ساواک و گماشتگان نظامی رژیم در کارخانه ها، بسط مبارزه برای بهبود شرایط کاروندگی همه اقشار کارگران، فعالیت آزاد سندیکائی و اتحادیه ای خود را از قوه بقعل در آورند و ارتش پنج میلیونی طبقه خود را بصورت نیروی متحد و مجهزی متشکل سازند.

در زمینه های اخیر کارگران ایران امکانات بسیار وسیعی در اختیار دارند. مثلاً هم اکنون تعداد واحد های بزرگ تولیدی و خدمات به چندین هزار کارخانه و کارگاه بالغ میشود. در نزدیک به هزار کارخانه و کارگاه تعداد کارگران بیشتر از صد نفر است، تعداد کارگران نزدیک به سیصد واحد صنعتی فزون از هزار نفر میباشد و در هم موسسه عظیم صنعتی و خدمات مانند نفت، ذوب آهن، راه آهن و نظایر آن هر یک چندین ده هزار کارگر و کارمند دارند. اکثر این کارخانه ها و کارگاه ها تا همین امروز فاقد سندیکا و اتحادیه کارگری هستند. مثلاً کارخانه چیت سازی مقدم با ۶۰۰ نفر کارگر در کرج، چند کیلومتری تهران فاقد سندیکای کارگران است. سی و پنج هزار کارگر و کارمند راه آهن بنا به اعتراف مسئولین این سازمان دارای سندیکا و اتحادیه نیستند. در ۸۹ مجتمع صنعتی عظیم در خوزستان مانند پالایشگاه آبادان، مجتمع های پتروشیمی شاهپور، خارک، آبادان، کارخانه لوله و تور، گروه صنعتی شهریار، لوله سازی ونورد آریا، صنایع فلزی، ذوب شوش، ذوب شهریار لوله سازی و نظایر آنها که همه واحد های صنایع سنگین ما درند فقط ۲۱ سندیکا، که آنها نیز تحت نظارت هیئت های مدیره منتصب هستند و نه منتخب وجود دارد. در اصفهان، تبریز، شهرهای مازندران، خود پایتخت و در دیگر مراکز کارگری و سراسر کشور همین وضع وجود دارد.

تشکیل سندیکاها و اتحادیه ها در این موسسات و وظیفه ای تاخیرناپذیر است. انجام این وظیفه هم اکنون از جانب خود کارگران آغاز شده. کارگران برای ایجاد سندیکا های واقعی و انتخاب نمایندگان حقیقی خویش تلاش میکنند. دولت و وزارت کار از شناسائی این نوع سندیکاها امتناع میورزند. باید این مقاومت در هم شکسته شود. کارگران از وجود سندیکا های تحمیلی که دولت و سازمانهای پلیسی آن ایجاد نموده و ماموران سازمان امنیت را بنا نموده بکارگران تحمیل کرده اند بیزارند. کارگران میخواهند با انتخابات آزاد و با استفاده از آرای مخفی و بدون حضور نمایندگان دولت و سازمانهای امنیتی و انتظامی در جلساتی خوب به تجدید انتخابات سندیکائی و انتخاب نمایندگان واقعی خود و طرد عوامل پلیسی از سندیکاها نائل شوند. دولت، سازمان جهتی امنیت، وزارت کار همچنان مانع عمده در نیل به این حق ساده قانونی هستند. باید به دخالت دولت در امور سندیکاها و اتحادیه های کارگری پایان داده شود. کارگران خود برای پایان دادن به چنین دخالتی مبارزه میکنند و رفته رفته مبارزه خود را شدیدتر میسازند.

شرکت کارگران در مبارزت ضد دیکتاتوری از جمله از معبر و مسیر مبارزات سندیکائی و اتحادیه ای میگذرد. باید این معبر را از سنگلاخ رژیم ترور پلیسی و دیکتاتوری پاک کرد و جاده فعالیت آزاد سندیکائی و اتحادیه ای را هموار و فراخ ساخت. سیل خروشان که از این روزن وارد بستر مبارزات ضد دیکتاتوری شود قادر است استخوان بندی رژیم دیکتاتوری را متلاشی سازد و نعمت آزادی و دموکراسی را در اختیار همه طبقات و اقشار زینفع در مبارزه، منجمله خود کارگران قرار دهد. کارگران خود به اهمیت این مسئله واقفند و همه روزه و بدون وقفه برای افزودن به نیروی مبارزه ضد دیکتاتوری کوشش میکنند. آنچه بجاست خاطر نشان گردد اینست که دیگر طبقات و اقشار زینفع در مبارزه علیه رژیم استبدادی نیز به اهمیت ضرورت همین فعالیت آزاد سندیکائی و اتحادیه ای کارگران آگاه باشند و آنان نیز

بسهام خود ، به برداشتن زنجیرهای گران تروریلیسی ورژیم استبدادی از دست ویای کارگران کمک نمایند . مبارزان صادق ضد دیکتاتوری در مورد طبقه کارگرایران وسازمانهای صنفی وسیاسی این طبقه باید دارای چنین دیدگاهی باشند .

« پرولتاریا در پیکار برای احراز قدرت سلاحي جز سازمان ندارد . پرولتاریا . . . تنها در صورتی میتواند نیروی شکست ناپذیر شود و حتماً هم خواهد شد ، که اتحاد ایدئولوژیک آن که بر بنیاد اصول مارکسیسم استوار است ، به نیروی وحدت مادی سازمان که میلیونها زحمتکش را در ارتش طبقه کارگر در میآورد ، تحکیم پذیرد . » . لنین



در باره

برخی جوانب سیاسی - اقتصادی نظامیگری

رژیم ایران

دلارهای نفتی

بده‌چاه‌ویل نظامیگری

رژیم ایران دیوانه‌وار در معرض خطرناک نظامیگری به پیش می‌تازد. سیل بی‌پایان انواع سلاح‌ها و سیستم‌های مدرن تسلیحاتی از زرادخانه‌های آمریکا و اروپای غربی بمسوی ایران سرازیرست. هم‌اکنون ایران در منطقه خاورمیانه و نزدیک وحشی در آسیای جنوبی و آفریقا به بزرگترین انبار اسلحه تبدیل شده است. بیش از ۶۰ درصد هواپیماها و هلیکوپترها، رزمناوها و زیرریناها، تانک‌ها و توپ‌های صادراتی آمریکا و انگلیس و بخش بزرگی از اسلحه و تجهیزات نظامی صادراتی فرانسه و آلمان غربی و غیره به ایران تحویل می‌گردد. حال دیگر هر چه روشن شده است که ایران در این زمینه در سراسر جهان "جای اول" را دارد، حتی اسرائیل و نیز عربستان سعودی را که با درآمد نفتی ۴۰ میلیارد دلاری خود اخیراً بطور فعال راه نظامیگری در پیش گرفته است، پشت سر می‌گذارد و باقیه ۶۳ کشوری که از آمریکا اسلحه می‌خرند و کشورهای دیگری که از هم پیمانان آمریکا اسلحه تحویل می‌گیرند، مسافت زیادی فاصله دارد.

ارقام عظیم هزینه‌های تسلیحاتی ایران و سرعت تصاعدی افزایش این هزینه‌ها در سال‌های پس از افزایش جهشی درآمد‌های نفتی ایران (در سال ۱۹۷۴ تا ۱۳۵۲)، موجب حیرت جهانیان است.

کمیته خارجی سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶ ضمن گزارش مشهور خود اطلاع داد که: "خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا از ۵۲۴ میلیون در سال ۱۹۷۲ به ۳۹۱۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسید، یعنی هفت برابر شد. این مبلغ در سال ۱۹۷۵ به ۳۲۶ میلیارد دلار رسید. در سال ۱۹۷۶ میزان فروش اسلحه به ایران مقدماً تا ۱۳ میلیارد دلار برآورد شده است. بدین ترتیب مبلغ کل فروش اسلحه به ایران در سالهای ۱۹۷۶-۱۹۷۲ به ۱۰۰۴ میلیارد دلار رسیده است." این ۱۰ میلیارد دلار اسلحه فقط از آمریکا خریده شده بود و خریدهای انجام شده از کشورهای دیگر را بر نداشت. آنتهنگام انتشار این خبر محافل اجتماعی ایران و جهان را متحیر ساخت. ولی چند ماه بعد روزنامه "نیویورک تایمز" خبر تازه‌ای منتشر ساخت که حیرت‌زدگان را به حیرت‌نازتری دچار ساخت. این روزنامه در سرمقاله ۱۰ سپتامبر خود نوشت: "در سال مالی ۱۹۷۷ ایالات متحده ... پنج میلیارد و پانصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته است و اگر دستگاه‌های "آواکس" نیز به ایران فروخته شود، این مبلغ به ۶۷۷ میلیارد خواهد رسید."

بطوریکه میدانیم پس از موافقت آد میرال ترنر رئیس سیاه‌فروش دستگامهای آواکس به ایران ، کار ترس نیز موافقت خود را با این معامله اعلام کرد .

بدینسان خریدهای تسلیحاتی ایران از آمریکا تا سال ۱۹۷۲ سیر تصاعدی خود را همچنان ادامه داد و مبلغ کل آن طبق آمارهای رسمی (که البته هنوز نمیتوان آنرا کامل تلقی کرد ، زیرا در فاصله میان این خریدها ، خریدهای دیگری هم انجام گرفته که اعلام نشده است) طی سالهای ۷۷ - ۱۹۷۲ و در واقع طی سالهای ۷۷ - ۱۹۷۳ (زیرا خرید سال ۱۹۷۲ فقط نیم میلیارد دلار بوده است) به ۱۷ میلیارد دلار رسید .

و اما خبری که همین چندی پیش روزنامه " دی ولت " چاپ آلمان غربی درج کرد ، بار دیگر ابهت ارقام سالانه خریدهای تسلیحاتی پیشین ایران را ازین برد . این روزنامه در ۲۹ ماهه سال ۱۹۷۸ نوشت :

" ایران قصد دارد معادل ده میلیارد دلار از آمریکا هواپیماهای جنگی و توپ و انواع سلاحها دیگر خریداری کند . بطوریکه محافل دولتی واشنگتن خیر میدهند ، تهران برای ۷۰ شکار بمب افکن " گرومان " اف - ۱۴ " ، ۱۴۰ ، جنگنده " اف - ۱۶ " و ۳۱ هواپیمای " فانتوم اف - ۴ " درخواست خرید کرده است که باید در طول چند سال آینده تحویل گردند . ایران قبلاً ۸۰ هواپیمای " تومکیت - اف - ۱۴ " و ۱۶۰ شکاری بمب افکن " اف - ۱۶ " خرید کرده . " دی ولت " سپس مینویسد که ویلیام پروکسما یژسنا تور متفرد مکرراتاً به دولت اخطار کرده است که به درخواست تسلیحاتی ایران جواب رد داده شود . در هیچیک از کشورهای دیگر جهان چنین انباری از مدرنترین هواپیماها و موشک ها و کشتیهای جنگی امریکایی وجود ندارد . . . سناتور افزود که " این سلاحها برای مقاصد دفاعی بکار نمیروند و مسلماً به امر صلح در این منطقه کمک نخواهند کرد " .

" دی ولت " در ادامه این خبر میزان فروش اسلحه آمریکایی را در سال ۱۹۷۸ به سه کشور اسرائیل و عربستان سعودی و مصر ، ۸۰ میلیارد در مقابل ده میلیارد دلار سفارش تسلیحاتی ایران ، ذکر کرده است .

همروند با این خریدهای تسلیحاتی از آمریکا ، میلیارد ها دلار دیگر هم به کشورهای انگلیس ، فرانسه ، آلمان غربی ، هلند و حتی سوئیس و غیره اسلحه و تجهیزات نظامی سفارش داده شده که بسیاری از آنها تا کنون دریافت گردیده است .

روزنامه " تایمز " لندن در ماهه سال جاری ضمن خبری درباره امضای قرارداد ۷۵۰ میلیون لیره ای ایجاد مجتمع تسلیحاتی در نزدیکی اصفهان ، نوشت : " ایران هم اکنون بزرگترین خریدار تکنیک جنگی انگلیس است " . میزان صدور اسلحه انگلیسی ، طبق اطلاع روزنامه های انگلیس ، امسال بیش از یک میلیارد لیره یعنی نزدیک به دو میلیارد دلار خواهد بود و " تایمز " می نویسد : " ۶۰ درصد صادرات اسلحه انگلیسی به ایران می رود " . روزنامه انگلیسی " ابزور " در ۱۰ نوامبر ۱۹۷۵ نوشت : " ایران تا سال ۱۹۸۰ حداقل سه هزار تانک چیفتن و شاید هم بیشتر خواهد داشت . افسران انگلیسی در شیراز مشغول تعلیم ایرانیان هستند " .

بطوریکه میدانیم ، دولت ایران اسلحه را تنها با دلارهای نفتی نمیخرد ، بلکه نفت خام نیز مستقیماً به آن میدهد . روزنامه " کیهان " در ۲۹ آبان ۱۳۵۵ نوشت : " ایران ۴۰۰ میلیون لیره موشک " راپیر " از انگلستان میخرد و در عوض نفت خام به انگلستان میبرد از " . هزینه ۷۵۰ میلیون لیره ای " مجتمع تسلیحاتی " اصفهان نیز طبق خبر منتشره در کیهان هوایی ۲۷ اردیبهشت

سال جاری (که رقم هزینه آنرا برخلاف " تایمز " ۲۰۰ میلیون لیره ذکر کرده است) " به روش پایاپای در مقابل نفت " پرداخت خواهد شد . امریکاهم علاوه بر فروش های دلاری اسلحه به ایران که در بالا بدان اشاره شد ، مقادیری اسلحه در مقابل نفت خام به ایران تحویل میدهد . بطور کلی خیرگزاریهای جهان کل خرید هاوسفارش های تسلیحاتی ایران را در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۳ ، ۲۰۰ میلیارد دلار ذکر کرده اند (که البته از میزان واقعی کمترست) . ولی امسال دولت ایران با خرید هاوسفارش های جدید خود رکورد تسلیحاتی تمام سالهای اخیر را بطور غیر قابل مقایسه ای شکسته است . روزنامه ها و رادیوهای جهان در ماهه خبر دادند که میزان خرید هاوسفارش های تسلیحاتی ایران در سال جاری به ۲۰ میلیارد دلار رسیده است . با این حساب رژیم ایران طی ۶ سال اخیر یعنی از سال ۱۳۵۳ تا نیمه سال جاری ۱۳۵۷ معادل ۴۰ میلیارد دلار فقط بابت خرید هاوسفارش های تسلیحاتی خود به اسلحه سازان امریکایی تسلیحاتی خرید کرده است که فقط بخشی از هزینه های نظامی مستقیم و غیر مستقیم آنرا تشکیل میدهد .

از این مبلغ طبق حسابی که در بالا انجام گرفته ، بیش از ۲۷ میلیارد دلار به کمپلکس نظامی - صنعتی ایالات متحده امریکا پرداخت شده است . اگر این مبلغ میان ۳۵ میلیون جمعیت ایران سرشکن شود ، به هر فرد ایرانی ، از خرد و بزرگ ، بیش از ۱۱۴۰ دلار خواهد رسید و این رقم نزدیک به چهار برابر درآمد سالانه یک خانوار زحمتکش روستایی کشور و تقریباً معادل درآمد سالانه خانواده کارگری است که روزانه ۳۰ تومان دستمزد داشته باشد و تازه تمام سال را با استثنای ایام تعطیل کار کند . هر کس باسانی میتواند حساب کند که با ارقام نجومی این هزینه های تسلیحاتی که با نیا زمندیهای دفاعی واقعی میهن ما ، بکلی ناهماهنگ است ، چه برنامه های اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی عظیم و بی سابقه ای را میشد ، عملی ساخت .

و اما حتی این بادها هم کفاف به مستی نظامیگری رژیم ایران نمیدهد . هزینه های ایمن سیاست هلاکتبار نظامیگری تنها به خرید های تسلیحاتی ایزخارج محدود نمیشود . در داخل کشور نیز رژیم علاوه بر کارخانه های اسلحه سازی موجود ، با تب و تاب در کار ایجاد " صنایع جنگی " است . مثلاً همانطور که در بالا اشاره شد ، در نزدیکی اصفهان یک کمپلکس بزرگ نظامی صنعتی توسط کارشناسان انگلیسی درست ساختنست و برای احداث آماج های بزرگ دیگر نظامی - صنعتی در کرانه های خلیج فارس و مناطق دیگر کشور نیز تدارک وسیع دیده میشود . هزینه ساختن و خرید و نصب ماشین آلات این آماج ها هم سر به میلیاردها دلار میزنند . علاوه بر این خرید هریارگی اسلحه و دستگاها و تجهیزات نظامی جدید ، مبالغ هنگفتی هم هزینه نصب و به کار انداختن دارد که بعلمت کمبود کارشناس فنی آماده در ارتش ایران ، طبیعتاً توسط کارشناسان خارجی و در درجه اول امریکایی انجام میگردد .

روزنامه " فرانکفورتر روند شائو " ، چاپ آلمان غربی ، در ۱۹ ژوئیه سال ۱۹۷۷ نوشت : " در ایران در مقابل هر ۶ درجه دار و افسر یک مستشار نظامی امریکایی وجود دارد " . و کمیته خارجی سنای امریکا در گزارش پیشگفته ضمن اشاره به افزایش مداوم کارشناسان نظامی امریکا در ایران اعلام کرد : " تعداد امریکایی هایی که بطور رسمی یا غیر رسمی به ایران اعزام شده اند و بخش بزرگی از آنها در برنامه های نظامی ایران شرکت دارند ، از میزان تقریبی ۱۶-۱۵ هزار نفر در سال ۱۹۷۲ به ۲۴ هزار نفر در سال ۱۹۷۶ رسید و این تعداد باسانی میتواند تا سال ۱۹۸۰ به ۵۰-۶۰ هزار تن برسد " .

نظامیگری و آفت

کارشناسان امریکایی

اگر کار در نظامی آمریکا را در کشورهای اروپایی عضو ناتو در ژاپن در نظر بگیریم ، شاعر کسار شناسان نظامی آمریکایی در ایران در قیاس با دیگر کشورهای که با این آفت دچارند ، " جای اول " را احراز خواهد کرد .

در سال جاری تعداد کارشناسان آمریکایی در ایران که " بخش بزرگی " از آنان در ارتش ایران " فعالیت میکنند " ، به بیش از ۳۵ هزار نفر رسیده است . شاه در مصاحبه با مخبّر " آسوشیتد پرس " که متن آن در ۲۱ آذر ۱۳۵۵ در روزنامه " اطلاعات " چاپ شد ، پرداختهای سالانه به هر یک از این کارشناسان آمریکایی را رقم ۱۵۰ هزار دلار ذکر کرد و افزود که به هر یک از آنها در ماهی بیش از ۱۲ هزار دلار پرداخت میشود . ولی مجله آمریکایی " نیوزویک " که اطلاعاتش از وضع کارشناسان آمریکایی حتما کمتراز شاه نیست ، همان زمان نوشت که به هر یک از کارشناسان نظامی آمریکا در ماه بابت حقوق و مزایا ۲۵ هزار دلار یعنی در سال ۳۰۰ هزار دلار پرداخت میشود . اگر ما برای هر یک از این کارشناسان که اکثر آنها نظامی هستند و حقوق خود را برخلاف دیگر کارشناسان نه از شرکت‌های خود ، بلکه مستقیماً از دولت ایران میگیرند ، نه ۱۵۰ هزار و نه ۳۰۰ هزار دلار ، بلکه فقط ۱۰۰ هزار دلار حقوق سالانه همراه با کرایه خانه و اتومبیل و دیگر مزایا در نظر بگیریم (که با توجه به ادعاها و توقعات این سنخ از آمریکاییان ، نفعها مبالغه‌آمیز نیست ، بلکه احتمالاً از میزان متوسط واقعی هم کمتر است) ، آنوقت کل مبلغی که هر سال از این بابت به ۳۵ هزار آمریکایی پرداخت میشود ، رقم حیرت‌انگیز و باور نکردنی ۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار را تشکیل میدهد . حال توجه کنید : کل هزینه آموزش و پرورش کشور در حدود ۱۳۵۲ میلیارد ریال یا ۲۱۳ میلیارد ریال یا به حساب هر ۷۰۰ ریال یک دلار معادل ۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار که با کل هزینه بهداشت میشود معادل سه میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار یعنی برابر با پرداخت‌های سالانه به کارشناسان آمریکایی ! بخش اعظم این دلارها هر سال از ایران خارج میشود .

روزنامه کیهان هوایی در ۳۱ خرداد سال جاری مینویسد : " به عقیده کارشناسان مطلع در امر سیاست ، در هیچ کشوری حقوق و مزایای راکه به یک خارجی در ایران داده میشود ، نمیتوان سراغ کرد . . . متخصصان خارجی در ایران تا چند برابر . . . متخصص ایرانی حقوق میگیرند " .

روزنامه میافزاید : " این امر گذشته از آنکه نا هماهنگی میان دستمزدها را بوجود میآورد ، باعث میشود که متخصص ایرانی دلگرمی خود را در کار از دست بدهد " . و طبیعی است که حقوق و مزایای کارشناسان نظامی و خاصه کارشناسان نظامی آمریکایی از کارشناسان دیگر مراتب بیشتر است .

این هزینه‌های کمر شکن در کشور نیست که علیرغم وعده‌های پانزده ساله شاه درباره " رساندن ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ " هنوز بیش از ۶۰ درصد مردم مش طبق آمارهای رسمی در ظلمت جهل و بیسواد ی بسر میبرند و بیش از ۵۰ درصد کودکان روستایی اش مدرسه و کلاس برای سواد آموزی ندارند . امسال از ۳۳ هزار داوطلب ورود به دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی و مدارس عالی کشور ، فقط ۴۶ هزار نفر یعنی از هر ۷ داوطلب یک نفر شانس قبولی داشته است . حقوقهای سالانه ۱۵۰ هزار دلاری و ۳۰۰ هزار دلاری در کشوری به بیگانگان پرداخته میشود که درآمد سالانه خانوار زحمتکش روستایی اش کمتر از ۳۰۰ دلار است و در بسیاری از روستاها و حتی در برخی از شهرهای مردم روی پزشک و دارو نمینهند و بیگاه بیمارانش پشت در بیمارستانها ، بعلت نبودن تخت کافی جان میسپارند . صد و پنجاه هزار دلار برابر دستمزدهای متوسط سالانه یک کارگر عاقله در دست کشور ما از لحاظ میزان مرگ و میر کودکان نیز در این مرحله " پیشروی شتابان بسوی دروازه های تمدن بزرگ " (که مردم با ذوق ایران نام " آغل بزرگ " بدان داده اند) ، همچنان یکی از " جاهای اول " را دارد .

یکی از عوامل مهم گرانی هزینه‌های زندگی وجود همین کارشناسان ور ریخت و پاش بی بند و بار آنانست . اینان خانه‌های مورد نیاز خود را بهر قیمت کرایه می‌کنند و موجب گرانی عمومی کرایه خانه میشوند . در گرانی مواد خواربار و اجناس دیگر نیز آمریکاییان با خرید های بی حساب و کتاب خود نقش موثر دارند .

پس طی ۶ سال پس از افزایش جهشی درآمد نفت ، علاوه بر ۴ میلیارد دلا ری که بخیرید و سفارش اسلحه اختصاص داده شده و میشود ، دست کم ۱۰ میلیارد دلار هم بابت حقوق و مزایا به کارشناسان آمریکایی پرداخت گردیده است .

اگر ارقام ریالی هزینه‌های نظامی مستقیم و غیر مستقیم ارتش ایران را که شاه تعداد آنرا ضمن مصاحبه ۱۹ ژوئن ۱۹۷۸ خود با مجله " یونایتد استیتس نیوز اند ورلد ریپورت " ، ۷۰۰ هزار نفر ، اعلام کرد ، به ارقام دلا ری خرید های تسلیحاتی اعلام شده بپردازیم ، میبینیم که جمع آنها بخش اعظم درآمد ۱۲۰ میلیارد دلا ری ۶ سال اخیر نفت را ، در بر میگیرد . در سال ۱۳۵۳ که درآمد نفت ایران از ۳۹۰۰ میلیارد دلا رناگهان به ۲۰ میلیارد دلا ری افزایش یافت ، رژیم بعثت نقصان زیر سازی فنی و کمبود کارشناس ایرانی آماده ، نتوانست بیش از شش میلیارد دلا را از این درآمد را در سراسر اقتصاد کشور سرمایه گذاری کند ، ولی همان سال توانست خرید ها و سفارش های تسلیحاتی را هفت برابر کند و مجموع آنها را تا نیمه امسال ، چنانکه مشاهده کردیم ، به رقم ۴۰ میلیارد دلا برساند . علت این امر آنست که کنترل و کار با سلاح ها و دستگا ههایی جنگی مدرن بطور عمده در دست کارشناسان نظامی بیگانه است و نیازی به متدارک فوری کارشناسان ایرانی ندارد . از این هر خرید تسلیحاتی تازه گروه تازه ای از کارشناسان و مستشاران نظامی خارجی ، و بطور عمده آمریکایی ، وارد ایران میشوند و ارتش ایران که در دوران تسلط رژیم کتونی ، دیربخت خصلت ملی خود را از دست داده است ، بیش از پیش زیر کنترل پنتاگن قرار میگیرد .

رژیم ایران

صاحب بزرگترین سرانه

هزینه‌های نظامی در جهان

اکنون سرانه هزینه‌های نظامی ایران از هر کشور دیگری در جهان بیشترست . روزنامه " تایمز " لندن مینویسد : " ایران در قیاس با هر یک از کشورهای عضو ناتو ، سهم بیشتری از درآمد ملی را برای هزینه‌های دفاعی برداشت میکند " . میزان این هزینه‌ها برابر با مجموع هزینه‌های نظامی سه کشور سرمایه داری پیشرفته غربی عضو ناتو یعنی ایتالیا ، بلژیک و کانادا است . باید توجه داشت که این سه کشور جمعاً بیش از ۸ میلیون نفر جمعیت دارند و مجموع درآمد ملی آنها نیز در حدود ۳۷۰ میلیارد دلا ری یعنی بیش از ۵ برابر درآمد ملی ۲۰ میلیارد دلا ری ایران ۳۵ میلیون نفری است . هزینه‌های نظامی ترکیه با بیش از ۴ میلیون جمعیت یک چهارم هزینه‌های نظامی ایرانست . سرانه هزینه‌های نظامی ۷۰۰ میلیارد ریالی (معادل ۱۰ میلیارد دلا ری) ایران ، در حدود ۳۰۰ دلا رست و اگر هزینه‌های نظامی غیر مستقیم و انواع اعتبارات سری و غیره را هم بدان بپردازیم (مثلاً هم اکنون ۵۰ فرودگاه در ایران در دست ساختانست که اکثر آنها جنبه نظامی - استراتژیک دارد) ، میزان سرانه این هزینه‌ها به ۴۰۰ دلا ر خواهد رسید . یعنی سهم سرانه هزینه‌های نظامی برای هر خانواده ایرانی پنج نفری در سال به ۲۰۰۰ دلا میرسد که ۷ برابر درآمد سالانه یک خانوار روستایی تهیدست و در برابر درآمد سالانه یک کارگر داری دستمزد ۲۵ تومان در روزست .

مجله آمریکایی " نیوزویگ " در اوت سال ۱۹۷۶ نوشته بود: " هواپیماها ، موشک ها ، تانک ها ، هلیکوپترها و تجهیزات نظامی دیگری که دولت ایران فقط طی ۴ سال گذشته خریده یا سفارش داده است ، در سال ۱۹۷۸ به میزانی خواهد رسید که با آن میتوان ارتشی به ابعاد ارتش انگلیس را مسلح ساخت " .

هما هنگی

افزایش

هزینه های نظامی

و درآمد های سالانه نفت

آهنگ افزایش هزینه های نظامی ایران نیز از هر کشوری در جهان سریعترست . ضمناً افزایش آن همیشه با افزایش درآمد های سالانه نفت ، هماهنگ بوده است یعنی تا آنجا که امکانات بازار جهانی فروش اسلحه اجازه داده ، بخش اعظم درآمد های نفت فقط از خرید تسلیحات به کشورهای امریالیستی بازگشته است . جدول زیر تصویر روشنی در این زمینه بدست میدهد (ماخذ : ارقام : " گزارش های سالانه بانک مرکزی ایران " و ارقام رسمی بودجه عمومی دولت در سال ۱۳۵۷) .

درآمد های نفت و هزینه های نظامی ایران

در فواصل سالهای ۱۳۵۷-۱۳۳۴

(به میلیارد ریال)

سال ۱۳۵۷	سال ۱۳۵۳	سال ۱۳۵۲	سال ۱۳۴۱	سال ۱۳۳۴	
۱۰۰۰	۱۲۰۰	۳۱۱	۱۷	۴۶	درآمد نفت
۷۰۰	۳۷۲	۱۳۴	۱۱۷	۴	هزینه های نظامی

این ارقام نمایانگر رابطه سرعت تصاعدی افزایش هزینه های نظامی با افزایش درآمد های نفت ، خاصه پس از سال ۱۳۵۳ یعنی سال آغاز افزایش جهشی درآمد های نفت است . سالهای ۱۳۳۴ ، ۱۳۴۱ و ۱۳۵۲ به ترتیب عبارتند از ۱ - سال ورود ایران به پیمان سنتو ، ۲ - سال آغاز " انقلاب سفید " و ۳ - سال پیش از افزایش جهشی درآمد های نفت . هزینه های نظامی ایران تنها طی ۵ سال اخیر از رقم ۱۳۴ میلیارد ریال (یک میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار ، به نرخ ریالی آن سال) که ۳۳ برابر این هزینه ها در سال ورود ایران به سنتو بوده به ۷۰۰ میلیارد ریال یعنی به ۱۷۵ برابر سال ۱۳۳۴ رسیده است .

چنین سرعت افزایشی در تاریخ پس از جنگ جهانی دوم هیچ کشوری در جهان و حتی ایالات متحده - بزرگترین کشور امریالیستی جهان - مشاهده نمیشود : هزینه های نظامی آمریکا در سی سال اخیر - سالهای ۱۹۷۸-۱۹۴۹ - از ۱۴٫۴ میلیارد دلار به ۱۳۰ میلیارد دلار رسیده ، یعنی طی ۳۰ سال ۹ برابر شده است . ۹ برابر در ۳۰ سال و ۱۷۵ برابر در ۲۴ سال ! آنهم در شرایطی که درآمد سرانه ملی در آمریکا اکنون بیش از ۴ برابر آن در ایرانت است و در سالهای پیش از ۱۳۵۳ که درآمد نفت ایران از ۲-۳ میلیارد دلار تجاوز نمیکرد ، ۸ تا ده برابر بیشتر درآمد سرانه ملی در ایران بود .

در اینجا ذکر یک نکته شایان دقت است . در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۳۴ که درآمد های نفت

ایران مبالغ ناچیزی میان ۱۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار بود ، هزینه‌های نظامی ایران از ۹۰ تا ۷۰ درصد این درآمد هارامی بلعید . در اواخر سالهای چهل شمسى همروند با افزایش سریع استخراج نفت وترقی تدریجی بهای آن ، درآمدهای نفتی ایران از سرحد يك میلیار دلاری میگذرد و در سال ۱۳۵۲ به ۳۹۰۰ میلیارد (به نرخ ریالی آنزمان - ۳۱۱ میلیارد ریالی) میرسد که تقریباً ۲۰ برابر سال ۱۳۴۱ است . نظری به ارقام جدول بالا نشان میدهد که هزینه‌های نظامی در سال ۱۳۵۲ بیش از ۴۳ درصد درآمد نفت را در بر میگیرد . چرا ؟ علت آنرا باید در اقلیم سیاسی آنزمان خلیج فارس جستجو کرد : در سالهای ۵۰ - ۱۳۴۸ مسئله خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و بر کردن خلا^۵ آن توسط نیروهای نظامی ایران مطرح میشود و همزمان با آن کار تجدید سازمان و نو سازی سراسر نیروهای مسلح ایران آغاز میگردد . ولی در این سالها ارتش ایران هنوز کار آهاده برای جذب و بهکارگیری سریع تکنولوژی جنگی غرب و جنگ افزارهای مدرن آنرا ندارد . لذا با آنکه در سال ۱۳۵۲ رقم کل این هزینه‌ها ۱۲ برابر سال ۱۳۴۱ و در سال ۱۳۵۳ - ۹۳ برابر آنسال است ، ولی نسبت آن به ترتیب از ۴۳ و ۳۱ درصد درآمدهای نفت تجاوز میکنند . در سالهای بعد ، با وجود حجم عظیم درآمد نفت ، این نسبت به سرعت افزایش می یابد و در طول کمتر از ۴ سال تقریباً پنجاه درصد درآمد های نفت رامیپوشاند و با توجه به سفارشهای تسلیحاتی ۲۰ میلیارد دلاری امسال واشتهای روز افزون ماشین نظامیگری رژیم ، تردید نیست که این نسبت در سالهای آینده با سرعتی بیش از پیش فزونی خواهد یافت و بزودی حجم مجموع هزینه‌های نظامی ایران از مرز صد میلیارد دلار نیز خواهد گذشت !

يك نکته دیگر را هم در این زمینه باید در نظر داشت : حجم عظیم درآمد های نفتی ایران و محدود بودن بازار جهانی امیرالیاستر فروش اسلحه از یک سو و محدود بودن امکانات عینی نیروهای مسلح ایران و کمبود آمادگی فنی آن برای جذب سریع تکنولوژی جنگی مدرن از سوی دیگر ، مانع آنستکه رژیم بتواند مبالغ بیشتری از درآمد های نفت را به زخم نظامیگری بزند . آخر ژاندارم جهانی از محل صادرات تسلیحاتی خود که امسال ۱۳۲ میلیارد دلار برآورد شده است ، علاوه بر رژیم ایران بایدی شکم نظامیگری رژیم عربستان سعودی و اسرائیل و مصر و ژنرال موبوتی و دیگر چه ژاندارم های منطقاً خود را نیز سیر کند . اگر حال برای این منوال نمی بود ، شاه که به اعتراف خود در مصاحبه ۱۹ ژوئن ۱۹۷۸ با خبرنگار مجله آمریکایی " یو . اس . نیوز اند ورلدرپورت " تکیه گاهی جز " ارتش ۷۰۰ هزار نفری " ندارد ، البته ترجیح میداد که بجای هراقدام اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی ، بخش بمراتب بیشتری از درآمد های نفت صرف تقویت این " یگانه تکیه گاه رژیم " شود تا او بتواند با خونسردی تبهکارانه و اطمینان بیشتری توده های بی سلاح و بی پناه مردم را در شهرهای تبریز و تهران و قم و دیگر شهرهای مملکت زیر بار مسلسل های هلیکوپترهای آمریکایی و تانک های چیفتن بگیرد . این زمانه در گذر است . در سالهای پایان قرن بیستم به شیوه چنگیز مغول و تیمور لنگ میاندیشد و عمل میکند ، ضمن مصاحبه با آن خبرنگار مجله آمریکایی ، در همان حال که خود را مظهر " انقلاب شاه و مردم " مینامد برای " ارباب " مردم استبداد زده ای که پس از سالها خون جگر اکنون دل از جان برگرفته به پیکار حیات و ممات علیه رژیم استبداد برخاسته اند ، با د درغیبت میاندازد و بانگ بر می کشد که : " هیچکس قادر نیست مراسم سرنگون کند . من از پشتیبانی يك ارتش ۷۰۰ هزار نفری ... برخوردارم ! اینجا انسان بی اختیار میاد آن گفته معروف میافتد که : " برسرنیزه میتوان تکیه کرد ، ولی نمیتوان روی آن خوابید " ، خاصه که در این ارتش نیز نیروهای ملی و میهن پرست اندک نیستند .

ولی میلیاردها دلاری که رژیم هر سال به چاهویل نظامیگری میریزد ، به تنهایی نیمی از بدبختی

است . نظامی گری جوانب و عواقب شوم دیگری هم دارد که یکی از آنها تشدید وابستگی ایران به ماشین جنگی ژاندارم جهانی است .

نظامی گری

استقلال نیآورد ،

وابستگی را شدیدتر میکند

شاهد رتوجیه سیاست نظامیگری و قائل شدن " اولویت " برای نیازهای ارتش همیشه باین ترازستناد میوزد که تبذیر ایران به یک قدرت نظامی در سطح جهانی ، ایران را زیاری " دوستان هوس باز " خود " بی نیامیسازد " و " استقلال " ایران و " ثبات منطقه " را تامین میکند . درغیراینصورت ، بزعم او : " ایران میدل بعروسکی میشود که یا بدست حامیان خود میچرخد ، یا احیانامورد معامله سیاسی قرارمیگیرد " (ازسخنرانی شاه در دانشکده فرماندهی و ستاد ، مهرماه ۱۳۴۹) .

این ترمسرا باطل است . سلاح ها وسیستم های مدرن تسلیحاتی که طبق نقشه های آشکارا تجاوزکارانه تنظیم کنندگان استراتژی نظامی جهانی امپریالیسم به ایران فروخته میشود ، مدام در حال تکمیل و تغییرند . انقلاب علمی و فنی طی ربع قرن اخیرسرپای صنایع جنگی را درگروگن کرده و درکشورهای امپریالیستی شاخه های ازصنایع پدیدآورده که دراختیارکمپلکس نظامی - صنعتی است و بطورعمده برای جنگ کارمیکنند . " ۵۰ درصد پژوهشهای علمی که توسط دانشمندان رشته های گوناگون علوم در ایالات متحده امریکانجا میگیرند و ۲۱ درصد کارگران و کارمندان آن کشور در رشته صنایع نظامی کارمیکنند . صد هزارموسسه پژوهشی و تولیدی که به طرق گوناگون ازپنتاگن سفارش میگیرند ، بطورمستقیم یا غیرمستقیم برای جنگ کارمیکنند " (" پروادا " ، ۲۲ ژانویه سال ۱۹۷۲) . درچنین اوضاع و احوالی بسیاری ازسلاحهای که رژیممخرد ، غالباً هنوزبه ایران نرسیده کهنه میشوند و یکی ازخواص شوم شرکت درمسابقه تسلیحاتی اینست که باید مدام درفکرمدرنیتره کردن جنگ افزارها بود . ما این مطلب را بارها در " مردم " و مجله " دنیا " تشریح کرده ایم و صحت آن روزبروزبیشترتایید شده است . مثلاً ماهنامه " مردم " نزدیک به ۸ سال پیش پس ازتشریح جوا اززیان های اقتصادی ناشی ازسیاست تسلیحاتی و نظامیگری ، نوشت : " ولی زبانهای وارده به اقتصاد کشوربهین جا پایان نمیدیرد . سیاست میلیتاریز که ازطرف دولت تعقیب میشود ، همانگونه که واقعات سالهای اخیرنشان میدهد ، سال بسال هزینه های تسلیحاتی بیشتری را طلب میکند ، زیرا ... سلاحهای کونی بعلت سرعت روزافزون تکمیل تکنیک جنگی مدرن ... خیلی زود کهنه میشوند و ناچارپس ازچندی باید آنها را بهگورستان سلاح فرستاد و بازباصرف مبالغ هنگفت به خرید سلاح های تازه پرداخت " (ماهنامه " مردم " ، شماره ۶۶ ، آذر ۱۳۴۹) .

ایران باسطح رشد نازل علمی و فنی خود نه حالا و نه تا یک آینده قابل پیشبینی نمیتواند " مجتمع تسلیحاتی " خود را با توقعات تکنولوژی جنگی مدرن همگام سازد . لذا این ورود هرپارتی جنگ افزار و سیستم تسلیحاتی مدرن تر ، ناگزیرگروهی کارشناس تازه وارد کشورخواهد شد . درهمان گزارش سال ۱۹۷۶ کمیته خارجی سنای امریکآمده است که ایران بدون کمک کارشناسان امریکایی ، سلاح های مدرن خریداری شده را تا ده سال پس ازخرید نمیتواند خود بکاربرد . پیدا است که تا فاسران و کارشناسان ایرانی طرزکار با این سلاح ها را فراگیرند ، تکنولوژی سلاح گام های بلند دیگری به پیش برخواهد داشت و بازخرید های تازه و استخدام کارشناسان نظامی تازه ای را موجب خواهد شد . وجود درها هزار کارشناس نظامی بیگانه درصوف ارتش و نیازبه لوازم یدکی جنگ افزارها و سیستم های تسلیحاتی مدرن ، کاربرد این سلاحها را درآخرین تحلیل منوط به اراده پنتاگون خواهد کرد و اراده اهریمنی پنتاگن هم معلومست که چه سمتی خواهد داشت .

پس نظامی گری برای کشوری چون ایران ، نفعها " استقلال " سیاسی نمیآورد ، بلکه به علل پیشگفته زمینه‌کاملا مساعدی برای هرگونه فشار سیاسی امپریالیسم به ایران فراهم میسازد ، وابستگی آنرا روز بروز شدیدتر میکند و در آخرین تحلیل رژیم ایران بجای آنکه " ازباری و دستان هوس بازی بی نیاز گردد " ، " مهمل به عروسکی میشود که یابد ست صاحبان خود میچرخد ، یا احیاناً نامشورد معامله سیاسی قرار میگیرد " .

سیاست نظامیگری سیاستی است
تجاوزی ، نه دفاعی

سیاست نظامیگری ایران جزئی است از سیاست نظامی گری امپریالیسم و در جهت تامین منافع کمپلکس نظامی - صنعتی امپریالیسم ولذا ذاتاً نمیتواند هدف دفاعی

داشته باشد .

نظامیگری ملازم دیرین نظام استثمارگرست و سرشت طبقاتی دارد یعنی از هنگامیکه تجزیه جامعه به طبقات و استیلا یك کشور بر کشور دیگرید آمده طبقه استثمارگر همواره آنرا در وجهت خارجی و داخلی بکار برده است ؛ در جهت خارجی برای استیلا بر خلق ها و کشورهای دیگر و در جهت داخلی برای حفظ نظام استثمار و مطیع نگه داشتن طبقات زحمتکش و سرکوب هرنوع جنبش آنان ، اعم از جنبش های سیاسی و اقتصادی .

نظامیگری بمان هریدیده دیگری دیالکتیک خود را دارد و در طول تاریخ اشکال گوناگون بخود گرفته است . در دوران سرمایه داری نظامیگری همپای با این نظام استثمارگر رشد کرده و با عباد و دامنه آن گسترده تر شده است . لنین در تحلیل های تئوریک خود این نظامیگری را " مـولود سرمایه داری " نامیده است . نظامیگری سرمایه داری تا پیش از انقلاب اکتبر افزای امپریالیسمی تقسیم و تجدید تقسیم جهان و بدست آوردن مناطق نفوذ بود . ولی پس از پیدایش سوسیالیسم و پیوسته پس از دو مین جنگ جهانی در هدف های نظامیگری امپریالیسم تغییرات محسوس پدید آمد . هدف عمده نظامیگری امپریالیسم در دوران کنونی عبارتست از مبارزه علیه سیستم جهانی سوسیالیستی و تکیه گاه نیرومند آن اتحاد شوروی و نیز علیه جنبش های آزاد بیخشم ملی در مناطق گوناگون جهان .

یکی از هدفهای واشنگتن ولندن از تدارك و انجام کودتای ۲۸ مرداد ، وابسته کردن ایران به ماشین نظامیگری تجاوزکار خود بود . طبیعی است که این کودتای آن انجام نگرفت که ایران دوباره سیاست مستقل ملی در پیش گیرد و به دفاع از منافع ملی و میهنی خود بپردازد . اگر چنین هدفی در نظر میبود ، دیگر کودتای چلچراغی داشت . ایران در دو سه سال پیش از کودتای آن نخستین بار در تاریخ معاصر خود راه سیاست مستقل ملی در پیش گرفته بود . ولی چنین سیاستی در منطقه نفتخیز و استراتژیک مهبی که ایران در آن قرار دارد ، با هدف ها و نقشه های سیاسی و نظامی واشنگتن و همپیمانانش بهیچوجه سازگار نبود . ۲۸ مرداد آمریکا بی - انگلیسی رژیم شاه رانه برای تامین مجد د آزادی و استقلال ایران و دفاع از منافع ملی و میهنی آن ، بلکه درست برعکس ، برای آن روی کار آورد که این رژیم محافظ بی چون و چرای منافع بنیادی امپریالیسم جهانی باشد . واشنگتن برای رژیم دست نشانده خود رسالتی جز تامین منافع سه گانه زبرین امپریالیسم ، در نظر نگرفته است :

- ۱ - قبضه کردن مجد د منابع نفت و احیاناً تسلط بر مواضع عمده اقتصاد ایران ؛
 - ۲ - کشاندن ایران به مدار سیاست جهانی و به ماشین نظامیگری تجاوزکار خود ؛
 - ۳ - سرکوب مداوم جنبش خاموشی ناپذیر مردم ایران در راه آزادی و استقلال و دفاع از منافع ملی و میهنی خویش .
- رژیم کنونی در سراسر دوران پس از کودتای همواره با این سه هدف و از جمله استراتژی نظامی

تجاوزگرانه امپریالیسم وفادار مانده است. واکنون نمتنها جنبش آزاد بیخشم ملی و دموکراتیک مردم ایران را با سفاکی بیسابقه بمخون میکشد، بلکه در نقش دژخیم جنبش های آزاد بیخشم خلقهای منطقه خلیج فارس و ژاندارم منطقه ای امپریالیسم نیز شهر آفاق شده است.

سیاست تسلیحاتی و نظامیگری تجاوزگرانه رژیم یکی از بزرگترین عوامل تشدید تشنج در منطقه خلیج فارس و ایجاد نگرانی روزافزون برای کشورهای همسایه و حتی کشورهای خیلی دورتر از این منطقه شده است.

تراکتفقد بر عظیم اسلحه مدرن در دست رژیمی وابسته به امپریالیسم، در دست رژیمی ماجراجو و سراپا ارتجاعی، ضد مردمی، جاه طلب، کم ظرفیت و آکنده از انواع عقده های خواری، در دست رژیمی که یگانه ضامن بقا "خود را" ارتش ۷۰۰ هزار نفری " میدانند، برای مردم ایران و برای کشورهای منطقه خطرهای جدی در بردارد، تشنج اوضاع را در سراسر منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند و کرانه های افریقا و غیره شدت میدهد و خلق های صلحدوست را برای دفاع از خود در قبال این ژاندارم و اشنگتن - لندن به اقدام برمیانگیزد.

بیهوده نبود که روزنامه "پراودا" در ۴ ژوئن سال ۱۹۷۸ ضمن تفسیری درباره فعالیت های تسلیحاتی دامنه دار رژیم عربستان سعودی و رژیم ایران با اشاره به نقش خاصی شاه ایران که "هدف خود را عیان و آشکار" دفاع از منافع غرب "در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند اعلام میدارد"، نوشت: "بدینسان یک نوع "اتحاد مقدس" برای مبارزه علیه نیروهای ترقیخواه و جنبش های آزادی بخش ملی ... پدید میآید".

این نظامیگری و "اتحاد مقدس" ژاندارم های منطقه ای وابسته به ژاندارم جهانی را با هیچ سفسطه و با علم کردن هیچ "لولوی خطری" نمیتوان دفاعی جلوه داد. این سیاست تسلیحاتی و نظامیگری هدفی جز تجاوزه خلق ها و جنبش های آزاد بیخشم ملی کشورهای همسایه ندارد. خطری که رژیم شاه و "دوستان" او را در غرب همیشه نگران میسازد، بیم از "تجاوز موهوم" این یا آن کشور همسایه نیست، بلکه همان جنبشهای آزاد بیخشم ملی خلقهای منطقه است، زیرا این جنبشها بطور بالقوه علیه ارتجاع داخلی و "دوستان" رژیم شاه متوجه است و پیروزی هر یک از آنها، بسبب تاثیر طبیعی آن در تقویت و گسترش جنبش آزاد بیخشم ملی و دموکراتیک مردم ایران، ناگزیر ارکان این رژیم فاقد تکیه گاه مردمی و "منافع دوستان غربی" آنرا بلرزه در میآورد.



نظامیگری علاوه بر زینتهای عظیم سیاسی - اقتصادی عظیمی که ربا لادان اشاره شد، زینتهای بسیار دیگری نیز بر میآورد. مثلا رژیم بخش بزرگی از فارغ التحصیلان آموزشگاههای عالی و متوسطه کشور و از جمله مهندسان و تکنیسین ها و پزشکان و غیره را از فعالیت سود مند اقتصادی - اجتماعی باز میدارد و به خدمت ماشین نظامیگری خود میگمارد. کارشناسان ایرانی را هر سال گروه گروه به نیروهای زمینی، هوایی و دریایی میفرستند و آنها هزار کارشناس بیگانه را از آمریکا، انگلیس، آلمان غربی، ژاپن و حتی از پاکستان و کره جنوبی و غیره و غیره برای کار در رشته های اقتصادی استخدام میکنند. این افراد نیز طبعاً فقط با دریافت حقوق های چندین هزار دلاری حاضرند در نخبه استبداد کشوری چون ایران کار کنند. با حقوقهای سالانه صد هزار دلاری و بیشتری که فقط به کارشناسان نظامی آمریکایی پرداخت میشود، میتوان آنقدر معلم و دانشیار استاد و نیز کادرهای

علمی و فنی و پزشکی و غیره آماده کرد که تا میبایست نیازمندیهای کشور را برطرف سازند و از جمله خدمات پزشکی ارزان برای سراسر مردم ایران تامین کنند .

نظامیگری حتی راههای ایران را بطور عمده برای نیازمندیهای روزافزون خود بکار میگیرد .

مثلا سخنگویان رژیم میگویند کمبود وسایل حمل و نقل و فشار بیسابقه بر راههای آهن و شوسه را ناشی از افزایش واردات غیر نظامی جلوه دهند و حال آنکه حمل و نقل های نظامی و نقل و انتقال های نیروهای ارتش ، نقش بزرگی در پیدایش دشواریهای ترابری دارد . در سالهای گذشته به علت کمبود وسایل نقلیه و اشباع بودن راهها بسیاری از کشتی ها در بندر ایران بموقع تخلیه نشدند و دولت مجبور شد بابت سورشارژ چندین میلیارد دلار به شرکت های کشتی رانی خارجی پرداخت کند که هر میلیارد دلار آن چند برابر کل صادرات صنعتی سالانه ایران بود . در سالهای گذشته بطور کلی هر سال قریب ده درصد کالا ها در بندر ازمیان رفته است و این جریان اکنون نیز ادامه دارد .

بطور کلی نظامیگری رژیم ایران تناسب میان رشته های گوناگون اقتصاد کشور را برهم زده و شکل کج و معوج و پست و هنجار پندان داده ، ثروت های کشور و زیرساختی و مغزهای علمی و فنی آنرا برای مقاصد نظامی ، خرید اسلحه و تدارکات جنگی بکار گرفته ، سهم سرانه زحمتکشان را از درآمد ملی کاهش داده ، مانع بهسازی شهرها ، تامین مسکن برای زحمتکشان و حل معضل ترافیک در شهرها شده ، آموزش و پرورش را در چارچوب محدود نگاه داشته ، میلیونها تن از مردم شهر و روستا را از استفاده از خدمات پزشکی محروم ساخته ، تورم را به سطح بیسابقه ای رسانده و پول کشور را روز بروز کم ارزش تر کرده است . نظامیگری به بیکاری دامنه روز بروز گسترده تری می دهد . هم اکنون طبق آمار منتشره در کیهان هوایی (۳۱ خرداد سال جاری) " با وجود ۳۸۰ هزار نفر ایرانی بیکار ، ۲ میلیون خارجی بازاری کار کشور را اشغال کرده اند " . این بیکاری همراه با ۲ میلیون کارگرم و متخصص خارجی در کشور ، زیانهای اجتماعی - اقتصادی فاحشی در پی دارد .

تامین نیازمندیهای دفاعی واقعی ایران به هیچوجه احتیاج به چنین هزینه های سرسام آور ندارد . جزئی از این هزینه ها برای این مقصود بس است .

نظامیگری با صرف میلیارد ها دلار از درآمد های کشور و جذب دهها هزار مغز علمی و فنی ،

امکان زیادی برای رشد و گسترش صنعتی کشور باقی نمیگذارد . اگر فقط همین درآمد عظیم ۱۲۰ میلیارد دلار که ایران از ثروت های نفتی بدست آورده است ، در اختیار یک دولت ملی اصیل ایرانی بود ، کشور ما هم اکنون گام های بلندی در راه رشد هماهنگ و متناسب با نیازمندیهای واقعی صنعتی کردن برداشته بود و هم اکنون صنایع مدرن و کشاورزی پیشرفته داشت ، شبکه آموزش و پرورش ، سیستم خدمات پزشکی و بهداشتی و بهزیستی سراسر کشور را پوشانده بود و مردم از مشکلات ناشی از کمبود مسکن و بیدی ترافیک و بسیاری مشکلات دیگر فارغ بودند . اتخاذ یک سیاست صلح و ستانه فعال ، به مراتب بیش از حد ها میلیاردها دلار هزینه ها ، نظامی و تسلیحاتی برای ایران امنیت می آورد .

سخن کوتاه : هم رژیم شاه و هم مردم ایران در زمینه نظامیگری تصمیم خود را گرفته و تکلیف خود را روشن کرده اند . رژیم به اعتراف محمد رضا شاه تصمیم دارد تا سرحد تجزیه کشور و تن دادن به اشغال جنوب نفت خیز آن توسط نیروهای امپریالیسم ، پیش رود ، زیرا تاریخ برای شاهان سلسله پهلوی رسالتی جز تامین غارت ثروت های نفت ایران بدست امپریالیسم و محروم نگا داشتن مردم ایران از دسترسی باین ثروتها ، در نظر نگرفته است . و این رژیم در واقع نقش مار بزرگنج را به عهد دارد . برای مردم ایران هم روشن شده است که مینشان جز با کوفتن سر این مار ، روی آزادی و استقلال نخواهد دید .

راهبازره برای دست یابی باین هدف ، راهیست دشوار ، خارآکین ، کم فرازوبرنشیب ، ولی سرانجام دیریا زود به پیروزی خواهد رسید . مردم ایران نمیتوانند ونه میخواهند دست ازاین پیکارحیات ومعات بکشند . رژیم ایران میتواند ، ولی نمیخواهد ازسیاست ضد ملی نظامیگری ، دست بکشد .

برای پایان دادن به سیاست تباهی آورنظامیگری رژیم ایران باید باشرکت وهمگامی در پیکارتعامبارزان ضد اختناق وضداستبداد ، طوماررژیم استبداد را درهم پیچید . رژیم شاه درمین مردم تکیهگامندارد . رویدادهای اخیرنشان میدهد که حتی زههاملیارد دلالتسلیحات و " ارتش " ۷ هزارنفری " هم نمیتواند تکیهگاه بادوامی برای این رژیم باشد .



نیویورک هرالد تریبون : ملاحظه بفرمائید ، خیلی ظریف تراست .

رابطه ارگانیک فساد و ارتشاء

و رژیم استبداد سلطنتی

پس از بیست سال مبارزه سرسخت و پیگیر، اینک توده‌های مردم امکان آنرا یافته‌اند که خواسته‌های خود را طی تظاهرات وسیع مطرح و گوش جهانیان برسانند. در این تظاهرات نمایندگان قشرها و طبقات گوناگون جامعه بمقیاس نسبتاً وسیع شرکت دارند که خود نشانگر تنوع نیروهای اپوزیسیون ضد رژیم میباشد. گرچه عوامل موثر در موضعگیری نیروهای اپوزیسیون متفاوت است ولی حوادث ماههای اخیر بر طرز بازی آشکار ساخت که اقشار و طبقات جامعه که گام در عرصه نبرد گذارده‌اند، بطور عمد در یک موضوع بس مهم و حیاتی، یعنی پایان دادن بر رژیم استبداد سلطنتی توافق کامل دارند. همه از استبداد بیزارند و همه خواهان آزادی از بند رژیم ترور و اختناق‌اند. و منطقی رسانند که رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک و استبدادی حاکم، عامل اساسی بیعدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و بزرگترین مروج فساد و ارتشاء در کشور میباشد. ولی این اصل مسلم که برای همگان چه در داخل و چه در خارج کشور همانند روز روشن است، مورد قبول شاه نیست. او در حیرت است و میگوید:

"... چطور ملکتی که ۱۹ ماده انقلابش و آن در زمانی که من در کتاب بمسوی تمدن بزرگ ترسیم کردم و این ۱۹ ماده انقلاب را شما هر جایی میتوانید مقایسه کنید معضله‌ایک چند نفری و لولوا اینکه زیاد نباشند پیدا میشوند که حرفهای دیگری میزنند..." (۱).

چند صباحی بعد این پادشاه به هنگام سخنرانی برای اعضای "بررسی مسائل ایران" اظهار داشت:

"... من تعجب میکنم یک چنین گروه مهم اندیشمند و روشنفکر که در راه مثبت قدم برمیدارد در اطرافشان حرفی زد نمیشود، اما اگر پنج منحرف که پایه علمی آنها بمراتب کمتر از شما هاست و وگله بر ضد ملکشان حرف بزنند معروفیت پیدا میکنند. این عادت خوبی نیست که درباره‌ی خویان بحث نشود و تمام جنجال برپاکن ها وارد زبان باشند" (۲).

اگر بخواهیم گفته‌های مفسوس شاه را از بندارهای باطل آزاد ساخته و در ابعاد صحیح و مفهوم بکنجانیم در آن صورت باید بگوئیم که منظوری از "یک چند نفر" و "جنجال برپاکن" توده‌های عظیم مردمند که در تهران و تبریز، اصفهان و شیراز، قزوین و ازنبالا خرده در سراسر کشور علی‌هه بیدار گریها، دزدیها، باجگیریها و فساد یکدل و یک زبان به پا خاسته‌اند. اما هدف شما از

۱ - "کیهان" ۱۱، خرداد ۱۳۵۲.

۲ - "کیهان" ۱۲، خرداد ۱۳۵۲.

" کلمات ضد مملکتی " همان خواست‌میهن پرستانه توده‌ها دایره پایان دادن به سطره — سرور و اختناق و سرنگونی رژیم استبداد سلطنتی میباشد .

آنچه شاه را به حیرت انداخته درجه و میزان درک سیاسی توده‌های مردم است که گرچه بقول وی " پایه علمی آنها به مراتب کمتر از " اندیشمندان است ، با وجود این توانسته اند بدستی عامل عمده کلیه مصائب و دردها و فساد عمیقی که جامعه را در بر گرفته در یابند .

مردم ایران در آخرین تحلیل با این نتیجه رسیده اند که با جگیری گروه‌های حاکم و پیراس آنها خاندان سلطنتی از طریق رشوه خواری " قانونی " وحیف و میل اموال دولتی که نقش قاطع در تعمیق تقسیم جامعه بد و قطب متضاد تنگدستان و شروتمندان داشته ، دارای رابطه ارگانیک با رژیم ضد ملی و ضد دموکراتیک است و برای سروسامان دادن بوضع ناهنجار موجود ، راهی جز پایان دادن بحکومت خود سری و زورگویی و بی قانونی غوطه ورد فساد وجود ندارد .

برای نشان دادن هوشمندی و فرزندی توده‌های مردم ، میکوشیم در این مقال با استناد به فاکتورها و اسناد و بابتکیه به استدلالات منطقی رابطه ارگانیک رواج فساد و ارتشاء را با رژیم سلطنت استبدادی تا آنجا که امکان پذیر است ، فاش سازیم .

منبع فساد روزنامه امریکائی " نیویورک هیرالد تریبون " خبری درج کرده که نیاز به تشریح بیشتری دارد . روزنامه می‌نویسد :

" شاه ایران فرمانهای پنهانی صادر کرده که هدف آن جلوگیری از معاملات است که سود زیادی نصیب اعضای خاندان سلطنتی میکند . نوعی " موازن رفتاری " بطور خصوصی تنظیم شده که باید بر آنها تحمیل گردد . شاه این تصمیم خود را در یک مصاحبه ای افشاء کرد ولی گفت این تصمیم در ایران اعلام نخواهد شد . وی اظهار داشت : " مردم در وقت خود از آن مطلع خواهند شد . بتدریج مطلع خواهند شد " . (۳)

چرا شاه از اعلام این تصمیم در ایران بپسند است ؟ چنانکه می‌دانیم حد و حدیث بیست سال پیش قانونی به تصویب رسید که به " قانون از کجا آورده ای " معروف گردید . بموجب این قانون دولت موظف بود که به دارائی‌های صاحبان مقامات دولتی و منابع کسب آن رسیدگی کند و بدینسان از فساد که میرفت تا در تمام شئون کشوری ریشه دواند جلوگیری بعمل آورد . ولی قانون مزبور همچنان روی کاغذ باقی ماند و پس از آنکه فساد سراپای رژیم را فرا گرفت ، اینبار شاه اصل جدیدی به اصول ۱۹ گانه اضافه کرد و هدفش روشن نمودن دارائیهای صاحبان مقامات دولتی بود . گرچه مردم از همان روز نخست میدانستند که این اصل همانند اکثر دیگر اصول " انقلابی " شاه ، هیچگاه بموقع اجرا گذارده نخواهد شد ، با وجود این می‌پرسیدند بجهت رسیدگی به دارائیهای با آورده‌مخاندان سلطنتی ، یعنی سر دسته غارتگران بیت المال وارد دراصل نامبرده نیست . زمانی بود که مردم امکان اظهار آشکار و علنی این حقیقت را نداشتند . ولی اکنون با تغییر شرایط کار بجائی کشیده که حتی در جلسه گروه " بررسی مسائل ایران " سازمان یافته از جانب حزب شهباخته " رستاخیز " یکی از سخنرانان گفت :

" مردم امروز حرف مبارزه با فساد را باور ندارند ، زیرا بعقیده آنها عوامل مبارزه با فساد ، خود غرق فسادند " (۴) .

۳ - در اینجا و جا‌های دیگر ما از روزنامه " نیویورک هیرالد تریبون " شماره ۵ ژوئیه ۱۹۷۸ استفاده کرده ایم .

۴ - " کیهان هوائی " ، ۷ تیر ۱۳۵۷ .

روشن است که منظور مردم از عوامل مبارزه با فساد غرق در فساد ، هیئت حاکمه و در درجه اول شخص شاه و خانواده اوست . روزنامه " نیویورک هیرالد تریبون " با استناد به اظهارات مقامات ایرانی این نظر را تایید میکند و مینویسد :

" فساد و ارتشاء رایج است و بسیاری معتقدند که منبع اصلی آن دربار سلطنتی است . اکثر ماورین عالیرتبه دولت بطور خصوصی بما گفتند آنها انتظار دارند که فرمانهای تازه برای جلوگیری از معاملات ناپاک و ارائه نمونه ای برای پائینی ها وضع متفاوتی نسبت بگذشته ایجاد کند . برای جلوگیری از فساد و ارتشاء ، عزل و نصب ها و مجازاتهای وجود داشته است . ولی واکنش مردم اینستکه تا زمانیکه کسی بصدور نشینان دستنمیزند این اقدامات را نمیتوان جدی گرفت " .

آیا فرمانهای جدید خواهد توانست تغییر محسوس در وضع موجود ایجاد کند ؟ پاسخ منفی است . اولاً اینکه فرمانهای جدید شامل شخص شاه بعنوان بزرگ غارتگر نمیشود . ثانیاً ، و از همه مهمتر اینکه هدف فرمانهای جدید بهیچوجه مربوط به رسیدگی به نحوه گردآوری ثروت خاندان سلطنتی نیست ، بلکه منظور تثبیت و صورت قانونی دادن به معاملات ناپاک افراد خاندان پهلوی است . بنوشته " نیویورک هیرالد تریبون " فرمان شاه فقط شامل معاملات و تقاضاهای امتیازاتی نویری اعضای خاندان سلطنتی خواهد بود و حرف بر سر پازیس گرفتن " سرما " های جاری " آنها نیست . بدیگر سخن فرمان عطف بما سبق نمیشود و این بدان معناست که فارتگری خاندان سلطنتی که شرایط توان فرسائی برای میلیونها زحمتکش ایرانی فراهم آورده کماکان ادامه خواهد داشت . هراس شاه از اعلام فرمانهای جدید در ایران هم از اینجاست که ناشی میشود . در واقع او از واکنش مردم بیمنک است . بی سبب نیست که یکی از وزرای ایرانی در گفتگوها فرستاده روزنامه " نیویورک هیرالد تریبون " اظهار داشت که این باصطلاح رفرم را باید خیلی آرام عملی ساخت ، زیرا اعلام آن مرد مراتشویق میکند که درباره سو استفاده ها سخن گویند که این نیز بنظری فوق العاده ناراحت کنند خواهد بود .

جالب است که مدافعین ادامه فارتگری خاندان سلطنتی که خود شریک جرم اند و همره قافله هنوز آب از آب تکان نخورده اشک تمساح برای " والا گهرها " میریزند . مثلاً یکی از مقامات ایرانی میگوید که : " آنها نمیتوانند گدائی کنند و بالاخره باید زندگی کنند . قانون اعضای خاندان سلطنتی را از داشتن مقامات دولتی منع میکند ، آنها چاره ای ندارند جز اینکه به معاملات دست زنند " . آیا استدلالی از این مضحک تر میتوان یافت ؟ خاندانی که ارزش اموال منقول و غیر منقولشان سر به میلیاردها میزنند ، چنیازی به معاملات دارند . روزنامه " نیویورک هیرالد تریبون " در این باره مینویسد :

" احدی خبر ندارد که اعضای خاندان سلطنتی و اطرافیاناش چقدر ثروت اندوخته اند . ولی شایعات محافل تهران از میلیاردها دلار حکایت میکند و داستان معاملات تازه بر سر زبان همگان است . از آنجائیکه دولت عرصه گسترده ای از معاملات را در اختیار دارد و دستگاه عظیم و بیفرنج بوروکراتیک میتواند پروانه ها و اعتبارات درجه اول بدهد و یا از ادان آنها امتناع نماید ، لذا میدان فرصت وسیعی برای آنها (اعضای خاندان سلطنتی) بوجود میآید " .

در واقع هم شاه و خاندانش تا با امروز موفق شده اند تا آنجا که مقدر است از افزایش میلیاردهائی که از طریق غارت اموال دولتی ، رشوه خواری و حق العمل کاری و غیره بدست آورده و بخش قابل

ملاحظه ای از آنرا با استفاده از راههای نامرئی بخارج انتقال داده اند جلوگیری کنند . با وجود این ، اخبار جستجوگر پیخته ای که در این مورد در مطبوعات داخلی و خارجی انتشار یافته تا اندازه ای پرده هارا بالا میزند و نه فقط تصویری درباره ثروت بیکران خانواده سلطنتی بدست میدهد ، بلکه در عین حال عمق فساد ی که این خاندان رافرا گرفته ، برملا میسازد .

یگانا مار که درباره " بنیاد پهلوی " متعلق بشاه و خانواده او انتشار یافته مربوط بمسال ۱۳۴۱ است . حتی این آمار نشانگر آنستکه خاندان سلطنتی بزرگترین سرمایه دار و معدنه ترین سرمایه گذار در اقتصاد و بزرگترین همدستفارتگران امپریالیستی در کشور بود هوست . بموجب آمار سال ۱۳۴۱ " بنیاد پهلوی " در موسسات و شرکتهای زیر سرمایه گذاری کرده و پاشریک و سهمیم بوده است ؛ بانک عمران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، شرکت نفتکش ایران ، شرکت حمل و نقل خلیج شرکت سهامی سیمان فارس ، شرکت سهامی سیمان خوزستان ، شرکت سهامی کاغذ پاک ، شرکت سهامی خاص کارخانجات سبزی خشک کنی ، شرکت سهامی کارخانه لوله سازی ایران ، شرکت سهامی مهندسین ساختمانی ایران ، شرکت سهامی اقمست ، شرکت سهامی بانک اعتبارات ، شرکت سهامی بیمه ای ایران ، شرکت سهامی بانک ایران وانگلیس ، شرکت سهامی شهرآرا ، شرکت سهامی کارخانه قند کرمانشاه ، شرکت سهامی کارخانه قند همدان ، شرکت سهامی قند شیراز ، کارخانه تصفیه ی شکر شیراز ، شرکت سهامی ایرانیت ، شرکت سهامی ب. ف. گودر وچ ایران ، کارخانه قند فریمان ، کارخانجات داروسازی شفا بخش ، شرکت سهامی رستوران مهربان . علاوه بر اینها شاه در شرکتهای اداره کنند هی هتل و متل ، رستوران و بارو کاباره و کازینو نیز سرمایه گذاری های هنگفتی نموده که اساسی آنها طبق فهرست سال ۱۳۴۱ بقرار زیر است :

هتل دربند ، هتل قدیم رامسر ، هتل جدید رامسر ، هتل جدید خزر رامسر ، هتل جدید سخت سر ، کازینوی رامسر ، متل رامسر ، هتل قدیم بابل سر ، هتل جدید بابل سر ، هتل بوعلی همدان ، هتل آجلی ، هتل قدیم چالوس ، هتل جدید چالوس ، هتل قدیم گچسر ، هتل جدید گچسر ، هتل ونک ، هتل شاهی ، هتل آمل ، هتل هیلتون ، هتل شیراز ، هتل خرمشهر . رستوران رزیدانس وغیره وغیره .

آنچه بر شمردیم فهرست نامتوامی از سرمایه گذاریهای عظیم شاه در داخل کشور است که در زیر پرده عوامفریبانه ی " بنیاد پهلوی " که بدان نام مؤسسه " خیریه " گذارده اند انجام میگردد تا بدینسان شاهرا زیور دخت مالیات بردآمد بدولت معاف سازد . هدف اساسی " بنیاد پهلوی " حفظ و انباشت و افزایش ثروت بیکران شاه است در داخل و خارج کشور . در این زمینه نقش عمده بعهده " بانک عمران " متعلق بشاه گذارده شده است .

مجله " موند دیپلوماتیک " مورخ مه ۱۹۷۵ برای نشان دادن چهار چوب و مقیاس عطلکرد " بانک عمران " نوشت که بانک مذکور قراردادی با مهندسین آلمان غربی ب مبلغ ۶ میلیارد دلار برای ایجاد مجتمعی از ویلاهای لوکس و درجه اول در سواحل خلیج فارس ، بویژه در جزیره کیش ، جهت استفاد هتوریست های داخلی و خارجی منعقد ساخته است . بموجب این قرارداد دو هزار ویلا و آپارتمان ، راههای درجه اول ، کانالیزاسیون زیرزمینی ، مراکز تجاری ، مدارس ، کلیساها ، رستورانها ، کازینوها ، استخرهای شنا ، زمین تنیس وغیره ساخته خواهد شد . مشابه چنین طرحی در فرج زاد نزدیک تهران بموقع اجرا گذارده شده است .

فقط این یک فقره سرمایه گذاری شش میلیارد دلاری شاه آئینه ایست که در آن چهره واقعی " بنیاد پهلوی " بعنوان مؤسسه باصطلاح خیریه بشکل بارزی عیان میشود . شش میلیارد دلار ،

سرمایه‌گذاری برای ایجاد موسسات عیش و عشرت در کشوری که طبق آمارهای رسمی حدود دویست میلیون نفر ساکنین آن فاقده مسکن اند و میلیون‌ها نفر در روستاها و حوالی شهرهای بزرگ در پیغوله‌های بنام مسکن بسمربیزند چیزی جز خیانت به خلق نیست. در همین جنوب تهران چند کیلومتر دورتر از قصر سلطنتی حدود ۱۰ میلیون نفر که در خارج از باصلاح محدود و زندگی میکنند فاقد آب سالم اند. روزنامه "کیهان" درباره زندگی طاق فرسای زحمتکشان جنوب تهران حقایق جالبی ارائه می‌دهد و مینویسد که بررسی امکانات درمانی جنوب شهر نشان می‌دهد که از ۶۵۳۴ پزشک مقیم تهران که نصف پزشکهای کشورند فقط ده درصد در جنوب شهر طبابت میکنند. اما در زمینه بیمارستان میتوان گفت بجز چند مورد استثنائی بقیه بیمارستانهای تهران در نواحی شمالی واقع شده اند و در جنوب شهر امکانات درمانی منحصر در مانگا‌های پراکنده با امکانات کم است.

روزنامه به مشکل آموزشی اشاره کرد و می‌افزاید که جنوب شهرها گاه در مدارس سه نوبته درس می‌خوانند. کلاسهایشان ۸۰ نفری میشود و تازه همین کلاسها همها کمبود معلم مواجه اند. بچه‌ها روی نیمکت‌های پنج نفری و گاه روی زمین می‌نشینند (۵).

طبق اظهار مدیرو عامل سازمان عمران جنوب شهر برای کاهش مشکلات ساکنین جنوب شهر تهران پنج میلیارد تومان لازم است که در ۶ سال خرج شود. ولی "بنیاد پهلوی" ترجیح میدهد که ۶ میلیارد دلار صرف احداث عشرتکده‌ها در سواحل خلیج فارس کند. تازه فعالیت "خیرخواها" بانک عمران بدینجا خاتمه نی یابد. شانزدهم فوریه سال ۱۹۷۶ روزنامه امریکائی "نیویورک تایمز" اطلاع داد که مدیرو عامل "بانک عمران" در نئوارلئان امریکا اعلام کرد که این بانک در یک طرح پانصد میلیون دلاری برای توسعه محله مسکونی فرانسویهای مقیم نئوارلئان که "کارتیه فرانسه" نام دارد شرکت میکند. "بانک عمران" در مدت ده سال یک ساختمان ۳۲ طبقه برای فعالیت های اداری، یک مجتمع تجاری همراه با ۱۸۰۰ آپارتمان و یک هتل ۵۰۰ اتاقی برپا می‌سازد.

روزنامه فرانسوی "ماتن" جنبه دیگر فعالیت "بانک عمران" را که دارای اهمیت فوق العاده و از لحاظ افشای معاملات زیر پرده شاه است فاش می‌سازد و مینویسد که شاه و خانواده وی متهمند که مستقیماً و بواسطه "بانک عمران" در ۷۰ درصد صنایع موجود ایران سهام دارند (۶). هفتم تیرماه ۱۳۵۷ روزنامه "کیهان هوائی" خبری درباره تشکیل "شرکت تکنولوژی پیشرفته ایران" منتشر ساخت. در این شرکت که ۳۵ درصد سهامش به موسسه "ام. بی. بی" آلمان غربی تعلق دارد، "بانک عمران" شاه همراه با "شرکت ملی نفت ایران"، "دانشگاه علوم و فنون ارتش" و "سازمان گسترش نوسازی ایران" بقیه سهام را در دست خواهند داشت. این عرصه نوینی است که "بانک عمران" بلاواسطه با مشارکت دولت در آن گام گذارده و از آنجائیکه فعالیت شرکت جدید بطور عمده مربوط به انتقال انواع تکنولوژی مدرن و ویژه تکنولوژی نظامی خارجی خواهد بود، احتمال می‌رود که سود فراوانی نصیب بانک خواهد شد.

میزان سرمایه‌گذاری شاه و خاندان سلطنتی در خارج از کشور و سپرده‌های بانکی آنان در بانکهای مختلف جهان سرمایه داری، براهی معلوم نیست. ولی قدم مسلم اینست که این ثروت غارت شده سرمایه‌های ما میزند. روزنامه "نیویورک تایمز" در شماره نامبرده در فوق نوشت که "بنیاد پهلوی" سرگرم احداث یک ساختمان ۳۶ طبقه در نیویورک است که با پایان گرفتن کار آن

۵ - "کیهان"، ۱۸ خرداد ۱۳۵۷.

۶ - مطالبی که در اینجا مورد استفاده قرار گرفته و بعداً نیز آورد خواهد شد از شماره‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸ سال ۱۹۷۸ روزنامه "ماتن" نقل میشود.

همه فعالیت‌های بنیاد در ایالات متحده آمریکا در این محل مستقر خواهد شد. حجم ساختمان خود نشانگروست عملکرد "بنیاد پهلوی" در خارج از کشور است.

در میان افراد خاندان سلطنتی، مقام دوم رادرفارتری اشرف خواهرشاه دارد که "بنیاد نیکوکاری" او مرکزی برای گرفتن باج از ثروتمندان است. علاوه بر این اگر فاطرثبت شرکتها را زیرورو کنید نامی از اشرف پهلوی نخواهید یافت، ولی در مقابل به نامهای "والا گهرشهرام پهلوی نیا" و شوهران سابق و فعلی وی زیاد برخورد خواهید خورد که ریاست انواع شرکت‌های سهامی را بعد دارند و از موسسین و صاحبان سهام آنها نیز هستند. دیگر افراد خانواده سلطنتی که هنوز نیازی به ایجاد "بنیاد" ندارند، آشکارا بی پرده می‌چاپند و خود و کودکان خرد سالشان هر یک بنحوی از انحصار سهام‌زیادی در شرکت‌های گوناگون صنعتی بدست آورده اند.

مکانیسم چپاول نخستین سؤالی که در بررسی مکانیسم ثروت اندوزی مطرح میشود چنین است: خاندان سلطنتی با استفاده از چه طرقی توانسته اند سهام اینهمه شرکت‌هایی را که ما در فوق از آنها باجمال یاد کردیم بدست آورند؟ برای پاسخ باین سؤال مانوسه ای از شیوه سهیم شدن شهرام پهلوی نیا را مثلا در "شرکت سهامی آبادان ریکری" بنقل از روزنامه "بورس" مورخ ۱۴ اسفند ۱۳۴۷ میاوریم. در آن ایام روزنامه نوشت:

"آقای محمد شهریاری مبلغ یک میلیون و دو بیست هزار ریال و آقای امیرمحمد شریفی مبلغ ۳۰ هزار ریال و بانو آسیه فروغ اعظم خواجهنوری مبلغ یک میلیون ریال از سهم شرکت‌های خود را به‌والا حضرت شهرام پهلوی نیا صلح نمودند."

منظور از "صلح نمودن" همان هفت و مسلم در اختیار شهرام‌گذارن است. بدینسان شهرام و میلیون و پانصد هزار ریال فقط از سه نفر از شرکا، تنها در یک شرکت بدست آورد. در مقابل سهام داران شرکت امکان آنرا یافتند که در سراسر ایران کاباره و باروکان زینتو تاسیس نمایند و بناری هم مالیات بدولت نپردازند.

واگذاری رایگان بخشی از سهام هر موسسه نو بنیاد بازرگانی و صنعتی به اعضای خاندان سلطنتی یکی از شیوه‌های رایج دوران بعد از کودتای ۲۸ مرداد بشمار میرود که تا با امروز ادامه دارد. مجله "موند دیپلوماتیک" در شماره مه ۱۹۷۵ پس از یادآوری اینکه فساد از "نزدیکترین اطرافیان شاه سرچشمه میگیرد" نوشت که بازرگانان و صاحبان صنایع اغلب ۱۰ تا ۲۰ درصد از کل مبلغ فروش خود را به خانواده سلطنتی میدهند.

خبرنگار روزنامه "ماتن" که در ماهه امسال از ایران دید کرده بود، سخنان یکی از صاحبان صنایع ایران را نقل میکند که بوی گفته بود: "صاحبان صنایع نیاز به محیط سالم برای ادامه کار دارند. ولی ماهیچ امنیتی نداریم. خاندان سلطنتی و نزدیکان به دربار از هر موسسه نوینی که احداث میشود سهمی و سودی میبرند". خبرنگار در تشریح این گفته حاضر نشان میسازد که اگر کسی بخواهد موسسه ای احداث کند مجبور است بخشی از سهام را رایگان در اختیار اعضای خاندان سلطنتی بگذارد.

"ماتن" شیوه دیگر ثروت اندوزی رادرنمونه داستان همدانیان مالک چهار کارخانه در اصفهان بازگردد همینویسد:

"چندی پیش همدانیان را که طی ۳۰ سال در اصفهان با موسسه صنعتی اشتغال دارد با تمام "فعالیت‌تفیر قانونی" زندانی کردند. وی مدت ۱۰ ماه در زندان ماند و فقط وقتی آزاد شد که "بنیادی" ایجاد کرد و اداره امور آنرا بدربار شاه سپرد."

روزنامه "ماتن" بحق مسئله واپس ماندگی اقتصادی و صنعتی ایران را با فساد دامنگیر خاندان سلطنتی مرتبط شمرده، مینویسد که "اقتصاد ملی" وابسته ایران قبل از هر چیز اقتصاد واسطه‌ها و محترکین است. حکمروائی سیستم ماوراء مرکزیت در کشور شروت اندوزی را وابسته به اراده شاهود ربار میکند. خاندان سلطنتی و رباریان با استفاده از چنین مرکزیت اخاذی و کلاهبرداری را پیشه میسازد که اینهم بنویس خود رشوه‌خواری رواج میدهد.

تردیدی نیست که در چنین شرایطی سرمایه‌های بوسوی آن رشته‌هایی روی می‌آورد که در زمانی هرچه کوتاهتر، سودی هرچه بیشترید ست آورد و اعتبارات بانکی و دولتی بجای سرمایه‌گذاری در صنایع بنیادی متوجه صنایع سودآور و مونتاز و بورس بازی زمین میگردد و بالاخره سود جوئی نامشروع و سو استفاده و زرد و بندها و گر انفرشی و احتکار به سنت تبدیل میشود.

مجله "تهران اکونومیست" چندی پیش خطاب به جمشید آموزگار نخست وزیر نوشت :
 "... دروغها از افراد مختلف، یکی شارلاتان، سود جو و از لحاظ اخلاقی و مالی فقدان صلاحیت و دیگری مرد مومن و صحیح العمل و واجد صلاحیت را برای اخذ یک نوع پروانه ی صنعتی به وزارتخانه ای مربوطه بفرستید تا در ریا بید اولی در دوران بسیار کوتاهی موفق به اخذ آن خواهد شد در حالیکه اقدامات دومی بجائی نخواهد رسید" (۷) .

ما هم در این مورد بانویسند همین سطور هم عقیده ایم. نمونه بارز در این مورد میلیاردر معروف و سرکرده گروه صنایع مونتاز ثابت یا سال است. وی و ده هپان فرد دیگری که در زمره میلیونرها هستند، جزء گروه نخستین میباشند که مجله "تهران اکونومیست" توصیف میکند. ولی مجله دانسته و فهمیده نخواسته تا عوامل موثر در ایجاد چنین محیط ناسالم را بشکافد. زبیراد را بنصورت میبایست رابطه "شارلاتانها" و افراد "فاقد صلاحیت اخلاقی" را با خاندان سلطنتی فاش سازد و اعتراف کند که رشوه و ارتشا رایج در کشور، وسعت و دامنه آن رابطه مستقیم با دربار فاسد سلطنتی دارد. مجله مشهور اقتصاد ای آمریکا "فرچون" در شماره اکتبر ۱۹۷۴ نوشت که برخی از بزرگان و صاحبان صنایع غرب که تجربه فراوان در امور خارجه میانه دارند از تمق رشوه‌خواری و فساد در ایران در حیرتند. مجله از قول یکی از بانکداران امریکائی مینویسد که فلسفه حاکم در ایران عبارتست از "تا سر حد امکان باید چایید".

آیانبیان گذار این فلسفه جز خاندان پهلوی کس دیگری است ؟ روزنامه "نیویورک هرالدریون" مینویسد :

"ثروتمند شدن در قشرهای فوقانی بیش از پیش نظر گیر شده است، زیرا اکنون تعداد افراد خاندان سلطنتی تا ۶۰ تن افزایش یافته و افزایش ناگهانی بهای نفت پول هنگفتی را در دسترس قرار داده است. یکی از مقامات بانک مرکزی گفت : "ماتوده انبوهی از میلیونرها یکشبه بوجود آوریم". وی اظهار داشت که عرضهمی وجود دارد که در آنجا مرز بین رشوه گیری و دریافت پادشاهی "قانونی" و معاملاتی و حق العمل کاری محوشده است".

از سال ۱۳۵۲ تا سال ۱۳۵۶ مبلغی حدود ۵۵۲۹ میلیارد ریال از بابت درآمد نفت وارد خزانه دولت شده است. حتی اگر فرض کنیم فقط ۱۰ درصد از این مبلغ بعنوان پاداش "قانونی" و معاملاتی و حق العمل کاری نصیب خاندان سلطنتی شده باشد، آنوقت رقمی حدود ۵۵۲۹ میلیارد ریال بدست خواهیم آورد.

مجله " فرچون " در شماره نامبرده در فوق مینویسد که شاه شخصاً مذاکره معاملات را با کورپورا سیون ها انجا امید هد . بدینصورت میتوان نتیجه گرفت که حق العمل کاری ویا کمیسین هائی که معمولاً انحصارهای خارجی فروشنده کالا در مقابل معاملات وسفارشات کلان میپردازند نیز قاعدتاً باید مستقیم ویا غیرمستقیم بحساب شاه و دیگر اعضای خانواده اش منتقل شده باشد . جندی پیش مطبوعات خارجی با ارائه دلائل انکارناپذیر به ثبوت رسانند که شوهر فاطمه پهلوی وارثشید طوفانیان که محرم اسرار شاه است ، بموقع خود توسط ژنرال امریکائی آلبرت فیوج مبلغ ۲۴ میلیون دلار از کمپانی امریکائی " گرومن " درازاء " قرارداد ۳۲ میلیارد دلاری خرید ۸ هواپیمای نظامی " ف . ۱۴ " دریافت نموده اند .

اخذ باصلاح حق العمل (که در اصل جز رشوه چیزی نیست) از انحصارهای خارجی به " گرومن " پایان نمی یابد . کمپانی اسلحه سازی " نورثروپ " برای فروش هواپیمای جنگی " اف - ۵ " حدود ۳۰ میلیون دلار بر سران برخی از کشورهای او از جمله ایران رشوه داده است . اسناد کمیته فرعی سنای امریکامامور رسیدگی باین مسئله حاکمیت که یکی از میانجی های سرشنا س " نورثروپ " در شماره ۱۶ ژوئن ۱۹۷۵ نوشت که " بمثابه جاسوس سیاکم روزولت در سال ۱۹۵۳ در توطئه ای شرکت داشت که شاه فعلی ایران محمد رضا پهلوی را دوبار محاکمیت رساند " . کیم روزولت واسطه اصلی فروش هواپیمای به کشورهای خاور نزدیک بمبلغ یک میلیون دلار بود . " والا گهر شهرام پهلوی " هم جزء واسطه هائی بود که مبلغ ۷۰۰ هزار دلار بعنوان حق العمل از " نورثروپ " دریافت داشت .

چهارم مارس ۱۹۷۶ روزنامه " نیویورک تایمز " نوشت که " نورثروپ وسه کمپانی دیگر که در سال ۱۹۷۰ قرارداد ای بمبلغ ۲۲۰ میلیون دلار برای ایجاد سیستم مخابرات با ایران منعقد کرده بودند ، مبلغ ۸ میلیون دلار بمقامات ایرانی رشوه دادند " .

اینکه مقامات دولتی تاکنون هم درباره گیرنده اصلی ۲۴ میلیون دلار وهم درباره شهرام پهلوی وهم رشوه ۸ میلیون دلاری سکوت اختیار کرده اند ، دلیل بارز آنستکه شخص شاه و افراد خانواده اش براس این گروه قراردادند .

در بهمن ماه سال گذشته جمشید آموزگار در یکی از جلسات " کمیسیون شاهنشاهی " سئوالاتی مطرح ساخت که بلا واسطه باموضوع مورد بحث ما ارتباط دارد . وی گفت :

" آیا در همین جلسه در گزارشاتی که ارائه شد توجه نشد که برخی از پیمانکاران ومهندسان مشاور خارج عرف متداول اقدام میکنند ؟ آیا برخی از آنان فقط بخاطر سود شخصی طرحها را بی جهت گسترش نداده اند وموجبات زیان برای دولت فراهم نکرده اند ؟ " (۸) .

بجاست که از جمشید آموزگار سؤال شود : تاکنون بهخلافهای چند نفر از اینگونه پیمانکاران که بطور عمده خارجی اند رسیدگی شده است ؟ پیمانکاری یکی دیگر از منابع ثروت اندوزی خاندان سلطنتی است . کمتر پیمانکاری در ایران میتوان یافت که بطریقی سهمی از ثروت غارت شده را به این ویان و پیان عضو خاندان پهلوی نپرداخته باشد .

دوم آوریل سال ۱۹۷۸ روزنامه امریکائی " واشنگتن پست " در تفسیری درباره وضع کنونی ایران نوشت که مقامات اقتصادی در گفتگوی محرمانه وخصوصی اعتراف میکنند که مبالغ هنگفتی از بودجه برنامه پنجم عمرانی (که سال گذشته پایان یافت) حیف ومیل شده است .

این مبالغ هنگفت بجه طریق و به کسب چه کسانی ریخته شده است ؟ طبیعی است که از طریق انعقاد قرارداد های کلان گرانقیمت برای دولت و پرسود برای خاندان پهلوی که حق العمل گزافی از هر قرارداد ای بدست میآورند . محاسبات بعمل آمده نشان میدهد که هزینه های سرمایه ای ایجاد موسسات جدید در ایران و تاسه بار بیشتر از هزینه های مشابه در اروپای غربی و ایالات متحد آمریکا است . نباید تردید داشت که فرق معامله بطور عمد از خزانه دولت به گاو صند و قهای خاندان سلطنتی ، درباریان و اطرافیان شاه منتقل میشود .

استبداد سلطنتی و ارتباط آن با فساد و ارتشاء " استبداد برای آن لازم آمده است که بتواند از فساد و ارتشاء حمایت کند " این نظری است که یکی از ماورین عالیرتبه ایرانی در گفتگو با فرستاده روزنامه " نیویورک هیرالد تریبون " بازگ کرده است .

بعقیده ما استبداد و فساد با هم وحدت ارگانیک دارند و یکی مکل دیگری است . استعمار سلطنت مستبد ، ایجاد وسائل تثبیت آن یعنی ارتش و پلیس و ژاندرمری و ساواک و همچنین تشکیل سازمانهای ایدئولوژیک آن مانند حزب و سندیکا و غیره را ایجاد میکند . رژیم استبدادی افراد را نمیتوانست براس این ارگانهای ترور و اختناق بگمارد که داوطلبانه به خفت و ننگ زائیده از سیستم استبداد سلطنتی تن در دهند و خود بدست خویشتن حلقه بردگی و جان نثاری برگردن نهند که این نیز بدون اشاعه فساد و رشوه و ارتشاء امکان پذیر نمیشود . این یگانه حربه ای بود که شاه با توسل بدان میتوانست گروههایی از قشرها و طبقات جامعه را گرد هم آورد . بهمین علت بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد این اصل به ایدئولوژی حاکم مبدل شد . سالیان دراز میلیونها داری که بعنوان " کمک " و وام از ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی دریافت میشد عمد منبع ثروت اندوزی و اهرم اساسی اشاعه فساد بشمار میرفت .

مجله آمریکائی " هارپرزگزین " در شماره نوامبر ۱۹۷۴ طی مقاله ی تحلیلی درباره ایران در این مورد نوشت که تا اوایل سالهای هفتاد شاه مبالغی از کمکهای دریافتی آمریکا را مستقیم و یا غیر مستقیم صرف " خریدن " حامیان خویش کرد . پس از افزایش قیمت نفت شاه امکان آنرا یافت که در ستگاه ترور و اختناق را تحکیم بیشتر بخشد و در همین حال توانست قشرهای معین جدیدی را با پول نفت " خریداری " کند . مجله بد رستی خاطر نشان میسازد که کمک آمریکا و درآمد نفت از این لحاظ نقش واحدی ایفا کرده میکنند .

یکسال بعد ، یعنی در ماهه ۱۹۷۵ مجله فرانسوی " موند دیپلوماتیک " پس از یادآوری اینکه پارتی بازی و فروش مقامات دولتی در ایران رواج دارد ، با استناد به اظهارات یک دیپلمات غربی درباره فلسفه شاه نوشت : " رواج رشوه و ارتشاء بهترین حربه ای اداره انسانهاست . بهترین با افراد خود فروش و سر بیزیر سوگارد داشت تا با انسانهای شرافت مند و عصبانگر " .

کار رسوائی رژیم بجائی رسیده که حتی روزنامه ای چون " کیهان " ناگزیر مینویسد : " کسانی که به صورت های مختلف جنگ به اموال ملت میزنند و عجیب بیخماران روزگارند ، همانهایی هستند که از آزادی وحشت دارند . اینجاست که معنای واقعی فساد آشکار میشود . فساد ی که ما را بزانود آورده است " (۹) .

ترور و اختناق و فساد و ارتشاء آن عواملی هستند که همراه با تعمیق روز افزون ناهربری اقتصاد و اجتماعی و گسترش فقر و تنگدستی شرایط عینی انفجار کنونی ناراضی عمومی را بوجود آورده است .

مادر آغا ز مقاله درد و نقل قول نشان دادیم که چگونه شاه از این غلیان خشم و نفرت توده‌ها در حیرت است. ولی حقایق و استدلالاتی که ارائه داشتیم جای کوچکترین حیرتی را باقی نمیگذارد و قانونمندی روندی را که در کشور ما جریان دارد به ثبوت میرساند. در جامعه‌ای که رژیم استبدادی، رژیم ترور و اختناق حکمرواست، رواج رشوه‌وارتشاء و گسترش فساد و تعمیق در آن اجتنابناپذیر است. شیوع رشوه خواری یعنی گندیدگی سرمایه داری - این سخنان متعلق به میلمونر معروف و رئیس کمیانی "بل اند ها اول" سناتور امریکائی پرسی است (۱۰). در کشور ما هم فساد و رشوه‌خواری که در طبقات حاکمه همه‌گیر شده به معنای گندیدگی رژیم است. چینی رژیم قادر به بقا نبود و محکوم بزوال است.

همکاری نیروهای ضد دیکتاتوری در يك جنبه
واحد تحت شعار سرنگونی استبداد و رژیم ترور
و اختناق، تشدید اشکال مختلف و ثمر بخش
مبارزه انقلابی، چنین است مقدمات ضرور برای
پیشرفت و پیروزی جنبش ضد استبدادی در میهن ما

تبهکاریهای رهبری مائوئیستی چین

در عرصه جهانی

چین مائوئیستی

همکار امپریالیسم

موفقت های معینی که در سالهای اخیر در راه کاهش وخامت بین المللی در اثر مساعی پیگیر و خستگی ناپذیر اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی و همچنین در نتیجه کوشش تمام خلق ها و نیروهای هوادار صلح و پیشرفت بدست آمد، هارترین نیروها و محافل ارتجاعی امپریالیستی و جهانی را برای جلوگیری از تعمیق و گسترش این روند تاریخی و حتی بازگرداندن جهان به محادتسری دران " جنگ سرد " به تلاش های سبعانه ای واداشته است. تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و خصوصاً ضد شوروی، تنظیم برنامه درازمدت برای تشدید مسابقه تسلیحاتی و تقویت روزافزون نیروهای نظامی کشورهای عضو ناتو، کوشش همه جانبه برای عقیم کردن مذاکرات در باره تحدید سلاح های استراتژیک، تلاش مستمر بمنظور ایجاد پیمان های نظامی تجا و زکار در مناطق مختلف جهان، مسلح کردن هرچه بیشتر رژیم های ارتجاعی خاورمیانه و نزدیک با سلاح ها و تجهیزات جنگی مدرن، تقویت رژیم های ارتجاعی ایفا کننده نقش ژاندارم منطقه، تجا و زشکار به کشورهای افریقائی و مدخله گستاخانه در امروداخلی آنها، براه انداختن جنگ اعصاب تحت لوای " دفاع از حقوق بشر " علیه کشورهای سوسیالیستی و غیره - نمونه هایی از این تلاش ها است.

رهبری مائوئیستی چین نیز که در راه تامین هدف های سیطره جویانه خود بدتهاست نقاب انقلابی و لفاظی انقلابی نمایانه را کنار گذاشته و آشکارا به اردوی دشمنان صلح و آزادی و سوسیالیسم پیوسته، اکنون همراه و هم آوازها ارتجاعی ترین و درنده خوترین نیروهای امپریالیستی خواستار اعمال سیاست " خشن " تر علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی است.

رهبری مائوئیستی چین از کشورهای عضو سازمان تجا و زکار ناتو میخواد که نیروهای خود را هر چه بیشتر تقویت کنند، از ایالات متحد می طلبد که نه تنها از آسیا و قیانوس هند و اقیانوس آرام خارج نشود و نیروهای خود را در کره جنوبی کاهش نهد، بلکه برپایه های نظامی خود در این مناطق بیفزاید و آنها را نیرومند تر سازد. رهبران پکن که زمانی علیه " میلیتاریسم ژاپن " مبارزه میکردند اکنون این کشور را به تقویت نیروهای نظامی خود تشویق میکنند و لیا و چون چیزی، رئیس انجمن دوستی چین و ژاپن جام خود را برای " تحکیم نیروهای دفاعی ژاپن " سرمیکشد. رهبران مائوئیستی چین از زمانیکه این کشور به سازمان ملل راه یافت، در تمام اجلاس های مجمع عمومی و در تمام کنفرانس ها و کمیته ها و کمیسیون های این سازمان و در تمام جلسه های شورای امنیت و در تمام مجمع بین المللی نه تنها علیه هرگونه کوششی در جهت شنج زدائی، خلع سلاح، ترک آزمایش و قطع تولید سلاح های هسته ای به مخالفت برمیخیزند، بلکه از تمام این سازمانهای بین المللی برای تشدید وخامت، تشویق مسابقه تسلیحاتی و تبلیغ علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی استفاده میکنند.

انان بطور رسمی آشکار بمب نوترونی را میستایند و با اعتراف بژئو زینسکی ، امریکارا بعلمت به تعویق انداختن تولید این سلاح موحش ضد انسانی مورد سرزنش و ملامت قرار میدهند . مائوئیست های پکن در هرگوشه جهان با هر رژیم و نیروی ارتجاعی ، همینقدر که مخالف شوروی باشد ، به همکاری میپردازند و پاپای دستگاه های جاسوسی و تخریبی امپریالیستی نظیر " سیا " به گروه های تفرقه افکن در احزاب کمونیستی و کارگری و جنبش های آزاد پیمخش ملی یاری می رسانند .

رهبری کنونی چین بر پایه باصطلاح " تئوری " سه جهان " که هدف نهایی از طرح آن تا مین سیادت جهانی چین است ، میکوشد " محوری " از ژاپن و امریکا و چین و " جنبه واحدی " از هارتین نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی جهان علیه اتحاد شوروی که آن را " دشمن شماره یک " خود اعلام کرده است ، بوجود آورد . این " تئوری " ضد مارکسیستی مائوئیست دین که باید بر پایه آن چنین اتحاد نامقدسی بوجود آید ، کار را بچنان ننگ و رسوائی کشانده که حتی رهبران آلبانی را به اعتراض و انتقاد واداشته است . آلیا ، عضو بروی سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کار آلبانی ، این " تئوری " را بمثابه یک تئوری ضد مارکسیستی و ضد انقلابی ارزیابی میکند و میگوید : این تئوری " اتحاد پرولتاریا و خلق هارا با بورژوازی و امپریالیسم ، با ارتجاع و فاشیسم و حتی با خود شیطان ، بنام حمایت از استقلال ملی ، جایز می شمارد " .

سیاست ضد شوروی و فعالیت تخریبی رهبران پکن در مقیاس جهانی ، بخصوص از زمان سفر بژئو زینسکی ، معاون ریاست جمهوری امریکا در امرانیت ملی و " مرد نیرومند شاه ۲ دستگاه کارتر " به چین شدت بیشتری پیدا کرد . مجله " نیوز اند اورلد ریپورت " پیش از سفر بژئو زینسکی به چین نوشت که او در این سفر چگونگی استفاده از چین را " بمثابه امری که امریکا بتواند از آن در امور بین المللی علیه شوروی استفاده کند مورد بررسی قرار خواهد داد " . بژئو زینسکی پس از بازگشت از چین گفت : " رهبری چین برای همکاری با ایالات متحده امریکا در مسائل جهانی آماده گسی بیشتری از خود نشان میدهد " . فردریک بنت ، عضو پارلمان بریتانیا در گزارش خود به بیست و چهارمین مجمع " اتحاد اروپای غربی " که در ژوئن ۱۹۷۸ تشکیل شد ، ضمن تاکید " ضرورت همکاری اقتصادی ، علمی ، فنی و نظامی با چین بمنظور دفاع از موقراسی غرب " اعلام داشت که " میان نظرات و منافع چین و اروپای غربی در مورد اقدامات مشترک علیه اتحاد شوروی هماهنگی کامل وجود دارد " (تکیه از ما است - م) . سقوط رهبری چین و خیانت آن به آرمانهای انقلاب و سوسیالیسم بحدی است که امروز امپریالیسم میخواهد از این رهبری برای دفاع از موقراسی غرب استفاده کند !

از همین جا است که بد نبال ژنرال هیگ امریکائی ، سرفرمانده نیروهای مسلح ناتو که چین را " شانزدهمین عضو ناتو " خوانده بود ، منسفیلد ، سفیر امریکا در ژاپن نیز چنین را " ناتوی شرق " مینامد . اینگونه ارزیابی از مواضع چین کنونی ، یک ارزیابی یکطرفه نبوده ، بلکه از جانب خود مقامات رسمی پکن نیز تایید میشود . چنانکه دن سیاو-پین ، معاون شورای دولتی چین در مصاحبه با خبرنگاران امریکائی بصراحت اعلام کرد که با این عقیده سفیر امریکا در پکن با چین کاملاً موافق است .

درقبال این خیانت آشکار و ننگین رهبری چین به امر انقلاب و سوسیالیسم است که درهای بسته " گنجینه " های کالا های استراتژیک و سلاح ها و تجهیزات نظامی کشورهای امپریالیستی بروی چین گشوده میشود : قرارداد بازرگانی میان چین و بازار مشترک بهامضا میرسد و چین یک طرف بازرگانی کامله الوداع اعلام میگردد ، هیئت های نظامی چین برای خرید اسلحه و تجهیزات نظامی راهسی بازارها و نمایشگاه های جنگ افزار های جهان غرب میگردد و با آغوش باز مورد استقبال قرار میگیرند . " نیویورک تایمز " مینویسد : " بژئو زینسکی یکی از بزرگترین هواداران فروش اسلحه به چین است " ،

زیرا " همیشه از هر یک از مقامات رسمی آمریکا به ایجاد تصاد میان چین و شوروی و کوشش در استفادۀ از اختلاف میان این دو کشور علیه شوروی علاقمند است ". " تایمز " لندن بنا سبب سفر هیئت نمایندگی نظامی چین به انگلستان تاکید میکند که اکنون در انگلستان بیش از هر زمان دیگر علاقمند بفروش اسلحه به چین است " ، " گاردین " بنا سبب باز دید هیئت نظامی چین از نمایشگاه سلاح های جنگی انگلیس اضافه میکند : " در نمایشگاه اسلحه تمام چشم ها به چینی ها دوخته خواهد شد " و چین " بزرگترین مشتری بالقوه انگلیس خواهد بود " .

بژه زینسکی در صیافتی که هوانگ هوا ، وزیر خارجه چین به افتخار او برپا کرده بود گفت :
 " امریکایه روابط خود با چین به چشم دیده ای که ناشی از نیازهای تاکتیکی و مصالح زودگذر باشد ، نگاه نمیکند ، بلکه برقرار کردن روابط دوستانه و کامل بایک چین قدرتمند جزئی از استراتژی جهانی امریکارا تشکیل میدهد " . اینکه امریالیسم میخواهد از چین مافوقیستی برای رسیدن به هدفهای استراتژیک خود استفاد کند ، فقط یک جانب مسئله است . طرف دیگر مسئله نقشه استراتژیک خود چین است که میخواهد برای رسیدن به مقاصد سیطره جویانه خود بیش از پیش غرب را علیه اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی برانگیزد و آنها را به جنگ بکشاند و خود از آن بهره گیرد . این نقشه مزورانه رهبران چین را مجله " اکونومیست " انگلستان چنین تشریح میکند : " پکن با جلب انگلستان و غرب به اتحاد علیه اتحاد شوروی حاضر است تا آخرین سرباز انگلیسی و فرانسوی علیه روس ها بچنگد " . این هشدار است برای آن سیاستمدارانی که واقع بینی و دوراندیشی را از دست داده و جز نوب بینی خود چیز دیگری را نمی بینند و یا نمیخواهند ببینند .

تجاوز و سیطره جو رهبران چین برای توجیه و تبرئه اقدامات ضد انقلابی و ضد شوروی خود ، مانند تجاوزکارترین و ارتجاعی ترین نیروهای امریالیستی و و خرابکار کیست ؟
 دست نشاندهگان آنان (نظیر شاه ایران) از " سیطره جوئی " ،

" تجاوزگری " ، " خرابکاری " و " خطر شوروی " دمیزنند . هوانگ هوا در سفری که در ماه ژوئن به ترکیه انجام داد ، مدعی شد که شوروی " از استراتژی محاصره اروپای غربی پیروی میکند " و در سیاست خارجی خود به " تجاوز و سیطره جوئی و اعمال تخریبی " متوسل میشود .

رهبران مافوقیستی چین آگاهانه و مزورانه این واقعیت را نادیده میگیرند که این شوروی نیست که اروپای غربی و یا کشور دیگری را محاصره کرده باشد ، بلکه برعکس این کشورهای امریالیستی هستند که با تشکیل پیمان های نظامی تجاوزکار و ایجاد پایگاههای جنگی (که چین خواهان گسترش و تقویت آنهاست) به محاصره شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی پرداخته اند .

زمانیکه محافل چینی برای بی اعتبار کردن و بتنام قهرمان بد ورغ مدعی میشوند که اتحاد شوروی در بنادرهای یونان و کمران پایگاه نظامی دریائی ایجاد کرده است و مطبوعات غرب این " خبر " را برق آسادر تمام جهان منتشر میکنند ، نه فقط چشم خود را بر پایگاههای هوایی و دریائی بشمار آمریکا در سراسر جهان می بندند ، بلکه این کشور را به ادامه " حضور نظامی " در این مناطق تشویق میکنند . در شرایطی که ورود سفینه های هواپیما براتی آمریکا به بنادر کشورهای آسیائی با تظاهرات اعتراضی شدید مردم این کشورها روبرو میشود ، ورود سفینه " انترپرایز " به هنگ کنگ ، این مستعمره انگلیسی در خاک چین ، با ورود و آغوش باز نمایندگان رسمی چین استقبال میشود و این نمایندگان بدعوت کنسولگری آمریکا به عرشه کشتی دعوت میشوند و با فرمانده آن عکس یادگاری میگیرند . این شوروی نیست که گویا از سیاست تجاوزکاری و سیطره جوئی و اعمال تخریبی پیروی میکند ، بلکه این دول امریالیستی و در رجه اول ایالات متحده است که مستقیماً باید دست عمل خود

به این سیاست متوسل میشوند . کره ، ویتنام ، مصر ، عمان (ظفار) ، اتیوپی ، زئیر ، نامی بی و ... نه از طرف شوروی ، بلکه بوسیله امپریالیسم امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی ورژیم های وابسته به آنها مورد تجاوز قرار گرفته و میگردند . طبق گزارش انستیتوی بروکینگز (واقع در واشنگتن) دولت امریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم ۲۱۵ بار از نیروهای مسلح خود علیه سایر کشورها استفاده کرده و بیاین کشورها را بمدخله نظامی تهدید کرده است .

رهبری چین از طرفی کمک موثر شوروی و کوبا و سایر کشورهای سوسیالیستی را به کشورهای نظیر آنگولا و اتیوپی که رژیم خلقی آنها مورد تجاوز و مستقیم ناتو ورژیم های مورد پشتیبانی آن قرار گرفته اند ، نشانه " تجاوزکاری " و " سیطره جوئی " شوروی در افریقا جلوه میدهد و از طرف دیگر عملابه پشتیبانی از متجاوزین و مدخله گران واقعی میپردازد . رهبران مائوئیستی چین حضوره ۱ هزار سرباز فرانسوی را در پایگاه دائمی در افریقا نادیده میگیرند ، یورش ۲۰۰۰ مزدور ایتالیایی و فرانسوی و سوسی و بلژیکی را به زئیر برای سرکوب مبارزان " شاپا " و ادامه غارت منابع طبیعی زئیر بمثابة يك " پیروزی درخشان " به رژیم خونخوار مائو تهنیت میگویند ، و با اینهمه درباره " تسلط " شوروی و کوبا بر افریقا دا سخن میدهند . تصادفی نیست که رادیوی نژاد پرستان افریقای جنوبی اعلام میکند که " در این اواخر چین تقریباً بدون قید و شرط از هر اقدام بزرگ غرب در افریقا پشتیبانی میکند و بمثابة متحد غیر رسمی آن درآمده است " .

کشورهای امپریالیستی ، رژیم های نژاد پرست فوستر و اسمیت ورژیم های ضد ملی وضد دموکراتیک نظیر رژیم شاه و پینوشه فاشیست از آنجهت " خطر کمونیسم " و " دستمسکو " را مطرح میکنند ، تا توجه توده های مردم را از بحران ها و آشفتگی های سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی درون کشور منحرف سازند و سیاست های غارتگرانه و تجاوزکارانه و مسابقتسلیحاتی و وجود پایگاه های نظامی را بنحوی توجیه کنند و در میان کشورهای و خلق ها تفرقه اندازند . مائوئیست های چین با متهم کردن اتحاد شوروی به " تجاوزکاری " ، " سیطره جوئی " و " سوسیال امپریالیسم " آب به آسیاب امپریالیسم و ارتجاع میسپزند . ولی این نیرنگ نیز رنگ میبازد و ماهیت آن آشکار میگردد . یومی - اپانگو ، رئیس جمهوری توده ای کنگو میگوید : " امپریالیست ها ما را از اصطلاح " خطر کمونیسم " میترسانند برای خلق های ستمدیده افریقا چنین خطری وجود ندارد . خطر عمده برای افریقای ها را امپریالیسم ، استعمار ، آپارتیید و نژاد پرستی تشکیل میدهد " .

رهبری چین که شوروی را ناجوانمردانه به " سیادت طلایی " و " تجاوزکاری " متهم میکند ، خود در واقع نقشه سیادت جهانی را در سرمیبرد . این رهبری اکنون نسبت به تمام کشورهای همسایه خود دعاوی ارضی دارد . مجموع سرزمین های مورد ادعای پکن بیش از ۳ میلیون کیلومتر مربع است که بیش از یک سوم مساحت خود چین را تشکیل میدهد . مطابق نقشه های " تاریخی " که در چین انتشار یافته رهبری چین مناطق آمو ، ساخالین ، بخشی از کاخاستان و آسیای میانه را در شوروی ، سرتاسر جمهوری توده ای مغولستان ، بخش هایی از خاک کره ، افغانستان ، هند ، نپال ، بوتان ، بیره ، تایلند ، مالزی ، کامبوج ، لاوس ، ویتنام و تقریباً تمام جزایر واقع در شرق و جنوب چین را متعلق بخود میداند . چین در سال ۱۹۷۴ تعدادی از جزایر جنوب چین را بزور اسلحه اشغال کرد . مائوئیست های چین فقط در دریای جنوب چین بیش از ۲۰۰ جزیره را تهدید میکنند . آنها میخواهند با اشغال این جزایر بر راه های دریائی این منطقه که برای بسیاری از کشور های آسیای جنوب شرقی اهمیت حیاتی دارند ، تسلط یابند .

رهبری چین با وجود تمام این دعاوی سیطره جویانه ، باریکاری و درویشی خاص خود میکوشد

کشورهای این منطقه را در عین حال علیه اتحاد شوروی برانگیزد . چنانکه در آوریل سال ۱۹۷۸ ، هوانگ هوا ، وزیر خارجه چین به کشورهای عضو " آستان " (اتحاد کشورهای جنوب شرقی آسیا) پیشنهاد کرد که همراه با چین " جبهه واحدی " علیه اتحاد شوروی بوجود آورند و این کاری است که ایالات متحده نیز مدتهاست در راه آن تلاش میورزد . ولی کشورهای آسیای جنوب شرقی رانه شوروی بلکه امپریالیسم و مخصوص امپریالیسم امریکاکه در این منطقه بیش از ۱۶ میلیارد دلار سرمایه گذاری کرد و نیز سیاست ها و اقدامات سیطره جویانه خود چین تهدید میکنند .

رهبان چین علاوه بر این دعاوی سیطره جویانه و اعمال تخریبی در کشورهای همسایه ، در کارمداخله در امور داخلی سایرکشورهاچنان بشمرمی و گستاخی از خود نشان میدهند که حتی از برخی از این کشورهایی طلبند که روابط خود را با سایرکشورها طبق صلاحدید و فرمان آنان برقرار سازند . مثلا مائوئیست های چین از دولت برمه خواسته اند که طرح موافقتنامه مرزی میان هند و برمه را برای " بررسی " (؟) در اختیار بکن بگذارد . تین په مینت ، روزنامه نگار معروف بیرمه در این مورد مینویسد : " چنین بنظر میسرده که مابدون تأیید و تصویب چینی ها هیچ کاری نباید انجام دهیم . ولی این یک تجاوز آشکار علیه حق حاکمیت بیرمه است " .

چنانکه میدانیم رهبری چین همراه با امریکا و هند استان باعربستان سعودی و مصر و ایران برای تجهیزسومالی علیه اتیوپی اسلحه و مهمات میفرستد ، در کنار کشورهای ناتو رژیم های نژاد پرست در افریقای جنوبی برای تقویت رژیم آدمکش مپوتو کارشناس نظامی و تجهیزات جنگی به رژیم گسیل میدارد .

اکنون رهبری مائوئیستی چین میکوشد امتزویروخیانت خود را هرچاکه بتواند به گسترده روزنامه " گرانا " ، ارگان کمونیست های کوبای قهرمان مینویسد : " مستشاران چینی در بسیاری از کشورهای امریکای لاتین با ارتجاعی ترین و ضد ملی ترین رژیم ها همکاری میکنند ، چین اعلام کرده است که با رژیم پینوشه " دوستی و تفاهم " دارد ، چین در افریقا با رژیم های نژاد پرست افریقای جنوبی همکاری میکند ، از مداخله نظامی ناتو در رژیم پشیمانیی بعمل میآورد ، با رژیم متروقی اتیوپی خصومت میورزد و از شکست سومالی ناراحت میشود ، با ویتنام قهرمان به دشمنی برمیخیزد و از سانس کامبوج علیه ویتنام پشتیبانی میکند .

جنایت رهبری مائوئیستی رفتار دشمنانه با خلق قهرمان ویتنام که اکنون دیگر بصورت

چین علیه ویتنام قهرمان یک خصومت آشکار همه جانبه علیه این کشور سوسیالیستی درآمده از فجع ترین و سنگین ترین تبهاریهائی است که رهبری چین

بآن دست زده است . رهبری بکن از جندی پیش علیه ویتنام که در راه آزادی و استقلال دهها سال با امپریالیسم و ارتجاع قهرمانانه جنگیده و تلفات جانی و خسارات مالی فراوان دیده به بهانه اینکه گویا چینی های ساکن ویتنام تحت فشار و آزار و پیگرد قرار گرفته اند ، کارزار وسیعی براه انداخته است . چنانکه اظهارات مکرر مقامات رسمی ویتنام و واقعیات نشان میدهد ، در جمهوری سوسیالیستی ویتنام هیچ فرد چینی مورد آزار و پیگرد قرار نگرفته است . در ویتنام حدود یک میلیون نفر چینی ساکنند که همگی دارای حقوق و وظائف و مسئولیتهائی نظیر تمام مردم ویتنام هستند . روش خصمانه رهبران چینی نسبت به ویتنام زمانی آشکار شد که دولت سوسیالیستی ویتنام در صد انجام وظائفی که انقلا ب سوسیالیستی در برابر هر دولت سوسیالیستی قرار میدهد ، برآمد . در میان یک میلیون چینی ساکن ویتنام عده قلهلی کمپراد و رومحترک وجود داشتند که در دوران رژیم های ارتجاعی و فاسد دست نشانده امپریالیسم ، بخصوص در دوران مداخله نظامی مستقیم امپریالیسم امریکا با استثمار و رنجشپانه تودهمرد

از جمله اکثریت مطلق زحمتکشان چینی ساکن ویتنام ثروت های هنگفت بدست آورده بودند . طبیعی است که در جریان ساختمان سوسیالیسم این عدونا چیز چینی نیز مانند سایر ثروتمندان سرمایه داران ویتنامی مشمول تمام تدابیر و اقدامات ناشی از قوانین انقلاب سوسیالیستی میشدند . از همین زمان است که روش خصمانه رهبری یکن به بهانه آزار و پرگرد چینی های مقیم ویتنامی پرده آغاز میگردد . روزنامه " نیان زان " ، ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام مینویسد : " مگر قانون ناگزیر انقلاب سوسیالیستی در مورد تبدیل بخش خصوصی سرمایه داری در صنایع و بازرگانی نباید در باره عدو ای از سرمایه داران فقط باین علت که چینی هستند و باینکه ثروت خود را از راه مکیدن خون طبقه کارگرو تمام زحمتکشان ویتنام بدست آورده اند ، اجرا گردد ؟ " ، " . . . چرا عدو قلیلی سرمایه دار چینی در ویتنام از طرف چین اینهمه مورد توجه قرار میگیرد ، ولی یکن نسبت به سرنوشت صد ها هزار تن چینی زحمتکش که در سایر کشورها شایسته استعمار میشوند ، توجهی ندارد ؟ " .

سؤالی است منطقی و روشن که باید پاسخی منطقی و روشن به آن داده شود . ولی رهبری مائوئیستی از پاسخی به آن طفره میبرد ، زیرا پاسخ صریح به این پرسش ، برخورد ضد طبقاتی این رهبری را به واقعیتها و پدیده های اجتماعی و مقاصد سیطره جویان آن را بر ملا میسازد . رهبری مائوئیستی چین سالها است میکوشد از وجود ۲۰ میلیون چینی ساکن کشورهای آسیای جنوب خاوری بمثابه " سرپلی " بمنظور مداخله در امور داخلی و خرابکاری در جنبشهای رهائی بخش این کشورها استفاده کند . آنان اکنون این شیوه ضد انقلابی را میخواهند در مورد ویتنام قهرمان بکار برند . رهبران چینی از سوئی میکوشند از سرمایه داران غارتگری که درصد دند برخلاق ، قوانین کشورهای سوسیالیستی ویتنام ثروت و اموال غارتی خود را از ویتنام خارج کنند ، پشتیبانی نمایند و از سوی دیگر توده های زحمتکش چینی را که از تمام مزایای یک جامعه سوسیالیستی در ویتنام برخوردارند ، و حاضر به بازگشت به چین نیستند با متهم کردن به خیانت تحت فشار قرار دهند . خان زیه فوشو ، که یک فرد چینی ساکن ویتنام است و در نتیجه شرکت فعال در مبارزه خلق قهرمان ویتنام به مقام عضویت کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام رسیده ، میگوید : " کسانی که مرا بعلت اینکه نمیخواهم ویتنام را ترک کنم ، خائن مینامند ، خودشان خائنین به ما ر کمیسیم - لنینیم هستند . من در جمهوری سوسیالیستی ویتنام در ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم شرکت دارم و عهد و پیمانم با کمونیست را انجام میدهم " .

مسئله چینی های " آزار دیده " و " زجر کشیده " ویتنام در واقع بهانه ایست که رهبران یکن برای تحت فشار قرار دادن ویتنام انقلابی مطرح کرده اند . آنان مدتی است از سیاست مستقمل و صلحجویانه حزب کمونیست و دولت ویتنام ناراضی هستند ، ناراضیند که چرا ویتنام در سیاست داخلی و خارجی خود بجای پیروی از مضمی انحرافی مائوئیستی ، راه درست لنینی را در پیش گرفته است و باین سیاست و مضمی خود بزرگترین مانع را برای سیاست سیطره جویانه چین در جنوب شرقی آسیا بوجود آورده است .

یکن مائوئیستی برای اینکه ویتنام را بیشتر زیر فشار قرار دهد تمام قرارداد های اقتصادی ، و بازرگانی و فنی خود را با ویتنام بطور یکجانبه و ناجوانمردانه فسخ کرد ، کمک های اقتصادی و فنی خود را قطع نمود و تمام کارشناسان خود را از ویتنام فراخواند . و این در شرایطی انجام گرفت که ویتنام برای ایجاد تحول انقلابی در بخش جنوبی کشور که در دوران استیلای رژیم های دست نشانده و مداخله نظامی امریکا دستخوش انواع ناپسا مانیه های اقتصادی و اجتماعی و فساد و انحطاط شده بود به کمک های مالی و اقتصادی و فنی نیاز جدی داشت .

علاوه بر تمام اینهارهبری چین با کمک های مالی و نظامی خود بیش از پیش کامیج را برای توطئه چینی و ماجراجویی علیه ویتنام تشویق میکند. بطوریکه مطبوعات غرب خبر دادند، رهبران چین به تنگم بررسی مسائل جنوب شرقی آسیا با بزه زینسکی، ویتنام را به " تجاوز " علیه کامیج متهم کردند و از آمریکا خواستند که روابط خود را با این زودی ها با ویتنام جادوی نکند. جالب آنکه بزه زینسکی پس از بازگشت از چین بلافاصله از خطری که " امنیت ملی کامیج را تهدید میکند " سخن راند و مدعی شد که ویتنام " می خواهد کامیج را زیر نفوذ خود درآورد " .

تاکنون تمام مساعی جمهوری سوسیالیستی ویتنام برای حل مسئله ای که رهبران مائوئیستی چین برای رسیدن به مقاصد سیطره جویانه و مغرضانه خود بنا مسئله " مهاجران چینی " بطور مصنوعی ایجاد کرده اند، بجائی نرسیده است. چین حتی برخلاف موازین بین المللی و حقوق حاکمیت ویتنام کشتی های خود را برای بازگرداندن چینی های مقیم ویتنام بمآبهای ساحلی ویتنام اعزام کرده است. و این درحکم یک مداخله در امور داخلی یک کشور خارجی است. برخی ناظران بین المللی معتقدند که چین از آنجهت از مداخله امپریالیسم در رژیم بهانه نجات جان خارجیان پشتیبانی کرد که خود در نظر دارد به همین بهانه دست به چنین تجاوزی بزند.

ریاکاری رهبران چین بجائی رسیده که اکنون برای توجیه اقدامات خود علیه ویتنام قهرمان مدعی میشوند که چین از آنجهت کمک های اقتصادی و فنی خود را به ویتنام کاملاً قطع کرده است که گویا " ویتنام علیه چین به کارزار پرداخته است " . در یادداشتی که دولت جمهوری سوسیالیستی ویتنام در پاسخ به این ادعای بهیشرمانه رهبران چین در ۶ ژوئیه ۱۹۷۸ انتشار یافت، گفته میشود: " کاملاً روشن است که تمام این اقدامات در چارچوب نقشه ای که از قبل ساخته و پرداخته شده بعمل میآید. چین در نظر دارد ویتنام را زیر فشار قرار دهد و بدینوسیله آنرا به عدول از روش مستقل و همبستگی و پیوند واقعی انترناسیونالیستی وادار سازد " . در یادداشت سپس گفته میشود که همانطور که خلق ویتنام در مبارزه طولانی علیه امپریالیسم با تکیه بر نیروی خود و با استفاده از کمک دوستان و برادران خود پیروز شد " این بار نیز خلق ویتنام بدوین تردید بر تمام دشواریها و موانع غالب خواهد شد و وظائف تاریخی مرحله تازه انقلاب را با کامیابی انجام خواهد داد. هیچ نیروئی و هیچ نقشه غدارانه ای این عزم را سخ خلق ویتنام را متزلزل نخواهد کرد " .



این بود گوشه هایی از سیمای واقعی رهبران مائوئیستی چین که بمنظور تامین منافع کوتاه نظرانه خرد و بورژوازی خود در اطمینانیت بمآرمان های طبقه کارگر تا حد تبهاران بی عاروننگ سقوط کرده اند. در اظهاریه هیئت اجرایی کمیته مرکزی حزب توده ایران بمناسبت سفر هوانگ هوا، وزیر خارجه چین به ایران گفته میشود: " حزب ما اعتقاد راسخ دارد که زمانی تراژدی مائوئیسم که بر پایه خدعه و تقلب و جوسا بگریهای موزیانه ملتگرایانه مبتنی است، بدست خلق چین خاتمه خواهد یافت. ولی تا آن زمان که این سیاست غدارانه به توطئه بر ضد صلح و امنیت خلق ها و از آنجمله مردم کشور ما مشغول است، ما آنرا بی امان بر ملا و با آنها پیگیرانه مبارزه خواهیم کرد و به ایرانیانی که هنوز در دام تزویر مائوئیستی باقی هستند هشدار می دهیم تا با شناخت واقعیات عیان، راه را از چاه و دست راز دشمن تشخیص دهند " .

اهرم نوین در مکانیسم وابستگی

وابستگی، بمقیاس ومعنائی کامروز دارد، خود مقوله نوئی در مناسبات بین المللی است که در ارتباط با فروپاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم گسترش مییابد. ولی در همین مقوله نو، هرروز نکات نوین تازه ای پدید میآید و مناسبات و وابستگی هرروز اشکال تازه ای پیدا میکند که نیازمند بررسی است. درگذشته نزد یک اکثریت غالب کشورهای وابسته کنونی مستعمره رسمی امپریالیسم بودند و استعمارگران با این مستعمرات مناسبات بسیار ابتدائی و وحشی برقرار کرده بودند. دولت استعمارگر، مستعمره را از آن خود میدانست و همه منابع طبیعی و انسانی آنرا غارت میکرد و در صورت لزوم به قوه قهرناامی متوسل میشد. "حقوق بشر" بورژوازی و حقوق بین المللی ناشی از آن نیز این مناسبات وحشی را طبیعی و قانونی میشمرد و تعمید میکرد.

سیستم مستعمراتی امپریالیسم جلوجشم ما فروپاشید. و این همه کشورهای که از قید استعمار علنی آزاد شدند به آزادی واقعی سیاسی و اقتصادی نرسیدند. آنها در رون مناسبات نوینسی اسیر شدند که نواستعمار یا وابستگی نام گرفته و مکانیسم آن بمراتب بفرنجتر و نافرمانی تر از مکانیسم وحشی و علنی استعماری است و هرروز بفرنجتر و بفرتمیشود. برخلاف مناسبات استعماری که تقریباً یکبار برای همیشه بوجود آمد مناسبات و وابستگی و نواستعماری در حال تغییر و تکامل، در حال تغییر چهره و خود پنهان کردن مداوم است. لذا این مناسبات را باید در حال تغییر و دگرسانی مداومش بررسی کرد.

علت این تغییر و دگرسانی مداوم روشن است. نواستعمار بحران زده است و برای حفظ خویش در مقابل موج بنیان کن انقلابی که جهان را فرا گرفته تنها باید دگرسانی و دسازش در با اوضاع میتواند به زندگی ادامه دهد. اما مظلومی که چندان روشن نیست و باید بررسی کرد امکان دگرسانی است. باید دید که امپریالیست ها چه امکانات نوینی را از کجا به چنگ میآورند که میتوانند با استفاده از آن مناسبات و وابستگی را تغییر داده و تکامل بخشند. اینکسی سال پیش نواستعمار علنی تر بود تنها نتیجه دات استعمارگران به غارتگری علنی و فرمانفرمائی بی پرده نبود، بلکه در عین حال از اینجا ناشی میشد که در اقتصاد و سیاست جهانی اهرمهایی که میتوان با استفاده از آن مناسبات نواستعماری و وابستگی را بحد کافی پنهان کرد وجود نداشت. امروز این امکانات پدید میآید و پنهان نسبت نیز اشکال نوین و وابستگی پیدا میشود.

شاید یک مثال موضوع را روشنتر کند. کشورهای نفت خیز توانسته اند در سالهای اخیر درآمد خود را چند برابر کنند. درآمد سه از این کشورها که بارضد امپریالیستی دارند افزایش درآمد به تحکیم استقلال ملی کمک کرده است. اما در کشورهای وابسته چطور؟ در ایران، عربستان سعودی، امارات متحده عرب، کویت... اثر افزایش درآمد چیست؟ سران این کشورها بطور رسمی و قانونی

ویا غیرقانونی بخش بزرگی از درآمد نفت را به صندوق شخصی خود ریخته (بویژه در مورد عربستان سعودی) و در کشورهای بزرگ سرمایه داری به بانکها سپرده ، مستفلات خرید و یاد رورشته های مختلف سرمایه گذاری کرده اند . بخش دولتی این درآمد نیز بجزرناهنجاری مصرف شده به خرید تسلیحات و کالا های غیر ضروری اختصاص یافته و یا به کشورهای امپریالیستی صادر شده است ، بخشی نیز با هدفهای سیاسی معین به برخی از کشورهای وابسته ای که مایل بوده اند داده شده است . به این ترتیب این کشورها که در گذشته نزدیک وارد کننده سرمایه بودند به صادرکننده سرمایه خصوصی یا دولتی بدل شده اند . چنانکه میدانیم صد و سرمایه یکی از حلقه های اصلی اسارت امپریالیستی است و اگر از همه جوانب دیگر چشم پوشیم قاعدتاً صد و سرمایه از کشورهای خلیج فارس میبایست به استقلال این کشورها منجر شده و در اینجا و آنجا سبب سلطنتها گردد . اما واقعیت جز اینست . حرکت سرمایه از این کشورها به خارج بجای تأمین استقلال ، به اسارت عمیق تر مالی و اقتصادی آنها کمک کرده است . چنین چیزی بلافاصله پس از جنگ متصور نبود . از زمان کشور های نفت خیز خلیج فارس میلیارد های کنونی را بدست آورده و به بازارهای مالی جهان سرمایه وارد میکردند ، به احتمال قوی این بازارها تاب نیاورد . ولی در شرایط نوین بر اثر گسترش مناسبات مالی جهان سرمایه و بطور کلی بهم پیوستگی بازار سرمایه داری و هم چنین در اثر بحران عمیق اقتصادی جهان سرمایه داری چنان وضعی پدید آمده است که سرمایه داری میتواند تغییربهای نفت را تحمل کند و برای حرکت دلارهای نفتی کانالهای مناسب بوجود آورد بطوریکه این دلارها وقتی از کشورهای نفت خیز وابسته بیرون میآید سبب تحکیم مواضع سرمایه داری جهانی و تقویت پیوندهای درونی آن شود و نه موجب تزلزل بازم بیشتر .

در ارتباط با طرز مصرف درآمد نفت و وابستگی ناشی از آن ، میتوان مناسبات نفتی را بطور کلی مطرح کرد . در اینکه این مناسبات در دو یا سه دهه اخیر دچار تغییرات جدی شده کمتترین تردیدی نیست . ولی در اینهمه که کارتل بین المللی نفت و سایر تغییرات در مجموع خویش توانسته اند تا حدود زیادی خود را با این تغییرات دساز کنند نمیتوان تردید کرد . کارتل بین المللی نفت با پدید آوردن مکانیسم نوینی توانسته است همچنان عمده ترین آورنده و تحویل دهنده نفت به بازارهای جهان سرمایه باقی بماند و مواضع خود را در این بازار در قیاس با گذشته محکمتر سازد . سود سالانه انحصارهای عضو کارتل کمتر نشده بلکه بشدت افزایش یافته و نفوذ آنها در جهان سرمایه بیش از گذشته ریشه دوانیده است . کشورهای نظیر ژاپن و آلمان با ختری نیز که صد درصد مصرف نفت خود را از خارج وارد میکنند از تغییر مناسبات نفتی تب و لرز چندانی احساس نکرده اند . وضع مالی آنها از سایر کشورهای سرمایه داری پیشرفته بهتر است .

بدون شك این وضع نتیجه تغییرات مهمی است که در سی ساله پس از جنگ دوم جهانی در اقتصاد جهان سرمایه حاصل شده و بر اثر آن امکانات نوینی در اختیار کشورهای پیشرفته سرمایه داری و انحصارات امپریالیستی قرار گرفته است ، در واقع نیز پیشرفت انقلاب علمی و فنی ، تکامل سرمایه داری انحصاری - دولتی ، گسترش و تحکیم پیوندهای درونی در بازار سرمایه داری ، افزایش غیر قابل تصور فاصله میان کشورهای پیشرفته و عقب مانده سرمایه داری محیط تازه ای ایجاد کرد که در آن بسیاری مفاهیم دچار تغییر شده است . تا همین دیروز صنعتی شدن در هر حدی و بهر شکلی نمیتوانست گامی بسوی استقلال اقتصادی باشد . اما امروز هر صنعتی شدنی به استقلال نمی انجامد . بالعکس نوع معینی از اصطلاح صنعتی شدن پیدا شده که وابستگی را تشدید میکند . در جهان سرمایه تقسیم کار نوینی در حال پیدایش است . رشته های معینی از صنعت به مناطق عقب مانده

انتقال می یابد. بخشی از صنایع کهن زمانی صنعت بمعنای واقعی کلمه بود و میتوانست پایه اقتصاد مستقلی باشد امروزه جزء کوچک و پیچ و مهره ای از صنعت عظیم نوین بدل شده و پمپا به زائده این صنعت نوین، تولید کننده مواد خام مورد نیاز آنست. حتی معنای ماده خام صنعتی در حال تغییر است. سه معلوم و فنون در اقتصاد بسرعت افزایش می یابد. کشورهای پیشرفته با در دست داشتن مواضع کلیدی پیشرفته ترین بخش صنایع و با قدرت عظیم اقتصادی که دارند به آسانی میتوانند پست های فرماندهی را اشغال کنند و کشورهای عقب مانده را با اقتصاد ضعیف و سطح بسیار نازل با آوری کار در مقام فرمانبری تثبیت نمایند. روزناری کشاورزی حرفه تخصصی کشورهای کم رشد تلقی میشود. امروزه در این رشته نیز تغییرات عمیق در حال اجراست. کشورهای پیشرفته صنعتی میروند تا زمام این بخش حیاتی اقتصاد را نیز بدست گیرند و تحویل مواد غذایی را به این کشورهای یکی از اهرمهای وابستگی بدل کنند.

دامنه این بحث بسیار طولانی است. منظور ما فقط طرح مسئله و یادآوری این نکته اصلی بود که وابستگی بحران زده بسرعت در تغییر و تکامل است و راه رشد سرمایه داری هر روز امکاننا تنوینی در اختیار امپریالیسم جهانی میگذارد تا با استفاده از آن مکانیسم وابستگی را تغییر داده و تکمیل کند.

یکی از مهمترین امکانات نوین که در سالهای اخیر بدست آمده و در اختیار امپریالیسم جهانی قرار گرفته کشتی کشی است که سرمایه داری محلی در کشورهای در حال توسعه و بویژه بخش بوروکراتیک آن، بسوی اتحاد با سرمایه داری جهان از خود نشان میدهد. چنین کشتی در گذشته وجود نداشت. در سالهای قبل از پیروزی انجمنرشد سرمایه داری خواهان خواه نیروی گریز از مرکز ایجاد میکرد. بورژوازی نوحاسته میکوشید تا بندها را بگسلد و حساب خود را از متروپل یا از مرکز امپراطوری جدا کند. فروپاشی امپراطوری انگریز - هنگری نمونه تاریخی برجسته ای است و اصولاً تشکیل دولت های مستقل بورژوازی در آمریکا و اروپای قرن هجدهم و نوزدهم تا تاثیر این نیروی گریز از مرکز را بخوبی نشان میدهد.

در زمان ما این نیروی گریز از مرکز زویه ضعف میروند. قشرهای فوقانی سرمایه داری کم قدرت کشورهای در حال رشد از ترس پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی و تقویت سریع گرایش سوسیالیستی در توده های مردم میکوشد تا خود را در پناه سرمایه داری جهانی قرار دهد و هزینه بال آن بخزد. بدون تردید سرمایه داری پیشرفته این سرمایه داری نوحاسته را با حقوق برابر نمی پذیرد و اصولاً در جهان سرمایه هیچ چیزی را جز به تناسب نیرو و میزان سرمایه تقسیم نمیکند. سرمایه داری جوان کشورهای در حال رشد نیز تنها بحساب تحمل خفت و پرداخت بخشی از سود خویش به انحصارات امپریالیستی و پذیرش فرمانبری میتواند در کنار سرمایه داری امپریالیستی قرار گیرد. از اینجای تضادهای پدید میآید و نیروی گریز از مرکز پدید میآید. اما ترس از جنبش انقلابی و پیشرفت سوسیالیسم بویژه در قشرهای فوقانی سرمایه داری محلی در غالب موارد قوی تر از ترس از غارت سرمایه امپریالیستی است و لذا کشتی بسوی وحدت با این سرمایه قوی تر از نیروی گریز از آنست. این کشتی با نسبت های مختلف در تمام قشرهای بورژوازی وجود دارد و با گذشت زمان - که بسود گذار به سوسیالیسم است - تشدید میشود. حتی در قشرهای ملی بورژوازی نیز خصلت سازشکارانه و تسلیم طلبانه تقویت میشود (۱). ولی بویژه در بورژوازی بزرگ کشورهای در حال رشد

۱ - تشدید سازشکاری بورژوازی ملی به علت اهمیت در کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری (مسکو - ژوئن ۱۹۶۹) مطرح شد و در سند اصلی مصوبه این کنفرانس پدید گردید. به جزوه «سند کنفرانس جهانی احزاب کمونیستی و کارگری» (مسکو - ژوئن ۱۹۶۹) از انتشارات حزب تود ما ایران تیرماه ۱۳۴۸ رجوع کنید.

که باد ستگاه دولتی بوروکراتیک وابسته، پیوند عمیقی دارد بسیار شدید است. در دوران استعمار، خواهناخواه مناسبات سرمایه داری در کشورهای مستعمره رشد مییافت. چنین چیزی حاصل الزامی استعمارگری سرمایه داری بود. با اینحال استعمارگران، بویژه در مرحله امپریالیسم میکوشیدند تا بطور عمده به طبقات استثماریزگرش سرمایه داری یعنی به فئودالها، روسای عشایر، راجدها، شیوخ و انواع اشراف یا دارنگذشته تکیه کنند و مانع تکامل سالم اقتصاد کشورهای مستعمره گردند. مثلا در خلیج فارس تکیه گاه عمده امپریالیسم عبارت بود از شیوخ عرب و روسای عشایر و شاهان و شاهزادگان. در جاهای نظیر بحرین و امارات متحده عرب و عمان سازمان اجتماعی - سیاسی در حد قرون وسطی حفظ میشد و استعمار انگلیس پس از جنگ جهانی اول در سه کشور ایران، عراق و اردن رژیمهای سلطنتی تازه ای روی کار آورد.

تا وقتی نظام مستعمراتی پابرجا بود، این سازمان سیاسی - اجتماعی نیز خوبی به استعمارگران خدمت میکرد. اما وقتی که نظام مستعمراتی فروپاشید معايب این سازمان عقب مانده احساس شد. طبقاتی که تکیه گاه استعمار بودند از نظر اقتصادی پیوند گسست ناپذیری با متروپول نداشتند. سلطان سعید، پادشاه عمان برای مقابله با جنبش انقلابی کشور خویش به استعمار انگلیس نیازمند بود ولی چندان دغدغه خاطری از نوسان بورس لندن نداشت. او میتواند سالها و سالها در قرون وسطی خویش بسربرد و نگرانی خاصی از مظنه های این بورس بخود راه ندهد. ادامه چنین وضعی پس از گسستن بندهای مستقیم استعمار رسمی، میتواند برای امپریالیسم خطرناک باشد.

با فروپاشی سیستم مستعمراتی، امپریالیست ها تمام کوشش خود را بکار بستند تا اولاً - بورژوازی برمی را تقویت کنند بطوریکه بتواند با جنبش انقلابی توده مردم مقابله کند و ثانیاً - این بورژوازی راجه زنجیر سرمایه داری جهانی به بندند بطوریکه خود را جزئی از جهان سرمایه احساس کرده، به سرنوشت آن علاقند باشد. این کوشش امروز بازمیدهد: در کشورهای وابسته قشری از سرمایه داری بوجود آمده است که نسبت به نوسانهای بورسهای لندن و نیویورک چه بسا بیش از بانکداران بزرگ جهانی حساسیت دارد.

این قشر از بورژوازی قبل از همه بورژوازی بوروکراتیک است. یعنی آن قشر از بورژوازی که باد ستگاه دولتی پیوند داشته و از قبل آن ثروتمند میشود و یا آن قشر از کارمندان و مقامات عالی دولتی که از قبل این دستگاه به آلا ف والوف میرسند. امپریالیست ها زمانی که مجبور شدند دست از نظام مستعمراتی خود بکشند و استقلال مستعمرات را برسمیت شناسند، تا جائیکه توانستند همان فئودالها و شیوخ و طبقات ارتجاعی را که به دستگاه اداری مستعمراتی وابسته بودند بر سر کار گذاشتند و به آنها امکان همه گونه غارتی را دادند. چنانکه میدانیم در کشورهای وابسته دستگاه بوروکراتیک دولتی در قیاس با دستگاه اقتصاد بی نهایت بزرگ است و مقامات عالی رتبه دولتی بویژه مقامات نظامی و امنیتی از قدرت فراوانی برخوردارند. آنها چه بسا میتوانند تفاوت میان صندوق دولتی و صندوق خصوصی خود را از میان بردارند و بخش بزرگی از درآمد بودجه دولتی را بحساب خود بریزند. این شیوخ، شاهزادگان و "والا گهرها" که در گذشته نزدیک ملک و رئیس عشیره بودند، اینک درآمد کوتاهی بسرمایه داران بزرگ مالی بدل شده اند. از زکی یمانی، وفلان "والا گهر" گزیده تا شیخ بحرین و ملک خالد، هر یک حساب بانکی چاق و چله ای در بانکهای خارجی پیدا کرده اند. اینها نه فقط سرمایه خود را در ارتباط با غارت امپریالیستی و وابستگی دستگاه دولتی موجود به امپریالیسم بدست میآورند و فقط با پیوند با امپریالیسم میتوانند به ثارتگری خود ادامه دهند، بلکه عمل سرمایه گذاری آنها

نیز ایجاد وابستگی میکند. آنها برای سرمایه‌گذاری در رشته‌های مستقل و ملی تولید نه علاقه دارند و نه امکان. سرچشمه مشکوک درآمد‌ها، اخلاق فاسد و طفیلی و ترس از فردا، آنها را بسوی سرمایه‌گذاری در رشته‌های ناسالم سوق میدهد. سرمایه آنها از کانالهای پنهانی به‌خارج می‌رود، با معاملات کثیف ظلمانی‌ترین قشر سرمایه‌داری جهانی پیوند می‌یابد. در داخل کشور نیز این سرمایه به رشته‌هایی که درآمد فراوان بی‌درد سر میدهد و فرار از آن آسان است کشیده میشود. بورس بازی زمین‌های ساختمانی، بساز و بفروش، اسپکولاسیون ازیب‌ترین نوع، دلالی در مقاطعه‌های بزرگ دولتی و... رشته‌های محبوب این سرمایه است.

از رشد این نوع سرمایه‌داری وابسته و پیوند آن با بوروکراسی و ویژه با ارتش و مقامات امنیتی لاقط و نتیجه مشخص حاصل میشود: اول اینکه سرمایه‌داری محلی و دولت محلی به‌صرفه‌سوز جان‌میگردد و نیروی مادی معینی کسب میکند. دوم اینکه - این سرمایه‌داری قادر نیست و اصولاً مایل نیست قدرتی را که کسب کرده برای گریز از مرکز و تأمین استقلال بکاراندازد زیرا وابستگی اش به سرمایه‌داری امپریالیستی بین المللی خصلت ارگانیک پیدا کرده و زمانی خود را سلامت و مطمئن احساس میکند که از سلامت و سرخوشی "جهان غرب" مطمئن باشد.

چنین وضعی طی سال پیش وجود نداشت. در آنوقت نه سرمایه‌داری وابسته و بوروکراتیک محلی تا این حد قوی بود و نه وابستگی آن به سرمایه‌داری جهانی تا این حد ارگانیک. تلاش امپریالیسم در این جهت چنانکه گفتیم، تازه دارد میوه‌میدهد و امکان نوینی در اختیار امپریالیست‌ها میگذارد تا اهرم نوینی بر مکانیسم وابستگی بیفزایند. اینک که سرمایه‌داری وابسته و هیئت‌های حاکمه فاسد کشورهای وابسته قدرت آنرا دارند که در دفاع از جهان سرمایه‌سهمی بعهده بگیرند و اینک که آنان این چنین نیازمند وابستگی اند پس بگذار بطور فعال‌تری وارد عرصه شوند و بخشی از بار حفظ وابستگی و مقابله با اردوگاه سوسیالیسم و جنبش‌های انقلابی را خود بدوش کشند.

از اینجاست که کاملاً مشخص و ملموس حاصل میشود که در سیاست جهانی امپریالیسم منعکس میگردد و عناصر و مفاهم کاملاً نوئی را وارد قاموس سیاسی میکند: مثلاً ژاندارم منطقه!؛ حکومتی مانند حکومت شاه که دیروز بزرگت قاج‌زین را در فاصله تهران تا تبرق می‌گرفت، یکباره متوجه میشود که "حریم امنیت ایران در آب‌های جنوب دیکر مرز نمی‌شناسد". شاه که بقول خودش "تاسه چهار سال پیش فقط در اندیشه دفاع خلیج فارس" بود، یکباره متوجه میشود که "دریاها به دریاها چسبیده و دریای عمان مرز نمی‌شناسد". ما الان از نظر تفکر دیکر به حفظ آبادان یا خسروآباد یا بوشهر و حتی بندرعباس و هرمز قانع نیستیم!؛ ما حتی بفکر جاسک و چاه بهار هم نیستیم. حریم امنیت ایران مورد نظر است. چند کیلومتر؟ از کجای خودداری میکنم. هر کس که با امکانات هواپی و دریایی آشنا باشد خودش میدانند (۱)، "روی آب‌ها مرز نکشیده‌اند"، "مسئولیت‌های مابکلی دگرگون شده است" (۲).

این تغییر و دگرگونی "مسئولیت‌ها" تا چه حد و در نشانه استقلال کشورهایمانند ایران و تا چه حد و در ناشی از وابستگی آنهاست؟ پیش از آن پاسخی به این پرسش‌ها جادار که ابتدا نظری به دکتربین‌های سیاست خارجی امریکا پس از جنگ دوم بیاندازیم و تغییرات و تحولات آنها را در نظر بگیریم.

۱ - از سخنرانی شاه بمناسبت چهل‌مین سالگرد تاسیس نیروی دریایی ایران، خا ر ک ۱۳ آبان ۱۳۵۱

۲ - از سخنرانی شاه هنگام بررسی برنامه پنجم عمرانی در تخت جمشید. ۱۵ آبان ۱۳۵۱.

بلافاصله پس از جنگ امپریالیسم امریکا این تصور خام را در رسمی پروراند که امپراطوری جهانی تازه ای بوجود آورد . زمامداران امریکان نیروی خود را برای ایجاد چنین امپراطوری کافی میدانند . ترومن رئیس جمهوری پایان جنگ امریکا بقصد تشکیل امپراطوری جهانی مدعی بود که سرتاسر جهان غیر از اتحاد شوروی - عرصه " منافع ملی " امریکاست و در هر نقطه ای از جهان که حادثه ای خلاف میل امریکارخ دهد ، " امنیت ملی " امریکا بخطر خواهد افتاد و امریکا حق دارد دست بد خالست نظامی بزند . این دکترین ، جنگ سرد را در مقیاس جهانی بنا گذاشت و جنگهای امپریالیستی نظیر جنگ کره بوجود آورد . ایزنهاور که بعد از ترومن رئیس جمهور شد همین دکترین را با تغییرات معین و دقیق تر کردن برخی نکات آن ادامه داد و از جمله تصریح کرد که بخصوص خاور میانه عرصه " امنیت ملی " امریکاست و هر تغییری در این نقطه جهان رخ دهد ممکن است این امنیت را بخطراندازد . لذا امریکا حق دارد در موقع دلخواه در خاور میانه قوای پیاده کند .

از سر نوشت دکترین ترومن و دکترین ایزنهاور همگان با خبرند . کمتر دکترین سیاسی با چنین شکست آشکاری روبرو شده است . با این حال تصورات خام و آرزوهای در و در را از ایجاد امپراطوری جهانی و برقراری سلطه و آقایی امریکا بر سرتاسر جهان به آسانی و اشنگتن راترک نگفت . شکست عظیم سیاسی - نظامی ویتنام لازم بود تا ضرورت تجدید ارزیابی نیروها را به تعداد قابل ملاحظه ای از سیاست سازان امریکا بقبولاند . این تجدید نظر که تقریباً در تمام دهه ۶۰ ادامه داشت بصورت دکترین نیکسون فرمولبندی شد .

اندیشه اصلی این دکترین را ، هنری کیسینجر - وزیر خارجه نیکسون - طی رساله هاشی که در سالهای ۶۶ تا ۱۹۶۹ در مطبوعات امریکا منتشر کرد بیان کرده است (۱) . کیسینجر نظریه خود را روی دیوایه بنا میکند : اول اینکه امریکا آن قدرت را ندارد که به تنهایی در سرتاسر جهان فرمانروائی کند ، و قادر نیست که در هر نقطه دنیا دست بد خالست نظامی بزند . دوم اینکه ، در جهان معاصر نیروهای وجود دارند که میتوانند متحدین خوبی برای امریکا باشند . بگفته کیسینجر جهان ما سی سال پس از جنگ دوم جهانی " چند قطبی " شده و لذا باید نیروی متحدین را بحساب آورد و علاقمندی آنها را بیدار کرد (۲) . وی پیمانهای نظامی نظیر پیمان سنتورا مورد انتقاد قرار میدهد و معتقد است که در این پیمانها انگیزه درونی برای بهم پیوستن اعضا موجود نیست . اعضا این پیمانها هدف مشترک ندارند و قادر به انجام کار مهمی نیستند (۳) . باید از تعهد مستقیم امریکا در قبال رژیم های ناستوارکاست و معنا وجد و دشغور " منافع ملی " امریکارا برای ده سال آینده ! تعیین کرد (۴) . بمبارت دیگر کیسینجر هم مانند همه سخنگویان امپریالیسم امریکا " منافع ملی " آنکشور را تابعی میدانند از قدرت امریکا . اگر این دولت قدرت دارد میتواند سرتاسر جهان را از آن خود بداند و اگر ندارد باید به کمتر قناعت ورزد و متناسب با قدرتی که دارد برای ده سال آینده حدود " منافع ملی " خود را تعیین نماید .

همین اندیشه اصلی است که روز سوم مرداد ۱۳۴۸ (۲۵ ژوئیه ۱۹۶۹) از طرف نیکسون رئیس جمهور وقت امریکا بعنوان دکترین سیاست خارجی آنکشور اعلام شد . نیکسون در جزیره گوام

۱ - این رساله ها در سال ۱۹۶۹ در کتابی تحت عنوان " برای یک سیاست خارجی نوین امریکا " یکجا چاپ شد . ما از ترجمه فرانسوی آن چاپ پاریس ۱۹۶۹ استفاده کرده ایم .

۲ - کیسینجر ، کتاب یاد شده ، صفحه ۸۰ - ۸۱ .

۳ - همان کتاب ، صفحه ۷۳ - ۷۴ .

۴ - همان کتاب ، صفحه ۷۲ .

(اقبانوس آرام) سخن میگفت و بیشتر به خاطر ورویتنام توجه داشت ولی روشن بود که سخنرانی او محدود به مسائل خاور ورنیست و جنبه برنامه ای برای گل سیاست خارجی امریکا دارد . بنا به گفته نیکسون امریکان نمیتوانند تمام بار " دفاع از نیای آزاد " را خود به تنهایی بدوش کشند . مقامات امریکائی در توضیح گفته های رئیس جمهور افزودند که امریکا اینک " متحدین نیرومند تری " دارد که میتوانند " تصادمات محلی " را حل کنند . پس از چنین تغییری در استراتژی امپریالیسم امریکاست که شاه متوجه " مسئولیت های " تا زخمود میشود و در همان سخنرانی های معروف خارک و تخست جمشید - که در بایا یاد کردیم - میگوید : " وقایع دنیا طوری است که ... ناچاراً خطری خیلی قوی بگوش ما رسیده که ممالکی که خودشان قادر به دفاع از خود نباشند ... پناهگاه قوی پیدا خواهند کرد " (۱) .

با در نظر گرفتن خط سیر دکترین های سیاست خارجی امریکا میتوان به پرسشی که در فوق مطرح کردیم پاسخ روشنتری داد : تقسیم " مسئولیت های " امپریالیسم امریکا میان متحدین وفادار او ، تا آنجا که مربوط به کشورهای وابسته ای نظیر کشورماست ، نشانه استقلال این کشورها نیست . حاصلی است از عمیق تر شدن مناسبات وابستگی . امپریالیسم امریکا که تا دیروز خود را ژاندارم جهانی میدانست اینک با انتصاب ژاندارمهای محلی و دادن " اخطار خیلی قوی " به آنها که باید خود بفکر خویش باشند به هیچوجه در کار آن نیست که عرصه بین المللی را برای رشد جنبش های انقلابی باز نگذارد و بی ازار نفوذ خویش در کشورهای وابسته بگاهد و در امرغارت منابع ثروت آنها تخفیفی قائل شود ، بلکه بر اثر رشد سرمایه داری وابسته در این کشورها به این نتیجه رسیده است که در درون این کشورها نیروی احتیاطی پیدا شده که میتوان با استفاده از آن مواضع امپریالیسم را تقویت کرد . تا وقتی قرارداد های آشکارا امتیازی نفتی در خلیج فارس حاکم بود و به شیخ و شاه مبلغ قابل ملاحظه ای از صد ورنفت نمی رسید ، " امنیت " راههای صد ورنفت برای اینان اهمیتی نداشت . اما امروز همین راههای صد ورنفت در عین حال همان کانالهایی است که مبالغ عظیم از درآمد نفت کشورهای حوزه خلیج فارس را به صندوق شیخ و شاه و سایر سرمایه داران بوروکرات میرساند . شاه نه از راههای صد ورنفت - که در واقع کمترین خطری آنها تهدید نمیکند - بلکه از کانالهای انتقال درآمد آن به صندوق شخصی خود و اعضای طبقه خویش دفاع میکند . راه صد ورنفت پس از استقرار حکومت های ملی و مترقی در کشورهای نفت خیز نیز باز خواهد بود . نیروهای ملی و مکرراتیک مخالف همکاری سالم اقتصادی با کشورهای سرمایه داری نیستند . اما راه غارت ثروت ملی این کشورها و کانالهای انتقال بخش مهمی از این ثروت به صندوق سرمایه داران بوروکرات میتواند به مخاطراتند . سرمایه داران بوروکرات و هیئت های حاکمه فاسد کشورهای وابسته میکوشند راه غارت امپریالیستی منابع ثروت کشور خویش را بازنگاهدارند تا کانالهای غارتگری خود آنان نیز بازماند .

مسئله قابل تاملی که در ارتباط با تجدید نظر در نقش ژاندارم جهانی مطرح میشود اینست که آیا ممکن نیست ژاندارم های منطقه ای علم استقلال برافرازند و از زیر کنترل خارج شوند ؟ این پرسش بارها در محافل امپریالیستی مطرح شده و به مطبوعات غربی راه یافته است . برخوازی سیاست پیشه گان آلماتور امریکا حتی از " فرانکشتین " نام برده اند : موجود خیالی که قدرت عظیمی کسب کرد و سپس از کنترل آفریننده اش خارج شد و ویرانی ببار آورد . آیا ممکن نیست باز ژاندارم های منطقه ای همان اتفاق افتد که با فرانکشتین ؟ سیاست سازان حرفه ای امپریالیستی که بخوبی دست اندر

۱ - سخنرانی شاه در هنگام بررسی برنامه پنجم عمرانی در تخت جمشید . نقل از اطلاعات هوائی

کار و ملاحظه و بی‌وزنه سیاست سازانی که با مترجمترین جناح امپریالیسم پیوند دارند به این پرسش آشکارا پاسخ منفی می‌دهند و از فرانکستین هراسی ندارند. اولاً به این دلیل که تقویت نظامی - اقتصادی ژاندارم‌های منطقه ای توپا تشدید وابستگی و افزایش تعداد اهرم‌های کنترل است. ثانیاً - که بر مراتب مهمتر است - به این دلیل که ژاندارم‌های منطقه ای کمترین نفعی در جدا شدن از امپریالیسم و برگشتن علیه آن ندارند.

در واقع مسئله اصلی همین است که ژاندارم‌های منطقه ای محصول نیروی گریز از مرکز نیستند بلکه از نیروی کشش بسوی مرکز پدید آمده اند. این خود آنها نیستند که بخواهند مسئولیت نویسی خلاف میل ژاندارم جهانی و برخلاف منافع آن بعهده گیرند، بلکه این امپریالیسم جهانی است که در وجود آنها نیروی زرزو قابل ملاحظه ای سراغ کرده و در کار برانگیختن و بکارگرفتن این نیروست. امپریالیسم جهانی به سرمایه داران وابسته و مترجمین محلی در سرتاسر جهان "اخطار خیلی قوی" می‌دهد که جنبش انقلابی قبل از همه منافع آنان را بخطر می‌اندازد و لذا خود آنان باید مایه بگذارند و تمام قوای خویش را برای نبرد علیه صلح، دموکراسی، ترقی و سوسیالیسم بکارند.

با اینحال گاه وجود اختلاف نظرهای میان ژاندارم‌های محلی و ژاندارم جهانی بچشم می‌خورد. مثلاً شاه بمبوان یکی از ژاندارم‌های منطقه ای بارها از نوسان سیاست خارجی امریکا پس از شکست ویتنام انتقاد کرده و اعلام داشته است که بار این شکست بیش از حد لازم بر سیاست امریکا سنگینی میکند و این دولت باید خود را از این بار آزاد کرده مانند گذشته آماده دخالت نظامی در سرانجام جهان باشد و سیاست‌خشن‌تری در قبال اتحاد شوروی وارد و گاه سوسیالیسم پیش گیرد. در مورد سیاست امریکا در آنکولا، اتیوپی، زئیر و غیره لحن انتقادی شام‌آشکار بود. آیا اینگونه انتقادها ممکن نیست به اختلاف بیانجامد و تلاشی از استقلال باشد؟

در پاسخ این پرسش باید دو نکته را در نظر داشت: یکی اینکه شاه ضمن اینکه آمادگی خود را برای دخالت وسیع‌تر را مورد سانسورها اعلام میکنند، همواره تاکید مینماید که تنها زیر حمایت امریکا قادر به انجام وظیفه ژاندارمی است. او دائماً تاکید میکند که امریکا باید به تعهدات خود در قرارداد دو جانبه ایران و امریکا (متعدد در ۱۹۵۹) دایره دخالت نظامی در ایران برای نجات حکومت شاه وفادار ماند و نه فقط در قبال به اصطلاح تجاوز خارجی - که وجود ندارد - بلکه در قبال خطر تجاوز داخلی! یعنی رشد جنبش انقلابی ایران از او حمایت کند. پس از روی کار آمدن کاتر، شاه به‌بنگام سفر به امریکا و همچنین به‌بنگام سفر کارتر به ایران با اصرار و تاکید فراوان از او در این زمینه "بلی" گرفت.

نکته دوم اینست که در اردوی امپریالیسم جهانی تناقض و تضاد آشکاری میان دو جناح معتدل‌ها و افراطی (بنام کبوترها و قرقی‌ها) وجود دارد. مترجمترین جناح امپریالیسم که مرکب از مجموعه نظامی - صنعتی، محافظ فاشیسم گرا و همکاران توریست‌های ضد انقلابی خواستار بازگشت به دوران جنگ سرد و برپا نداشتن جنگ‌های گرم - در وهله اول بدست ژاندارم‌های محلی - هستند. رهبران پکن نیز آشکارا با این جناح همکاری میکنند و برای تقویت آن فعلاً نوار عرصه جهانی - شده اند. اما جناح معتدل ترویا آنطور که مطبوعات غربی نام‌گذاری کرده اند، جناح کبوترها با خونسردی بیشتری می‌اندیشد. تناسب نیروها را در عرصه جهانی با واقع بینی بیشتری می‌سنجد و از بازگشت به جنگ سرد بیم دارد. این جناح خواستار ادامه تخفیف تشنج و بی‌برگشت کردن است.

وجود این تناقض و رشد دائمی آن به ژاندارم‌های محلی نوعی "استقلال" و "حق رای"

میدهد. آنها میتوانند به یکی از این دو جناح — که هر دو امپریالیست اند — به پیوندند. و طبعاً بنا به اهمیت خویش قرقی هارا ترجیح میدهند. شاه وقتی به کاخ سفید واشنگتن درس میدهد که در افریقا قاطع تر باشد مستقل نیست، بلکه نماینده مرتجعترین جناح امپریالیسم جهانی است. کشور ما یک بار چنین "استقلالی" را تجربه کرده است. در آستانه جنگ جهانی دوم، وقتی امپریالیسم جهانی بد و اردوی متخاصم تقسیم شد، حکومت رضاشاه از شدت تکینه ضد کمونیستی و ضد انقلابی نتوانست با همان سرعت ارباب اصلی خود، امپریالیسم انگلیس، تغییر جهت دهد و از سیاست آشکار ضد شوروی به سیاست ائتلاف ضد هیتلری بپردازد. رضاشاه اردوی فاشیسم را که ارتجاعی تر و هارتر بود برگزید. امروز اردوی امپریالیسم بد و گروه دولت های متخاصم تقسیم شده ولی سرتاسر جهان امپریالیستی در درون خویش بد و جناح مشخص در حال تقسیم است: هواداران تخفیف تشنج، صلح و همکاری و هواداران جنگ سرد، زور آزمائی و سرانجام جنگ. این دو جناح را از واشنگتن تا بن، از لندن تا توکیو، در همه کشورهای امپریالیستی میتوان دید. شاه و دیگر ژاندارمهای منطقه ای از تحول اوضاع در جهت صلح، همزیستی و تخفیف تشنج بشدت میترسند. رشد جنبش های انقلابی شیشه جان این ژاندارم هارا در بغل سنگ نهاده است. آنها در وحشت مرگ آماده اند تا بهر ما جرائی دست یازند. از این وحشت استقلال نمی زاید. اهمرم نوینی برای تشدید وابستگی به ماجراجوترین محافل امپریالیستی پدید می آید، اهمرمی که این محافل در بکارنداختن آن لحظه ای تردید بخود راه نمیدهند.

رژیم خائن شاه هر روز به بهانه دروغین تازه ای، و در واقع برای تقویت پایه های لرزان امپریالیسم و نجات وی از بحران، ایران را به بزرگترین انبار اسلحه منطقه بدل کرده است. سیاست رژیم سیاست تشنج فزائی، سیاست ضد صلح و آرامش است. وظیفه مقدس انسانی و ایرانی ما افشاء این سیاست ضد ملی و پیکار همه جانبه با آنست.

فطری و کسبی در انسان

(يك بحث مهم در باره رابطه مختصات زیستی و مختصات اجتماعی)

بحث آنکه آیا مختصات نفسانی و اخلاقی انسان فطری ذاتی است ، یا کسبی و نتیجه تائیر محیط و تربیت ، بحثی است بسیار کهن . اندیشه مجبوربودن انسانها و تقسیم ازلی آنها به بد و خوب عاقل و ابله ، خوشبخت و بدبخت ، قبل از اسلام و پس از اسلام در کشورها تدلول و رواج داشته است . در قرآن آیات فراوانی است حاکی از آنکه کمی را که خداوند گمراه یار و پناه خواسته است ، احدی قادر نیست آن وضع را در کند (مَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ) . در فلسفه کلاسیک ما میگویند که عوض کردن " ماهیت " محال است و آنچه که در " ذات " است تغییرپذیر نیست (ما بالذات لا یتغیر) . در ادبیات ما از کهنترین نمونه های آن ، این مطلب بکرات و با صراحت مطرح شده است . شاعر و فیلسوف دوران سامانی ابوشکور بلخی میگوید : " درختی که تلخش بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرورا ، همان میوه تلخت آرد پدید - از او چرب و شیرین نخواهی مزید " . فردوسی در همین مضمون میگوید : " درختی که تلخ است و پیرا سرشت - گرش برنشانی به باغ و بهشت و رازجوی خلدش به هنگام آب - به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب ، سرانجام گوهر بسیار آورد - همان میوه ی تلخ بار آورد " . در سنت همین اندیشه را فرخالد بن اسعد گرگانی در ویس و رامین آورده است و میگوید : " درخت تلخ هم تلخ آورد بر - اگر چه ماد همیش آب شکر " .

از گویندگان بزرگ ماشیخ صلح الدین سعدی شیرازی این اندیشه را بکرات آورده است . از جمله میگوید : " مقدار است که از هر کسی چه فعل آید - درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود " یا " عاقبت گرگ زاده گرگ شود - گرچه با آدمی بزرگ شود " ، یا " ابرگر آب زندگی بارد - هرگز از شاخ بید بر نخوری ، با فرومایه روزگار مبر - کزنی بویا شکر نخوری " ، یا " پرتونیکان نگیرد آنکس بنیادش بد است - تربیت نا اهل را چون گردگان برگنبد است " ، یا " زمین شوره سنبل بر نیارد - در او تخم عمل ضایع مگردان " .

بقول نظامی گنجوی " اصل بد در خطا خطا نکند " . در هر کس ماهیت ذات واصل و گوهر خاصی نهفته است که اثرات خود را - علیرغم هرتلاش تربیتی که بشود و هرتنوع که در محیط حیاتی پدید آید - حتما وحتما ظاهر خواهد کرد . استدلال هم آنست که انسان مانند عناصر و گیاهان و جانوران است . همانطور که زمین شوره و نی بویا و گردگان درخت مقل و شاخ بید و گرگ را نمیتوان با تربیت در گرگون ساخت ، انسانها را هم نمیتوان .

ولی تجارب زندگی نشان میدهد که آدمی را نمیتوان با گرگ و گرد و درخت تلخ یکی گرفت . در اینجا تربیت و محیط و آمیزش و سنت و تلقین و حوادث و شرایط اثرات آشکار دارند . همیشه در فلسفه

کسانی بودند که یکی از عوامل رابیش از حد برجسته کردند . در دانش معاصر بحث فطرت و کسب بصورت بحث مبدأ^۱ ارشی (زیستی) ومبدأ^۲ اجتماعی (محیط تربیت وزندگی) درآمد . این بحث بویژه در زیست شناسی معاصر ، بر اساس تجارب گردآمده ، سخت بالا گرفت ، کسانی از مختصات حامل تفییرناپذیر مختصات ارشی (ژن) سخن گفتند و بیان دانش تکوین ارشی و پیا ژنتیک رابنیاد نهادند . کسانی سخت بانکار برخاستند و این دعوی را ایده آلیستی دانستند ومحیط راعامل تعیین کننده در تحول وتکوین موجود زنده دانستند .

دانش معاصر بیولوژی بنظر میرسد که این بحث کهن و بسیار مهم را بر پایه انبوه عذایی از تجارب آزمایشگاهی وبررسی های طبیعی وتاریخی حل کرده است . از آنجاکه یکی از دانشمندان بسیار معتبر شوروی (آکادمیسین بلیایف) مدبری و هوشگاه یاخته شناسی و ژنتیک آکادمی علوم شوروی در سبیری این راه حل را کوتاه و روشن بیان داشته و از آنجاکه درک این مبحث بنظر اینجانب دارای اهمیت بنیادی در علوم اجتماعی نیز هست ، سودمند میسریم خوانندگان خود را با این نظر آشنا سازیم (۱) .

دانشمند شوروی نخست این مطلب را یاد آور میشود که در جریان بررسی مسائل مربوط به شیوه رفتار انسان ، حدود تعقل او ، استعداد های خاص روحی وجسمی او ، نحوه برخورد شربه کار اجتماعی ، اشکال مختلف رفتار اجتماعی و اخلاقی سلسله مسائل بفرنج و دشوار همیان آمده است . این مطلب روشن است که شاخص های انسان ، بمیزان زیادی محصول تنوعی است که در شرایط تربیتی وزندگی اجتماعی وسنن ومقررات کار و اخلاق جامعه ومحیط مشخصی که انسان در آن بسر میبرد وشخصیتش در آن شکل میگیرد ، ارتباط دارد . ولی این تصور که در تجلیات روان انسانی وتکامل فردی او یک جبروراثتی (ژنتیک) موثر نیست ، یک تصور سطحی ونتیجه گیری از ظواهر امورات . بلیایف تصریح میکند که استعداد وامکان کسب مقررات زندگی اجتماعی واجزاء و پیماده کردن آن در جریان رفتار فردی ، از جهت ژنتیک (ارشی وتکوینی) یک روند برنامه بندی شده است و درک این نکته موجب میشود که جهت زیستی در تکامل انسان وجهت اجتماعی در این تکامل متحداد و در پیوند باهم در نظر گرفته شود . (نوعی وحدت دیالکتیکی فطرت و کسب) .

دانشمندان امبرده میگویند که وجود قوانین خاص ژنتیک ووراثتی موجب شده است که همه انسانها بلا استثنا ، صرف نظر از تعلق نژادی واجتماعی آنها ، از جهت استعداد ها ، امکانات وگرایشهای جسمی وروحي ، بالقوه و از همان آغاز ولادت ، مختلف هستند . بلیایف تصریح میکند که این واقعیت منجر بدان میشود که هم زمینه های استعدادی تفکر آدمیان تابع جبر قوانین ژنتیک است وهم مشخصات جسمی (فیزیولوژیک) که بنوبه خود در شکل گیری فردیت وشخصیت انسانها تاثیر اساسی دارد .

به بیان دیگر شرایط تربیت ومحیط زندگی اجتماعی بر روی یک مصالح بی شکل نوعی " فرز متوسط " اثرات خود را باقی نمیگذارد ، بلکه بر مغز انسان تاثیر میکند که خود از لحاظ ژنتیک ، از جهت همه مختصات مادی خود متنوع است وتازه این مغز در یک روند تکامل وتشکل نیز قرار دارد . این فعل وانفعال خاص مبدأ^۳ زیستی (بیولوژیک) ومبدأ^۴ اجتماعی (سوسیولوژیک) منجر بدان می شود که هر انسانی موجود یگانه وتکرارناپذیری از جهت اجتماعی - زیستی است .

۱ - اظهارات آکادمیسین بلیایف در ماه مارس سال ۱۹۷۸ در شهر " لیبلیتس " (چکوسلواکی) در سمپوزیومی که بمناسبت ۷۰مین سال انتشار اثر معروف فلسفی لنین " ماده گرایی وآزمون سنجی " تشکیل شده بود ، انجام گرفته است . این بحث در مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " (شماره ژوئیه ۱۹۷۸) منعکس شده است .

بلیایف نتیجه میگرد که پایه تنظیم علمی مسئله مهم شخصیت انسان درک طبیعت اجتماعی-زیستی (بیوسوسیال) این شخصیت است و متذکر میگرد که غلو و زیاده روی در اهمیت هر یک از اجزاء شخصیت انسانی، اعم از ارشی (فطری) و اجتماعی (کسبی) میتواند به اشتباهات سلوسی جدی منجر گردد .

توضیح دانشمند شوروی آنتروپولوژی فلسفی مارکسیستی را که بوسیله مارکس و انگلس پایه گذاری شده و مادرباره برخی مباحث آن در مقاله " وابستگی ووارستگی انسان " سخن گفتیم غنی تر میسازد و در طول مدت اثرات ژرف در کلیه علوم اجتماعی و تربیتی خواهد داشت . اگر خواهیم به نظریه متفکران خودمان بازگردیم ، باید گفت آنها از این جهت در تشبیه انسانها به انواع دیگر موجود زنده (گیاه یا جانور) اشتباه نمیکردند ، زیرا انسان نیز مانند آنها در قید برنامه بندی وراثتی ، که مختصات جسمی و روحی را تعیین کند قرار دارد . ولی در انسان این مختصات بیش از جانوران بصورت استعداد ها و گرایشهای بالقوه و پلاستیک است که تحت تاثیر عوامل اجتماعی میتواند شکل گیرد یعنی جبر زیستی در مورد انسانها یک جبر کور و محتوم و لا یتغیر نیست .

در اجلاسهای علمی زیست شناسان جهان سرمایه داری حتی کوشیدند ضریب هائی برای تأثیر و جهت تعیین کنند . این کاری ثمری است ، زیرا در موارد مختلف ضریب ها ساخت فرق میکند ؛ هرگاه عامل اجتماعی لخت باشد ، میدان عامل طبیعی وسیع است . برعکس عامل اجتماعی میتواند با محاسبه همه مشخصات زیستی و تاریخی به یک عامل موثر و بسیار نیرومند و حتی تعیین کننده بدل شود . تحول نظام اجتماعی ، قرارداد آن آموزش و پرورش بر پایه علمی و بر مقیاس وسیع تمام جامعه میتواند نقش انسان را در شکل دهی به روان و شخصیت انسانها برعکس بالا ببرد .

ولی در عین حال تصور ساده لوحانه قدر قدرت بودن تربیت که یک تصور عامیانه ماتریالیستی متداول است نیز در مقابل پژوهشهای نوین بیولوژیستک در چار شکست میشود و آنتیژ (مطلق کردن عامل فطری) و آنتی ژن (مطلق کردن عامل کسبی) یک سنتز دیک تیکی (وحدت هر دو عامل یعنی تلفیق عوامل بیوسوسیال) حاصل می آید . بنظر اینجانب این آغازگاه بزرگی است .

روشن است که از وجود پایه بیولوژیستک برای مختصات انسانی همیشه از طرف دانشمندان که با قبول نقش مسلط عامل اجتماعی و امکان ایجاد تحول و خود تحول بنیادی جامعه در جهت سوسیالیسم ، بلحاظ منافع طبقاتی و اجتماعی خود مخالفتند ، سوء استفاده شده است .

مثلا ک . لورنتس (Lorenz) یکی از سرشناسترین زیست شناسان معاصر جهان غرب ، تجاوزگری را یکی از صفات ثابت وابدی در وراثت بشری میسرد و بدینسان برای تجاوزگری (انسان گرگ انسان است) و بطور کلی انسان ستیزی (آنتی هومانیزم) پایه ای در تحول نوع انسان و مشخصات ارشی - تکوینی و ژنتیک او ایجاد میکند . آکادمیسین بلیایف در بحثی که بدان اشاره کردیم به دعای پرسرودای لورنتس چنین پاسخ داد : " نظر شخصی من آنست که احساس دیگرگرائی (غیرخواهی = آلتروئیسم) وهم نقطه مقابل آن احساس خودگرائی (خودخواهی = اگوئیسم) ، هر دو رذات انسان وجود دارد . این سخنی است کاملا بحق و سجا که احساس غیرخواهی در روند " انتخاب طبیعی " پدید شده و به خاصیت فعال نوع بدل شده است . ولی مطلب اینجاست که در روند تکامل تنها غریزه غیرخواهی نیست که پدید شده ، بلکه غریزه غیر ستیزی نیز در برخی مراحل تکامل نوع ، در مواردی که شرایط محظور (اکسترمال) وجود داشته شکل گرفته است . در این موارد است که میبایستی از بخشی از افراد نوع که از جهت نقشش تجدید مثل نقشی نداشته اند صرف نظر میشد . این ثنویت اخلاقی در انسان ، در تکامل جانوران (که انسان

خود از آنها بیرون آمده) ریشه های عمیق دارد . لذا باید گفت که در هر دو مورد اطلاع (انفرما سیون) در دستگاه وراثت مانده خیره است و اما اینکه کدامیک از آنها عمل کند ، این دیگر مسئله ارشی نیست ، بلکه مسئله پراتیک اجتماعی است . اندیشه هائی که بر این یا آن جامعه حاکم است ، انگیزه فعالیتهای این یا آن اطلاعی است که در دستگاه ارشی مانده خیره شده ، اعم از تجاوزگری یا غیرخواهی " .

این نمونه مشخص ، بروشنی دیاک تیک عوامل بیوسوسیال را نشان میدهد . عوامل بیولوژیک تنها آن زمینه بالقوه ای را بوجود میآورد که عوامل اجتماعی به آنها فعالیت میبخشند . لذا هر زمینه بالقوه معینی میتواند ، در شرایط گوناگون اجتماعی ، با شکل مختلف درآید . فروید این روند تحول زمینه های بیولوژیک را در یک میکروازاعتلاء (Sublimation) و " تدنسی " (Dégration - dation) گرایز سخن میگفت . مثلاً تجاوزگری میتواند در شرایطی اعتلاء یابد و بصورت " مسابقه خلاق " درآید . ولی اصطلاحات اعتلاء و تدنسی مبهم و تاریک است . روشن آن چیزی است که مارکسیسم مطرح میکند . مارکس میگوید : ماهیت انسان را مناسبات اجتماعی مسلط معین میسازد . درست همین مناسبات است که در منشاء هرگونه اعتلاء و تدنسی و هرگونه شکل گیری ونحوه و انرژی برور مختصات بالقوه ارشی قرار دارد ، یعنی به ماده اولیه پلاستیک " طبیعت انسانی " هزاران شکل یگانه و تکرارناپذیر میدهد .

یکی از نتایج بسیار مهمی که از تحلیل بیوسوسیال گرفته میشود آنست که در پدیده های اجتماعی با وحدت در روند دیالکتیکی متقابل یعنی ازسوی بازتاب محیط طبیعی و اجتماعی در ذهن انسان و ازسوی دیگر برون تاب محتوی وراثتی انسان از جهت ساختمان جسمی و روانی در واقعیت خارج روبرو هستیم . ما بین این بازتاب و برون تاب کنش و واکنش متقابل وجود دارد که بسیار بفرنج است و بیولوژی معاصر و نوروفیزیولوژی (شناخت یافته های مغزی) به گشودن رمز این کنش و واکنش در مقطع طبیعی و تاریخی مشغول است . مثلاً کشف این نکته که مرکز فعالیت دستها و فعالیت افزار سخنگوئی (کام زبان) در مغز کوچک بهم متصل است ، چنانکه در سمپوزیوم نامبرده گفته شده ، این مطلب را توضیح میدهد که چگونه راست بالا شدن انسان و آزاد شدن دستها ، در عین حال به رشد افزار سخنگوئی زمینه مساعد داد و این امر بخودی خود شرایط مساعدی برای پیدایش علامت زبانی ایجاد کرد . روند های روحی و معرفتی در پرتوی این توضیحات بمراتب دقیقتر میشود و ماتریالیسم دیالکتیک بیش از پیش به توضیح منطبق (adéquat) پدیده های بفرنج روحی و معرفتی نائل میگردد . در واقع توصیه های مکررانگلس ولنین درباره ضرورت غنی ساختن تئوری انقلابی بعد علوم طبیعی با قوت و ابتکار در پهنای ژرفا اجرا میگردد و مسلماً تکامل روزمره سوسیالیسم از این نیروگیری روزافزون تئوری سود عملی خواهد گرفت .



بیست

و پنجسالگی

یک جنایت

روز ۱۹ ژوئن سال ۱۹۵۳ مانند روزهای دیگر آغاز شد و به پایان رسید. کودکان بعد رسه رفتند و بازگشتند، ماشین در کارخانه هاب حرکت درآمد، ادارات و موسسات پر و خالی شد، خورشید مانند هر روز نیزه‌های طلائی خود را بر زمین پاشید، گل‌های بهاری چون همیشه عطر افشاندند، اما در زندان "سینگ - سینگ" شهر نیویورک حوادثی گذشت که باروزهای پیشین متفاوت بود. تلفن زندان دائم با خارج وصل و قطع میشد، ماموران در رفت و آمد غیر عادی خود در تدارک یک جنایت موحش بودند، صدلی الکتریکی آماده کار میشد.

ساعت هشت و چهل دقیقه شب، رادیو پخش آگهی پیپی کولا را که با موزیک جاز همراهی میشد، ناگهان قطع کرد و گوینده آرام و بی احساس خبر زیر را با اطلاع شنوندگان رساند:

"برای اعدام جولیس روزنبرگ در زندان سینگ - سینگ شهر نیویورک سه شوک الکتریکی بکار رفت. ماسک چرمی اتل روزنبرگ قبل از مرگ از صورتش افتاد."

مایکل ۱۰ ساله و روبرت ۶ ساله پسران خرد سال روزنبرگ‌ها در این لحظه در خواب شیرین بودند و شاید آغوش گرم و پرمهرید روماد راد رویا می‌دیدند. چند روز پیش آنها نامه کوتاهی، متناسب با سالهای کوتاه‌زندگیشان به ایزنهاور رئیس جمهور آمریکا نوشتند:

"آقای رئیس جمهور عزیز! خواهش میکنیم پدر روماد رما را ازمانگیرید. آنها همیشه خیلی مهربان بوده اند و ما آنها را بسیار دوست داریم."

اما قلب "رئیس جمهور عزیز" برای آن نمی‌طپید که به اشک کودکان معصوم روزنبرگ هارقت آورد. این قلب برای آن در سینه می‌طپید که دست و پا و مغز او را در راه تا این منافع گزگهای جامعه بحرکت آورد و در این تلاش شیطانی زندگی و خوشبختی و کودک معصومی که پدر روماد رشان قربانیان یک دسیسه بودند، بحساب نمی‌آمد.

ساعت هشت و نیم شب زنگ خانه ای را در خیابان " مونرو " پی در پی بصداء آوردند . جولیس روزنبرگ حیرت زده در آگشود . ماموران با حرکتی شتابزده بدرون هجوم بردند . در زور چراغی کسه کورید و رخانه را روشن میکرد ، و وحلقه آهنی درخشید و پیرستهای جولیس چفت شد . خانه را در جستجوی مدرک " جرم " زیرورکردند و سرانجام چون چیزی نیافتند ، جولیس را همراه با صندوق جمع آوری اعانه کمیته مهاجران ضد فاشیست با خود بردند . ساعت ۹ همان شب " ادگار هوور " رئیس " FBI " خبرزیرا از طریق شبکه را دیویش کرد :

" امروز ماموران FBI يك جاسوس دیگر نام جولیس روزنبرگ را بازداشت کردند . چهار هفته بعد موقعی که اتل روزنبرگ ساختمان دادگستری را ترک میکرد توسط دو مامور " FBI " توقیف شد . فقط با فرصت دادند که خبر بازداشتش را با تلفن به کور کانز که آنها را به همسایه سپرده بود ، بدهد . هنگامی که مایکل ۶ ساله گوشی تلفن را برداشت و خبر توقیف مادر را شنید ، صدای جیغ دلخراشی در گوشی تلفن طنین انداخت که " اتل " را تا لحظه مرگ ، دقیقاً ترک نگفت .

جولیس روزنبرگ مبارز راه صلح و ترقی ، ضد فاشیست و یکی از فعالین جنبش سندیکائی امریکا بود . سال ۱۹۴۵ با اتهام کمونیست بودن او را از خدمات دولتی برکنار کردند . او با همکاری برادر همسرش کارگاه کوچکی ترتیب داد و از این طریق امرامعاش میکرد . او همسرش " اتل روزنبرگ " بنفع کاندیدای جبهه مترقی در انتخابات شهرداری نیویورک فعالیت کردند ، برای آوارگان اسپانیا که سرزمین شان زیر چکمه فرانکو لوگد مال میشد و برای مهاجران ضد فاشیست ، اعانه جمع میکردند .

سال ۱۹۵۰ ، سال اوج " جنگ سرد " بود . " مک کارتیسم " هیستری ضد کمونیستی و ضد شوروی می پراکند . امپریالیسم امریکان انحصار بمب اتمی را در دست داشت و سیاست فشار بر شوروی " از موضع قدرت " را اصل عمده سیاست خارجی خود قرار داده و در این پندار واهی بود که سوسیالیسم را نابود کند . دخالت امریکادرجنگ تجاوزکارانه کره ، مردم صلح دوست جهان را برآشفته بود و یکصد خواهان پایان این جنگ بربرمنشانه و خروج ارتش امریکاز کره بودند . اما در اوج جنگ سرد ، اتحاد شوروی با ساختن بمب اتمی انحصار اتمی امریکاد رهم شکست و بر اصال " سیاست از موضع قدرت " امریکاضربه درهم شکننده وارد آورد . امپریالیسم امریکادچار سرگیجه شد و به شکار " جاسوس اتمی " پرداخت ، تا شکست " استراتژی فشار " را بگردن او بیندازد ، " جاسوسی " که باید اعتراف کند ، اسرار بمب اتمی امریکارا بماتحاد شوروی سپرده است . هدف از این توطئه کثیف آن بود که نشان دهد اولاً اتحاد شوروی خود قادر به ساختن بمب اتمی نبوده ، امری که موفقیت های خیرهکننده شوروی در این عرصه و سایر عرصه های دانش و فن ، بطلان آنرا هزار باره اثبات کرد و ثانیاً با اعدام " جاسوسان اتمی " هواداران صلح و مخالفان جنگ کره در امریکارا بترسانند . امپریالیسم امریکا قربانیان خود را یافت . روزنبرگ ها ! دو چهره بتعامانسانی ، دو مبارز راه صلح ، دیویدی . " FBI " با ترتیب يك نقشه شیطانی آنها را بدام کشید .

نخست از روزنبرگ ها " اقرار " خواستند ، تا زندگی شان از خطر مصون بماند . ولی روزنبرگها که بیگناه بودند ، بر سرانکار باقی ماندند . خواستند " اتل " را علیه " جولیس " برانگیزند ، موفق نشدند . از " اتل " اقرار خواستند تا جولیس را با واپس دهند ، بی نتیجه بود . هیچیک از این دو مبارز بیگناه ، اجازت ندادند از آنها سوء استفاده شود . " سیا " از آنها خواست تا برای نجات خود به یهودیان سراسر جهان پیام بفرستند و از آنها بخواهند ، تا جنبش جهانی کمونیستی را ترک

گویند ، روزنبرگ هانپذ بیرفتند .

پس از این ناکامی ها ، FBI بشکارشاهد پرداخت . علیرغم فشاروحتی " شکجه " ای که در مورد گواهان بکاررفت ، از ۱۱۸ شاهی که در دادگاه حضور یافتند ، فقط سه نفر علیه روزنبرگها شهادت دادند . آن سه نفر هم ادعا میکردند که نام جولیس را شنیده اند ، اما او را شخصاً نمی شناختند .

بهار سال ۱۹۵۱ ، دادگاه برخلاف همه موازین حقوقی وانسانی حکم اعدام آنها را صادر کرد . هیتلر ، گورینگ ، گوپلز ، این جنایتکاران فاشیست ، کمونیست ها ، روسها و یهودی ها را مجرمین بالذات میدانستند و اکنون ارتجاعی ترین محافل حاکمه امریکا این تجربه شکست خورد را دوباره میآزمود . روزنبرگ ها ، یهودی و مبارزراه صلح بودند و باید فدای این دسیسه کشیف شوند . مرد همترقی جهان روزنبرگ ها را " دیرفوس " جنگ سرد امریکانامیدند .

با صد ورحم اعدام روزنبرگ ها این زن وشوهر صلحد وست امریکائی ، امواج اعتراض سراسر جهان را فراگرفت . جهانیان طی هزاران میتینگ ودemonstrations ، آزادی آنها را خواستار شدند . سه میلیون نامه وتلگراف از چهار گوشه جهان به امریکارسید که آزادی روزنبرگ ها را طلب میکردند . جنبش نجات روزنبرگها بویژه در کشورهای سوسیالیستی ، دفرانسه ودایتالیانیا پرتوان بود . شخصیت های سرشناسی جهان مانند پاپ ، رئیس جمهور فرانسه ، رئیس مجلس ملی فرانسه وسیاری دیگر بتهتیت از افکار عمومی ناگزیر برای لغو حکم اعدام میانجیگری کردند . توماس مان وآلبرت اینشتین به رئیس جمهور نامه نوشتند . هزاران نفر از مردم امریکا در برابر کاخ سفید بعنوان اعتراض گرد آمدند . وکیل مدافع آنها از دیوانعالی امریکا خواست که از اعدام آنها صرف نظر شود ، ولی دیوانعالی بالغو حکم اعدام مخالفت کرد . در امریکا برای نجات جان آنان " کمیته ملی عدالت برای روزنبرگ ها " تشکیل شد و برای رهائی آنان از مرگ آغاز فعالیت کرد . مارس سال ۱۹۵۲ نخستین مجمع عمومی این کمیته در نیویورک تشکیل شد . سالن از جمعیت انباشته بود .

فشار افکار عمومی در سراسر جهان ودرد خود امریکانچنان شدید بود که اجرای حکم چهار بار بتاخیر افتاد . اما در شرایط تشدید جنگ سرد ، افکار عمومی جهان نتوانست از این جنایت محوش جلوگیری کند . امیرالیسم امریکا اهداف شیطانی خود را مصرانه دنبال میکرد .

روز ۱۹ ژوئن روزنبرگ ها را بزندان مرگ انتقال دادند . جولیس واتل مشترکاً نامه ای به فرزندان خرد سالشان نوشتند که برخی از جملات آنرا نقل میکنیم :

کودکان عزیز زیبای ما !

... زندگی باید بشما بیاموزد که نیکی در احاطه بدی نمیتواند شکوفان شود ، که گاه باید برای آزادی وانچه زندگی را واقعاً زیبا و پر ارزش میکند ، بهای گزافی پرداخت . آرام بگیرد که ما آرامیم و عمیقاً دریافته ایم که تمدن بشری هنوز آن نقطه نرسیده است که زندگی ، در راه اراده برای زندگی قربانی نشود . این اطمینان که دیگران مبارزه ما را دنبال خواهند کرد ، ما را آرام میدارد ... همیشه بخاطر داشته باشید که ما بیگناه بودیم و عملی برخلاف وجدان انسانی خود انجام ندادیم .

شمارا محکم در آغوش میفشاریم وبروی شما از صمیم قلب بوسه میزنیم

پدرو مادر شما

جولی - اتل

پس از آنکه داستان قتل ها ، پرونده سازی ها ، کودتاها زبهای " سیا " غلنی شد ، در سال ۱۹۷۴ " کمیته تجدید دادرسی روزنبرگ ها " از طرف مبارزان راه صلح و ترقی در امریکا تشکیل شد که از دادگاه عالی امریکارسیدگی مجدد به پرونده روزنبرگ ها را طلب میکند . پسران روزنبرگ ها که اکنون در جنبش هواداران صلح در امریکا شرکت فعال دارند ، عضو این کمیته هستند . برای آنهارسیدگی مجدد به این پرونده ، تنها از نظر شخصی و خانوادگی مطرح نیست ، بلکه بیشتر از آنجهت مطرح است که ماجرای دردناک جولیس و اتل هم اکنون نیز در امریکا فعلیت دارد .

ارتجاعی ترین محافظل حاکمه امریکا سیاست ضد کمونیستی و ضد شوروی خود را با شدت تمام ادامه میدهند و برخی از روزنامه های بورژوازی آشکارا صحبت از بازگشت بدوران جنگ سرد میکنند . مایکل وروبرت پسران روزنبرگ ها میگویند :

" ما پیمان بسته ایم که مبارزه پدر و مادرخود را برای صلح ، دوستی میان خلقها ، برای آزاد و دموکراسی ، علیه تسلیحات اتمی ، نژادپرستی ، و نواستعمار ادامه دهیم " .

اثبات بیگناهی روزنبرگ ها و نشان دادن دست خونین " سیا " در این پرونده و افشای " سیا " کریمه امپریالیسم امریکا ، حلقه ای از حلقات این مبارزه است .

و دیگر کسی نماند

(شعر از : برتولد برشت)

نخست برای گرفتن کمونیست ها آمدند

من هیچ نگفتم

زیرا من کمونیست نبودم

بعد برای گرفتن کارگران و اعضای سندیکا آمدند

من هیچ نگفتم

زیرا من عضو سندیکا نبودم

سپس برای گرفتن کاتولیکها آمدند

من هیچ نگفتم

زیرا من پروتستان بودم

بالاخره برای گرفتن من آمدند

و دیگر کسی برای حرف زدن باقی نمانده بود .

ترجمه از : بهژن

نو استعمار در شرایط کنونی

(ترجمه بخش نتیجه از کتاب « کمک فنی و استراتژی امپریالیسم »

نشریات « میسل » مسکو ۱۹۷۷)

در شرایط کنونی امپریالیسم مشغول بازسازی سیاست‌نواستعماری است. محتوی این بازسازی در آنستکه امپریالیسم باتکیه به قدرت تولیدی و اقتصادی، مالی، نظامی، علمی و فنی خود (که هنوز یحد کافی پرتوان است) و با توجه به ضعف مواضع اقتصادی کشورهای در حال رشد می‌خواهد بازم بر حد و ابستگی فنی و بازرگانی مالی این کشورها به اقتصاد جهانی سرمایه داری بیافزاید.

مهمترین عاملی که در بازسازی تقسیم کار بین المللی سرمایه داری (با توجه به نقش فزاینده کشورهای در حال رشد در این تقسیم کار) در تولید مجدد مناسبات وابستگی اقتصادی و سیاسی این کشورها به اقتصاد جهانی سرمایه داری و مهمترین کشورهای صنعتی رشد یافته، مؤثر است عبارت است از موضع انحصاری این کشورها در عرصه سرمایه، تولید، بازاریابی و مراستفاده از نتایج ترقی علمی و صنعتی برای شکل دادن به مناسبات اقتصادی بین المللی.

امپریالیست ها در جا رجوب سیاست دائم التخییر نواستعماری خود، برای جلب وسیع تر کشورهای رشد یافته به تقسیم کار بین المللی، برای این کشورها مقام "حاشیه صنعتی" قائل شده اند. در این "حاشیه صنعتی" آن رشته‌هایی از صنعت که لا زمانه آن میزان زیادی نیروی کار، سوخت و مواد خام است و مستقیماً با صادرات اختصاص دارد، بسط و توسعه می‌یابد. امپریالیسم با این عمل هم‌ویزه‌کاری (اسپسیالیزاسیون) در بخش کشاورزی و مواد خام و هم‌ویزه‌کاریهای میان رشته‌ای و درون رشته‌ای را برین مبنای تازه فنی و برپایه مناسبات تولیدی گسترده تر سرمایه داری، بر کشورهای رشد یافته تحمیل میکند.

یکی از مختصات نواستعمار امروزی عبارت است از انتقال از روش مقاومت در مقابل کشورهای رشد یافته برای حفظ عقب ماندگی اقتصادی این کشورها (که دیگر با سطح کنونی رشد تولید سرمایه داری موافق نیست) به روش میدان دادن نسبی به صنعتی شدن آنها در عین حفظ و تحکیم و تشدید وابستگی اقتصادی، علمی و فنی و تکنولوژیکی این کشورها نسبت به کشورهای امپریالیستی بهمین منظور استراتژی " همکاری برابر " که هدف آن تشدید " بهم بستگی " و " تکامل متقابل " در گروه کشورهای عضو اقتصاد جهانی سرمایه داری (رشد یافته و در رشد یافته است) در مقیاس وسیعی بکار می‌رود. هدف این استراتژی آنست که تولید و بازرگانی کشورهای رشد یافته را به بازار کشورهای رشد یافته سرمایه داری بازم محکمتر از پیش وابسته کند و این کشورها را وادارد که از تدابیر حمایت گمرکی دست بکشند، و با زارود دیگر عرصه‌های اقتصادی خود را بر روی انحصارهای بین المللی گشاده تر و اسلوب امپریالیستی " ایجاد نظامات اقتصادی باز " را رهنمای خود سازند.

استقرار مناسبات اقتصادی بین کشورهای رشد یافته و کشورهای جامعه کشورهای سوسیالیستی

مانع جدی در راه اجرا^۱ هدفهای سیاست خارجی امپریالیستی است . این مناسبات مرتباً توسعه می یابد و از جهت مضمونی غنی تر میشود . اشکال نوین همکاری بین دو طرف برابر حقوق بسط و توسعه می یابد . این وضع در تکامل همه عرصه های زندگی اجتماعی کشورهای نواستقلال تاثیر مساعد می بخشد ، بخش دولتی را که پایه استقلال سیاسی و اقتصادی این کشورهاست تقویت می بخشد .

نقش خود کشورهای رشد یابنده در صحنه بین المللی روز افزون است . آنها از حقوق سیاسی و اقتصادی خود با انرژی بیشتری دفاع میکنند ، در مقابل تحمیل امپریالیسم مقاومت نشان میدهند . میکوشند استقلال خود را محکمتر سازند و به مناسبات اقتصادی برابر حقوق دست یابند . این کشورها که در حل مساوئل نضج یافته بین المللی که با دفاع از صلح و دموکراسی و ترقی ارتباط دارد ، با فعالیت بیشتر شرکت می جویند . آن کشورهای رها شده که در موضع ضد امپریالیستی قرار دارند ، متحدین طبیعی کشورهای سوسیالیستی هستند .

در کنگره^۲ ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی تصریح شده که اتحاد شوروی روابط خود را با کشورهای رشد یابنده بر اساس برابری کامل حقوق ، احترام به حاکمیت و صرفه متقابل بنا میکند . در اسناد کنگره ۲۰ چنین ذکر شده است :

" رابطه اتحاد شوروی به روند های بفرنجی که در کشورهای رشد یابنده میگذرد روشن و منقح است . اتحاد شوروی در امور خلقهای کشورهای دیگر مداخله نمی کند . احترام به محقق مقدس هر خلق و هر کشور برای انتخاب راه رشد خود اصل خلل ناپذیر سیاست خارجی لنینی است . اما ما عقاید خود را پنهان نگان نمی داریم . در کشورهای رشد یابنده ، چنانکه در همه جا ، ما در جهت نیروهای ترقی ، دموکراسی ، استقلال ملی هستیم و با آنها مانند دوستان و رفیقان همراه خواهیم رفتار میکنیم " . (اسناد کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی ، صفحه ۱۲) .

حزب کمونیست و دولت اتحاد شوروی
نیرومند ترین و صادق ترین پشتیبانان
جنبش انقلابی همه خلق های جهانند

